

ویژه جوانان

دفاع از حریم امامت و ولایت

بسم الله الرحمن الرحیم

دفاع از حریم امامت و ولایت

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

دفاع از حریم امامت و ولایت

مشخصات کتاب

سرشناسه : شنی، کریم، ۱۳۴۵ - عنوان و نام پدیدآور : دفاع از حریم امامت و ولایت / ملخص کریم شنی ویرایش واحد پژوهش مسجد مقدس جمکران مشخصات نشر : قم : مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۵. مشخصات ظاهری : ۱۶۸ص. شابک : ۶۵۰۰ ریال : ۹۶۴-۸۴۸۴-۷۲-۴ ؛ ۱۵۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۸۴۸۴-۷۲-۴ ؛ ۱۵۰۰۰ ریال(چاپ سوم وضعیت فهرست نویسی : فاپا یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۸۷. یادداشت : چاپ چهارم: ۱۳۸۸. یادداشت : عنوان روی جلد: دفاع از حریم امامت و ولایت: مختصر شب های پیشاور ویژه جوانان. یادداشت : کتاب حاضر بر اساس کتاب شبهای پیشاور نوشته سلطان الواعظین شیرازی است. یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس عنوان روی جلد : دفاع از حریم امامت و ولایت: مختصر شب های پیشاور ویژه جوانان. عنوان دیگر : شبهای پیشاور. موضوع : شیعه -- احتجاجات موضوع : اهل سنت -- دفاعیه ها و ردیه ها موضوع : شیعه امامیه -- دفاعیه ها و ردیه ها شناسه افزوده : سلطان الواعظین، محمد، ۱۲۷۶- ۱۳۵۰ . شب های پیشاور شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم) . واحد پژوهش شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم) رده بندی کنگره : BP۲۲۸ /ش۹د۷ ۱۳۸۵ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۷۹ شماره کتابشناسی ملی : م ۸۵-۳۶۳۹

مقدمه ی ناشر

در عصر کنونی که نوجوانان و جوانان غیور کشور اسلامی مان با علاقه ای وافر و استعدادی سرشار، بنیه ی علمی و اعتقادی خود را تقویت می کنند و دشمنان اسلام به خصوص استکبار جهانی با تمام توان و امکانات، تهاجم فرهنگی را بر علیه لشکر مخلص خداوند متعال؛ یعنی پیروان راستین اسلام ناب محمّدی شروع نموده اند، بر تمامی مراکز فرهنگی لازم است در مقابل این تهاجم، جوانان

و نوجوانان عزیز را هرچه بیشتر آماده نمایند.

اثر پیش روی شما تلخیص کتاب «شب های پیشاور» است که با قلم برادر آقای کریم شنی در دفاع از ولایت و امامت به رشته تحریر در آمده است.

امید است در پناه حضرت حقّ بتوانیم زمینه ی اجرایی شدن اهداف متعالی حضرت امام خمینی رحمه الله و مقام معظم رهبری – دام عزّه– را در جامعه اسلامی مان فراهم آوریم، ان شاء اللّه.

مسؤول انتشارات

مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

مقدمه ی ملخّص

مرحوم «سید محمدبن علی اکبر» مشهور به «سلطان الواعظین شیرازی» از خطبای بزرگ تهران، در ربیع الاوّل سال ۱۳۴۵ هجری قمری در حالی که بیش از سی سال نداشت، بعد از تشرّف به حج از طریق دریا، به کراچی ودیگر شهرهای مهم هند و پاکستان رفته و بنا به درخواست دوستان خود و با توجه به شهرتی که داشته، جلسات مناظره ی متعدّدی با علمای هندو و سایر مذاهب اسلامی برگزار می کند؛ از جمله ی آن ها جلسه ای بوده که در حضور گاندی برگزار شده و با پیروزی او به اتمام رسیده است و در جراید آن روزگار هند چاپ می شود.

در شعبان همان سال هم به دعوت «سید عنایت علیشاه نقوی» (مدیر هفته نامه ی دُرّ نجف) و «محمد سرور خان» (از با نفوذترین خاندان قزلباش پاکستان) برای اجرای تنها برنامه ی سخنرانی عمومی خود به زبان فارسی در هند،به «سیالکوت» و از آنجا به «پیشاور» پاکستان که در مرز افغانستان واقع شده می رود.

جلسات سخنرانی، عصرها در امام باره ی (حسینیه ی) مرحوم «عادل بیک رسالدار» با موضوع «اثبات امامت» برگزار می شد و گاهی تا سه ساعت به طول می انجامید!

روزی دو نفر از روحانیان اهل سنّت به نام های «حافظ محمد

رشـید» و «شیخ عبدالسلام» که اهل مُلتان کابل بودند، به ملاقات ایشان آمده و تا ده شب مشغول مناظره می شوند. این جلسات که در منزل شخصـی به نـام «میرزا یعقوب علی» برگزار می شـد و تا شـش ساعت و گاه تا طلوع فجر ادامه می یافت، با حضور چهار نفر خبرنگار و حدود دویست مسـتمع شـیعه و سـنّی اهمیتی یافته و گزارش آن هر روز صبح در جراید منتشر می گردید. بعدها خود سـلطان الواعظین از روی گزارشات چاپ شده در جراید، این مناظرات را در کتابی به نام «شب های پیشاور» مرتّب و چاپ کرد.

اینـک خلاـصه ای از این کتـاب تقـدیم می گردد. امیـد است مورد توجه و الطاف حضـرت ولی عصـر، امام زمان - عجّل اللّٰه تعالی فرجه الشریف - واقع گردد.

تهران - کریم شنی

شب اول

شب اول

حافظ: اجازه ی بحث می فرمایید؟

واعظ: به یک شرط؛ لطفاً منطقی و بدون تعصّب و برای حلّ شبهات باشد.

حافظ: من هم یک شرط دارم؛ در گفتگو تنها از دلایل قرآنی استفاده کنیم.

واعظ: این شرط عاقلانه و عالمانه نیست؛ زیرا قرآن کتابی است مختصر و کلی که معانی آن احتیاج به بیانِ بیان کننده ای دارد و ما ناچاریم درباره ی کلیات مبهم آن به اخبار و احادیث معتبر، مراجعه کنیم.

حافظ: قبول، به شرطی که به احادیث و اخبار مورد اتفاق مراجعه کنیم و عصبانی نشویم.

واعظ: قبول و در ضـمن از اهل علم شایسـته نیست که عصـبانی شوند؛ به خصوص بنده که از فرزندان پیامبرم و پیامبرصـلی الله علیه وآله صاحب خُلق عظیم بود.

حافظ: اگر فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله هستید، نَسَب خود را بیان کنید.

واعظ: من محمد بن علی اکبر بن... امام موسی بن جعفر بن محمد

بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام هستم.

حافظ: این نسبت به علی منتهی می گردد در حالی که شما خود را فرزند پیامبرصلی الله علیه وآله می نامید.

واعظ: نسبت ما به رسول خداصلی الله علیه وآله از طرف حضرت زهراعلیها السلام است که مادر حَسَنین علیهما السلام است.

حافظ: مگر نسبت از اولاد پسر منتقل نمی شود؟

واعظ: خداوند عیسی علیه السلام را از ذرّیه ی پیامبران می داند در حالی که پدر نداشت آنجا که می فرماید: «وَمِنْ ذُرِّیتِهِ دَاوُدَ وَسُلَیمانَ وَاَیوبَ وَیوسُفَ وَمُوسی وَهارُونَ وَکَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ وَزَکَرِیا وَیحْیی وَعِیسی وَإِلْیاسَ کُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِینَ»؛(۱) «و عطا کردیم از نسل شان، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم و نیز زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همگی از شایستگان هستند.

امام حسن و امام حسین علیهما السلام را هم فرزند پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می داند آنجا که می فرماید: «فَمَنْ حآجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جآئَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ اَبْنآئَنا وَاَبْنآئَکُمْ وَنِسآئَنا وَنِسائَکُمْ وَاَنْفُسَنا وَاَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ»؛(۲) «پس هر که با تو، پس از آن دانشی که به تو رسید، درباره ی او - عیسی یا آن حق - ستیزه و جدل کند، بگو: بیایید تا ما و شما، پسران خویش و زنان خویش و خودمان را - کسی را که به منزله ی خودمان است - بخوانیم؛ آن گاه دعا و زاری کنیم و لعنت خدای را بر دروغ گویان بگردانیم.»

این آیه به آیه ی «مباهله» مشهور است و همه نوشته اند که هنگام مباهله، پیامبر تنها با علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم

السلام برای مباهله آمدند؛ پس منظور از «پسران خویش» حسن و حسین علیهما السلام خواهند بود.(۳)

و نیز علمای خودتان روایت کرده اند که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمودند:

۱ - «خداوند ذریه ی هر پیامبری را در صُلب خودش نهاده، امّا ذریه ی مرا در صلب علی نهاده است.»(۴)

۲ - «این دو پسر من، دو ریحانه ی دنیا هستند. این دو پسر من امام اند؛ چه قیام کنند، چه نکنند.»(۵)

۳ - «هر حَسَب و نَسَبی روز قیامت قطع می شود، الاّ حسب و نسب من، و فرزندان هر زنی از پدرشان نَسَب می برند، الاّ فرزندان فاطمه علیها السلام که از من نسب می برند و من پدر آن ها هستم.»(۶)

بعد از نماز عشا

نوّاب عبدالقیوم خان (از ملاکین سنّی حاضر در مجلس): چرا شیعیان بر خلاف سنّت رسول خدا، نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را با هم می خوانند؟

واعظ: در مسائل فرعی بین علما اختلاف هست؛ چنان که ائمّه ی چهارگانه ی اهل سنّت هم بسیار اختلاف دارند. شیعیان هم در این موضوع بر خلاف سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله عمل نمی کنند. پیامبرصلی الله علیه وآله هم گاهی با هم و گاهی جدا می خواندند.

حافظ: فقط در سفر، آن هم اگر عذری مثل باران بود تا امّت به مشقّت نیفتد.

واعظ: خیر، چنین نیست؛ بلکه در غیر سفر و غیر عذر هم با هم می خواندند؛ همان طور که علمای خودتان روایات زیر را از ابن عباس نقل کرده اند:

۱ - «پیامبرصلی الله علیه وآله نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا را در غیر ترس و غیر سفر با هم می خواند»(۷)

۲ - «نماز هشت رکعتی و هفت رکعتی را با هم، همراه پیامبرصلی الله علیه وآله خواندم.»(۸)

۳ - «در مدینه و

در غیر سفر، همراه پیامبر نماز هفت رکعتی و هشت رکعتی خواندم.»(۹)

۴ - «عبداللَّه بن شقیق می گوید: روزی بعد از عصر، ابن عباس برای ما خطبه می خواند تا آن که آفتاب غروب کرد و ستاره ها ظاهر شدند. صدای مردم برخاست که «اَلصَّلوه اَلصَّلوه.» ابن عباس اعتنا نکرد. در همان وقت مردی از بنی تمیم با صدای بلند گفت: «اَلصَّلوه اَلصَّلوه.» ابن عباس گفت: آیا سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله را به من یاد می دهی ای بی مادر! رسول اللَّه صلی الله علیه وآله را دیدم که ظهر و عصر و مغرب و عشا را با هم خواند. از این سخن در دل من خدشه ای پیدا شد؛ آن را از ابوهریره پرسیدم. تصدیق کرد.»(۱۰)

۵ - ابو زبیر از سعید می پرسد که چرا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله چنین می کرد؟ سعید گفت: از ابن عباس همین را پرسیدم. او گفت: «برای این که احدی از امّت به سختی نیفتد.»(۱۱)

حافظ: ولی در صحیح بخاری، چیزی در این باب نیست!

واعظ: همین که دیگران نقل کرده اند و شرح کنندگان صحیح بخاری هم نوشته اند، کافی است.(۱۲) خود بخاری هم این احادیث را نوشته، امّا با زرنگی آن را در باب «تأخیر نماز ظهر تا عصر» در کتاب اوقات نماز (مواقیتُ الصَّلوه) و باب «نماز عشا و عتمه» و باب «وقت نماز مغرب» آورده است!

نواب: چگونه علما برخلاف احادیث وارده عمل می کنند؟

واعظ: فقط در این مورد نیست. در بسیاری موضوعات این چنین است.

علمای اهل سنّت مثل شافعی و مالکی وقتی به این موارد می رسند، توجیه می کنند؛ مثلاً در این مورد می گویند که شاید این احادیث برای مواقع عذر است؛ مانند ترس و نزول باران و... بسیاری از

علمای خودتان هم این توجیهات را قبول ندارند.(۱۳)

تنها کسی که مطلقاً با هم خواندن را نهی کرده است، ابوحنیفه است، ولی بقیه در بعضی مواقع جایز دانسته اند. شیعه هم که جدا خواندن را بهتر می داند، امّا اختیار با نمازگزار است.

حافظ: اجازه بدهید به بحث اوّل باز گردیم. چطور شما ادّعا می کنید از فرزندان پیامبر و علی علیهما السلام هستید در حالی که همه می دانند اصالت شما ایرانی است؟

واعظ: در پایان قرن دوّم هجری قمری، امام رضاعلیه السلام به ایران هجرت می کنند. برادرانشان به نام های «محمد» و «احمد» و «حسین»علیهم السلام با بسیاری از خویشاوندان و دوستان به شوق دیدار برادر به طرف طوس حرکت می کنند. در راه آن قدر از شیعیان و علاقه مندان به آنان می پیوندند که نزدیک شیراز بالغ بر پانزده هزار نفر می گردند! حاکم شیراز که «قتلغ خان» نام داشت، به امر مأمون – علیه اللعنه – راه را بر آنان بسته و آن ها را پراکنده می کند. سه برادر، جدا جدا و ناشناس وارد شیراز شده و مخفی می شوند. بعد از یک سال احمد و حسین شناسایی شده و به شهادت می رسند؛ امّا محمّد به مرگ طبیعی رحلت می کند. محمد فرزندی داشت به نام ابراهیم که به «مُجاب» مشهور شد. ابراهیم مجاب برای زیارت قبر علی علیه السلام که آن سال ها به تازگی کشف شده بود، عازم عراق می شود و در همان جا رحلت کرده در کنار قبر امام حسین علیه السلام به خاک سپرده می شود. ابراهیم سه فرزند داشت به نام های؛ احمد، محمد و علی که بعد از پدر برای تبلیغ به ایران بر می گردند. احمد به قصر ابن هبیره و محمد به کرمان و

علی به سیرجان می رود. محمد نیز که به حائری معروف است، سه فرزند به نام های؛ احمد، محمد حسین و ابوعلی داشت.

محمد حسین (شیتی) و احمد (فخّار) به کربلا باز گشتند امّا ابوعلی از کرمان به شیراز رفت و مخفیانه زندگی می کرد تا این که بعد از رحلتش فرزند او که احمد نام داشت، خود را به مردم معرّفی کرد و شهرت یافت. سادات عابدی مجابی فرزندان او هستند که تا زمان دیالمه و غازان خان و اُلجایتو و در نهایت صفویه پخش شدند. ما هم از نسل این بزرگواریم و از زمان «سید حسن» جدّ اعلایمان که از شیراز به تهران مهاجرت کرد، در تهران زندگی می کنیم و به نام سادات شیرازی، عابدی و مجابی در تهران مشهوریم.

حافظ: فرمودید قبر علی علیه السلام تا آن زمان مخفی بوده است. چرا؟

واعظ: بنا به وصیت خود حضرت؛ کسی از محل قبر، جز فرزندان و خواص مطّلع نبوده است.

حافظ: چرا؟

واعظ: شاید به خاطر این که بنی امیه اسائه ی ادبی (بی احترامی) نکنند.

حافظ: چطور ممکن بود که بنی امیه چنین کاری بکنند؟

واعظ: تاریخ گواه است که بنی امیه از هیچ ظلم و جنایتی فروگذار نکرده است؛ مثلاً- «یوسف بن عُمَر ثقفی» فرزندِ امام سجادعلیه السلام یعنی زید بن علی علیه السلام را به شهادت رساند و او را از قبر بیرون کشید و سرش را برید و برای خلیفه «هشام بن عبدالملک» فرستاد و بدن عریانش را به دار آویخت و بعد از چهار سال «ولیدبن یزید بن عبدالملک» دستور داد استخوان هایش را آتش زدند و خاکسترش را به باد دادند. همین عمل را با فرزند او یحیی نیز انجام دادند.(۱۴)

حافظ: علما در محل دفن

علی بن ابی طالب چرا اختلاف دارند؟ بعضی هم می گویند مزار علی - کرّم اللّٰه وجهه - در افغانستان است.

واعظ: منشاء اختلاف، وصیت امام است که به امام حسن علیه السلام فرمودند: «بعد از این که مرا در نجف دفن کردی چهار قبر برای من مشخص کن در چهار نقطه: مسجد کوفه، رَحبه، غَری و خانه ی «جَعده ی هُبیره» امّا ما از قول امام صادق علیه السلام و بقیه ی ائمّه علیهم السلام می دانیم که مزار ایشان همان نجف است که در عصر هارون و با اشاره امام صادق علیه السلام کشف شد. البته بسیاری از علمای شما هم قائل به همین مطلب اند.(۱۵)

شب دوم

حافظ: امروز صبح به کتابخانه رفتم. چند جلد از کُتُب انساب را خواندم. خیلی متأثّر شدم که شخص شریفی مثل شما چرا می بایست شیعه باشد؟! زیرا شیعه یک حزب سیاسی و شعبه ای از مذهب یهود است! و تا قبل از «عبداللّٰه بن سبای صنعانی» نامی از شیعه در تاریخ اسلام نبوده است؛ او یهودی تازه مسلمانی بود که این حزب را تأسیس کرد و از ترس عثمان به مصر پناه برد. همین ها بودند که عثمان را به قتل رساندند و از علی - کرّم اللّٰه وجهه - حمایت کردند. در حالی که پیامبر و علی علیهما السلام از آن ها بیزارند. ایرانیان هم به خاطر مقابله با اعراب از آن ها پیروی کردند.

واعظ: شما چند اشکال اساسی به شیعه وارد کردید که همه ی آنها غلط است. اوّلاً لفظ شیعه را خود پیامبرصلی الله علیه وآله، نام گذاری کرده است. وقتی این آیه نازل شد: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَيرُ الْبَرِيهِ * جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا

الَانْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ»؛(۱۶) «همانا کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک و شایسته کردند، ایشانند بهترین آفریدگان. پاداش ایشان نزد پروردگارشان بهشت های پاینده است که زیر درختان جوی ها روان است. درآنجا همیشه جاودان باشند. خدا از آنان خشنود است و آنان از خدا خشنودند.»

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمودند: «یا علی! این آیه در مورد تو و شیعیان توست. روز قیامت تو و شیعیانت در حالی که از خدا خشنود هستید و خدا هم از شما خشنود است وارد خواهید شد و دشمنت درحالی که ناخشنود و غضبناک و به زنجیر کشیده شده است، وارد می شود.»(۱۷) و نیز فرمودند: «قسم به کسی که جان من در دست اوست، این - علی علیه السلام - و شیعه ی او روز قیامت از رستگارانند» آن گاه همان آیه نازل شد.(۱۸)

و نیز فرمودند: «یا علی! تو و اصحاب تو در بهشت اید. تو و شیعه ی تو در بهشت هستید»(۱۹) هم چنین فرمودند: «یا علی! مَثَل تو در امّت من، مَثَل مسیح پسر مریم است.

تو و شیعیان تو در بهشت هستید و دوستداران شیعیانت نیز در بهشت هستند و دشمن و غُلُو کننده ی در حقّ تو نیز در آتش جهنم.»

به قول حافظ ابوحاتم رازی: «اولین نامی که در اسلام در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله به وجود آمد، نام شیعه بوده است که چهار تن از صحابه دارای این لقب بودند: ابوذر، سلمان، مقداد و عمّار.(۲۰) با این حال چطور ممکن است نامی را که خود پیامبرصلی الله علیه وآله وضع کرده است، بدعت عبداللَّه بن سبا باشد، در ثانی؛ خود عبداللَّه بن سبا نیز در اخبار

شیعه بسیار مذمّت شده و در شمار منافقین و لعنت شدگان، معرفی گردیده است. و اگر چند روزی به نام دوستی علی علیه السلام تظاهر به تشیع کرده است، چه ارتباطی با نام شیعه دارد؟ هم چنان که کم نیستند کسانی که به لباس روحانیت درآمده و زیان های بسیاری به اسلام وارد می کنند. آیا شما به خاطر این اشخاص به اصل علم و روحانیت بدبین می شوید و تمام اهل علم را بازی گر می خوانید؟

در مورد توجه ایرانیان به تشیع هم باید گفت که اگر ایرانیان به دلایل سیاسی شیعه شده بودند، بعد از گرفتن نتیجه و رسیدن به هدف خود، از تشیع باز می گشتند؛ نه آن که هزار سال بر عقیده ی خود ثابت بمانند و در این راه جانبازی ها کنند.

حافظ: امّا ایرانیان به دلیل آن که مملکت شان به وسیله ی اَعراب اشغال شده بود، با اَعراب بد بودند به همین خاطر به دنبال بهانه ای بودند تا در مقابل اَعراب قیام کنند؛ لذا این حزب، هیاهویی را بر پا نمودند و در زمان غلبه ی مأمون عباسی بر اَمین، خود را تقویت نموده و در دوره ی دیالمه استحکام بخشیدند تا این که حزب شان در زمان صفویه رسمیت یافت.

واعظ: چنین نیست. ایرانیان علی رغم این که مملکت شان به وسیله ی اَعراب اشغال شده بود، با آزادی کامل و درک سریع، اسلام را پذیرفتند و عقاید چندین هزار ساله را کنار گذاشتند که این خود نشانه ی هوش و ذکاوت آن ها و ذهن کنجکاو و حقیقت طلب شان است. علاقه شان به علی علیه السلام هم دلایل زیادی داشت که مهم ترین آن ها تأکیدات خود رسول اللّه صلی الله علیه وآله بود، مانند این حدیث که فرمودند: «کسی که از علی علیه السلام

اطاعت کند، از من اطاعت کرده است و هر که از من اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است و هر که با علی علیه السلام مخالفت کند، بامن مخالفت کرده است و هر که بامن مخالفت کند، با خدا مخالفت کرده است.»

در زمان خلیفه ی دوّم هر ایرانی ای که به مدینه می رفت و مسلمان می شد، به اطاعت علی علیه السلام و سِلک شیعیان او در می آمد و خلیفه ی دوّم آن قدر عصبانی می شد که برای آن ها محدودیت هایی ایجاد می کرد که باعث عداوت آن ها با او می شد.

برخورد خوب امیرالمؤمنین علیه السلام با دختران یزد گرد، پادشاه ایران که به اسارت اعراب درآمده بودند نیز بر این علاقه افزود. بعدها نیز دیالمه و غازان خان و اُلجایتو، ایلخانان بزرگ مغول که شیعه شده بودند، از تشیع دفاع کردند تا این که صفویه به آن رسمیت داد.

حافظ: عجیب است که خودتان را مکّی و حجازی می دانید و برای مدّت کوتاهی که در ایران توقف داشتید، به این مقدار از ایرانیان حمایت می نمایید.

واعظ: درست است که مکّی و حجازی هستم و افتخار هم می کنم امّا تعصّب نژادی هم ندارم، زیرا تعصب از آثار جهل و نادانی است و تمام جنگ ها و فتنه ها و فسادها، روی همین فخر فروشی های نژادی و تعصّبات جاهلانه ی قومی، روی داده است.

حافظ: ایرانیان در حقّ علی – کرّم اللَّه وجهه – غلوّ می کنند و او را خدا می دانند. چنان که یکی از آن ها گفته:

مذهب عارفان آگاه

اللَّه علی، علی است اللَّه(۲۱)

واعظ: شیعه، این افراد را کافر و مرتد می داند و از آن ها بیزار است. تمام فقهای شیعه نیز همین حکم را صادر کرده اند.(۲۲)

امام صادق علیه السلام نیز می فرمایند: «اَلْغُلاةُ کُفّارٌ.»(۲۳)

و در

جای دیگر فرموده انـد که: «خداونـد، عبـد اللَّه بن سـبا را لعنت کنـد که در حق امیرالمؤمنین علیه السـلام قائل به ربوبیت شـده است.»

خود امیرالمؤمنین علیه السلام نیز عبداللَّه بن سبا را حبس نمود و امر به توبه کرد و چون قبول نکرد، او را به آتش سوزانید!

حافظ: اگر چه شـما غلات را رد می کنید امّا خودتان در این دو شب در حق امامان خود غلّو می کنید و به جای این که بعد از نـام آن هـا بگوییـد: - رضـی اللَّه عنهم - می گوییـد: سـلام اللَّه علیه و یـا صـلوات اللَّه علیهم؛ صـلوات فقـط مخصـوص رسول خداست. «اِنَّ اللَّهَ وَمَلا ئِکَتَهُ یصَلُّونَ عَلَی النَّبِی یا اَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِیماً»(۲۴)

واعـظ: اوّلاًـ در این آیه منع نشـده است که به غیر رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله سـلام و صـلوات نفرستیـد. ثانیاً خود خـدا می فرماید: «سَلامٌ عَلی آل یاسِینَ»(۲۵) و آل یاسین به قول اکثر علمای خودتان، همان آل محمّد هستند(۲۶) ثالثاً وقتی آیه ای که شمـا خوانـدیـد نـازل شـد، «کعب بن عجزه» از رسـول اللَّه صـلی الله علیه وآله سـؤال کرد: «چگونه بر شـما صـلوات بفرسـتیم؟» فرمودند: بگو «اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.»(۲۷)

شافعی نیز می گوید:

یا اَهلَ بَیتِ رَسُولِ اللَّه حُبُّکُم فَرضٌ مِنَ اللَّه فِی الْقُرآن اَنْزَلَهُ کَفاکُم مِنْ عَظیمِ الْقَدرِ اِنَّکُم مَنْ لَمْ یصَلِّ عَلَیکُمْ لاصَلوهَ لَهُ «ای اهل بیت رسول خـدا، دوست داشـتن شـما در قرآنی که خداوند آن را نازل کرده واجب است. برای عظمت شـما همین بس که هر که بر شما صلوات نفرستد، نمازش باطل است.»

حتی بسیاری از علمای بزرگ خودتان صلوات بر محمّد و آل محمّد را در نماز واجب می دانند.(۲۸)

شب سوم

حافظ: شیعه فرقه های

مختلفی دارد. شما از کدام فرقه هستید؟

واعظ: شیعه یک فرقه بیشتر نیست. امّا افراد بازیگری به نام تشیع خودنمایی کرده و مردم بی خبر را دور خود جمع نموده اند که مجموعاً چهار گروه بزرگ هستند: زیدیه، کیسانیه، اسماعیلیه، غُلات.

زیدیه؛ زید بن علی بن حسین علیه السلام را امام می دانند و کیسانیه؛ محمد بن حَنفیه، برادر امام حسین علیه السلام را امام دانسته اند و اسماعیلیه می گویند که بعد از امام جعفر صادق علیه السلام فرزند دیگر او، اسماعیل، امام است که البته هیچ یک از این سه بزرگوار ادّعای امامت نداشتند. غُلات هم که می گویند علی علیه السلام خداست!

و امّا خود من، شیعه ی امامیه ی اثنی عشری هستم و اعتقاد دارم که خداوند احد و واحد و لا شریک است و خالق تمام هستی است و شبیه و نظیر ندارد، فرستادگانی دارد از جنس بشر که برگزیده و کامل اند و برای هدایت بشر با دلیل ها و نشانه های روشن و دستورهای کافی فرستاده شده اند. عدد آن ها بسیارند و پنج تن از آن ها اولوالعزم اند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی علیهم السلام و آخرین آنان پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وآله است و معتقدم که خداوند برای اعمال نیک و بد، سزا و جزایی معین فرموده که در بهشت و دوزخ به هر کسی داده خواهد شد. حلال و حرام محمد و آل محمدعلیهم السلام تا قیامت تغییر نخواهد کرد. معاد، جسمانی است نه روحانی، قرآن تحریف نشده است و به سنّت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله عمل می کنیم. بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله به ائمّه ی دوازده گانه که نام شان را پیامبرصلی الله علیه وآله یک به یک فرموده است، ایمان داریم که آخرین آن ها

غِیبت فرموده است و همه در انتظار ظهور عدالت گستر ایشان هستیم.

حافظ: در کتاب های شما مطالب اعتقادی دیگری نوشته شده است که دلیل کفر و الحاد شماست؛ مثلاً در کتاب «تفسیر صافی» فیض کاشانی از حسین بن علی این گونه روایت می کند: «أَیهَا النّاسُ اِنَّ اللّهَ تَعالی جَلَّ ذِکْرُهُ ما خَلَقَ الْعِبادَ اِلاّ لِیعْرِفُوهُ فَاِذا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ وَاِذا عَبَدُوهُ اِسْتَغْنَوْا بِعِبادَتِهِ عَنْ عِبادَهِ مَنْ سِواهُ. قالَ رَجُلٌ مِنْ اَصْحابِهِ: بِاَبِی اَنْتَ وَاُمِّی یا بْنَ رَسُولِ اللّهِ فَما مَعْرِفَهُ اللّهِ؟ قال علیه السلام: مَعرِفَهُ اَهلِ کُلِّ زَمانٍ اِمامَهُمُ الَّذِی تَجِبُ عَلَیهِمْ طاعَتُهُ؛ ای مردم! خداوند متعال که یادش بزرگ باد، مردم را برای شناخته شدن خود آفرید. تا هر که او را شناخت، او را بپرستد و آن گاه که او را پرستش نمود، از پرستش غیر او بی نیاز گردد. مردی از اصحاب امام علیه السلام پرسید: پدر و مادرم فدای تو باد! شناخت خدا چیست؟ فرمودند: برای مردم هر زمانی، شناخت امامی است که اطاعت از او، بر آن ها واجب است.»

واعظ: اولاً؛ باید دید که سند حدیث صحیح و موّثق و معتبر و حسن است یا ضعیف و مردود، ثانیاً؛ به فرض صحّت، با یک خبر واحد که نمی شود این همه نصوص صریح در توحید را که در آیات قرآن و روایات ائمّه علیهم السلام موجود است، از ظاهر خود منصرف ساخت. ثالثاً؛ از قول امام حسین علیه السلام و جمیع اهل بیت علیهم السلام مناظرات بسیاری در توحید خالص بیان شده است که این حدیث جمعاً با آن ها باید مورد توجه قرار بگیرد.(۲۹)

رابعاً؛ برای این حدیث هم می توان معناهای متعدّدی بیان کرد:

اوّل این که، به قول متکلّمین: «عِلم تام به معلول،

علم تام به علت است» یعنی اگر امام را از آن جهت که امام است بشناسیم خدا را شناخته ایم. دیگر این که اگر بگویی هر که وزیر اعظم را شناخت، شاه را شناخته است بی جا نگفته ای. در زیارت جامعه هم اهل بیت علیهم السلام «مَحالٍّ معرفه اللّه» معرفی شده اند. یا این که امام را یکی از آیات بزرگ الهی برای شناخت خدا فرض کنیم و در آخر این که شناخت امام، ایمنی از گمراهی هم هست و با هدایت و رهبری او می توان خدا را هم شناخت.

حافظ: این طور نیست چون کتاب های شما پر است از دعاهایی که شما مستقیماً از امامانتان طلب حاجت می کنید و این شرک است.

واعظ: شرک دو نوع است: خفی و جلی.

شرک خفی که از راه رفتن یک مورچه ی سیاه در یک شب ظلمانی بر روی یک سنگ سیاه هم پنهان تر است، مورد ابتلاءِ همه است. مثل ریا در عبادت ها و یا چشم امید و خوف به غیر خدا داشتن.

اما شرک جلی چهار نوع است: شرک در ذات، شرک در صفات، شرک در افعال و شرک در عبادت. ما که مانند مجوس و نصارا شریکی برای خدا در مرتبه ی الوهیت و ذات حق قائل نیستیم، پس شرک در ذات نداریم. صفات خدا را هم عین ذات خدا می دانیم، بر عکسِ شما که بسیاری از بزرگان تان قائل به جدایی صفات از ذات هستند!(۳۰) همچنین مانند یهود و غُلات هم نیستیم که کسی یا چیزی را مؤثّر در فعل خدا بدانیم پس در این مرتبه هم یکتا پرستیم. در مرتبه ی توحید عبادی هم برای غیر خدا، نیت یا نذر نمی کنیم. پس ما چگونه مشرکیم؟ صِرف

چیزی از کسی خواستن هم که شرک نیست، مگر سلیمان از آصف نخواست که تخت بلقیس را برای او بیاورد؟ اگر مریض نزد دکتر برای مداوا برود، مشرک است!؟

حافظ: اگر معتقدید که نذر برای غیر خدا شرک است، چرا نذر امام و امام زاده می کنید؟

واعظ: عوام شیعه ممکن است از روی ناآگاهی نذر باطل کنند و بگویند که نذر فلان امام کرده ایم، چون نام غیر خدا را در نیت داخل کرده اند. بله! اگر کسی با علم و به صورت عمد چنین نذر و نیتی کند مشرک است. علما و واعظین هم مرتب به مردم بی خبر تذکّر می دهند. نذر صحیح نزد فقهای شیعه دو شرط دارد:(۳۱)

۱ - نیت مقارن با عمل که فقط برای رضایت خدا باشد.

۲ - صیغه ی مخصوص به عربی یا به هر زبانی که مترادف این عبارت باشد: «للَّه عَلَی اَنْ..؛ برای خدا بر من واجب باشد که فلان کار را انجام دهم.»

حافظ: چرا مستقیماً از خود خدا طلب حاجت نمی کنید؟

واعظ: این ها وسیله اند. خداوند می فرماید: «یا اَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا اِلَیهِ الْوَسِیلَهَ»؛(۳۲) «ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوای الهی پیشه کنید و برای رسیدن به او وسیله بیابید.»

حافظ: از کجا معلوم که منظور از وسیله در اینجا آل محمّد هستند؟

واعظ: به تصریح علمای بزرگ خودتان، فاطمه ی زهراعلیها السلام در ضمن خطبه ای که در قضیه ی غصب فدک ایراد کردند، فرمودند: «ستایش می کنم خدایی را که هر چه در آسمان ها و زمین است برای رسیدن به او وسیله ای می جویند و ما آن وسیله در میان خلایق او هستیم» این روایت را نیز علمای خودتان نقل کرده اند.(۳۳) حدیث ثقلین و حدیث سفینه نوح نیز

که مورد وثوق شیعه و سنّی است، گویای این مطلب است که اهل بیت پیامبرعلیهم السلام وسیله ی نجات اند.

حدیث ثقلین: رسول اللَّه صلی الله علیه وآله فرمود: «من شما را ترک می کنم در حالی که دو چیز سنگین را برایتان باقی نهادم که قرآن و اهل بیتم هستند. اگر به این دو چنگ بزنید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد»(۳۴)

حدیث سفینه: رسول اللَّه صلی الله علیه وآله فرمودند: «مَثَل اهل بیت من در میان شما مَثَل کشتی نوح است. هر که سوار آن شود، نجات می یابد و هر که از آن تخلّف کند، هلاک می شود.»(۳۵)

حدیث سفینه را شافعی در قصیده ای به نظم در آورده است.(۳۶)

خود خلیفه ی دوّم هم هنگام احتیاج و اضطرار، با واسطه ی اهل بیت علیهم السلام به سوی خدا می رفت و استغاثه می کرد تا نتیجه می گرفت. علمای اهل سنّت نوشته اند که در سال ۱۷(ه.ق) مردم برای طلب باران مرتّب به صحرا می رفتند و نتیجه نمی گرفتند تا این که خلیفه دوّم به وسیله ی ابن عباس و امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام برای طلب باران به صحرا رفت. خلیفه دوّم در این حال در دعا گفت: «اَللّٰهُمَّ اِنّا نَتَقَرَّبُ اِلَیکَ بِعَمِّ نَبِیکَ وَبَقِیهِ آبائِهِ وَکِبرِ رِجالِهِ فَاحْفَظِ اللّٰهُمَّ نَبِیکَ فِی عَمِّهِ فَقَدْ لَوْنا بِهِ اِلَیکَ مُسْتَشْفِعِینَ وَمُسْتَغْفِرینَ.؛(۳۷) خداوندا! ما به وسیله ی عموی پیامبرت و با بقیه پدران او و بزرگ مردان او، به تو تقرّب می جوییم، پس مقام پیامبرت را در حق عموی او حفظ کن که ما را به وسیله ی او به سوی تو راهنمایی کرده است در حالی که طالب شفاعت و مغفرت هستیم.»

ما برای اهل بیت علیهم السلام استقلالی در قضای حوائج، قائل

نیستیم. آن ها را بندگان صالح و امامان بر حق و واسطه ای بین خود و خدا می دانیم.

حافظ: کتاب صحیح بخاری نزد ما صحیح ترین کتاب است و چیزی از این احادیث که خواندید در آن نیست. حتماً یا از لحاظ سند و یا متن مخدوش هستند!

واعظ: اعتبار بخاری نزد شما از روی دلیل و منطق نیست بلکه شما مُتَعَصِّبانه او را صحیح می دانید زیرا بسیاری از کسانی که در سلسله ی اسناد احادیث مندرج در صحیح بخاری هستند، دروغ گو و جاعل بوده اند. این را علمای خودتان می گویند و نام بسیاری از آن ها را بیرون کشیده اند.(۳۸)

علاوه بر این، بسیاری از احادیث صحیح بخاری، جعلی و خرافی هستند، این را هم علمای خودتان می گویند.(۳۹)

مثل این چند نمونه:

۱ – خدا روز قیامت خود را به عدّه ای نشان می دهد. آن ها باور نمی کنند که او خدا باشد و خدا برای اثبات موضوع، ساق پای خود را عریان می کند و علامتی نشان می دهد که بپذیرند!(۴۰)

۲ – حضرت موسی علیه السلام متّهم به باد فَتْقْ بود! روزی آب، لباس ایشان را می بَرَد و موسی علیه السلام عریان به دنبال لباسش می دود تا همه ی بنی اسراییل، عورت حضرت را ببینند که باد فتق ندارد و سالم است!(۴۱)

۳– حضرت موسی علیه السلام هنگام قبض روح، به صورت حضرت عزرائیل علیه السلام سیلی می زند و حضرت عزرائیل علیه السلام برای این که مجدداً سیلی نخورد، هنگام قبض روح افراد، خود را نشان نمی دهد!(۴۲)

۴ – روزی مردم مشغول لهو ولعب بودند، پیامبرصلی الله علیه وآله عایشه را به دوش می گیرد و به مردم می گوید: بهتر بازی کنید تا عایشه ببیند و لذت ببرد!(۴۳)

علاوه براین، وقتی در پنج کتاب دیگر که شما آن ها

را صحیح می دانید این احادیث آمده باشد، نبودن آن ها در صحیح بخاری دلیل محکمی بر ردّ آن ها نیست. شب اوّل هم گفتم که بخاری چگونه احادیث مربوط به نماز را جا به جا نوشته بود تا حقیقت را پنهان کند.

سید عبد الحی (از ائمّه ی جماعت اهل سنّت حاضر در مجلس): خود علی علیه السلام هم به رؤیت خدا عقیده داشت، چون می گفت: «لَمْ اَعْبُدْ رَبّاً لَمْ اَرَهُ؛ خدایی را که نمی بینم نمی پرستم.»

واعظ: چرا حدیث را کامل نخواندید؟ در ادامه می فرماید: «لاتُدْرِکُهُ الْعُیونُ فِی مُشاهَدَهِ الاَبْصارِ وَلکِنْ رَاَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقایقِ الاِیمانِ؛ چشم ها او را نمی بینند بلکه دل ها به وسیله ی حقایق ایمان او را می بینند.»

حافظ: شاید توسل به این معنا که شما گفتید، درست باشد امّا از کجا معلوم که شیعیان هم به همین ترتیب دعا می کنند و متوسل می شوند؟

واعظ: بهترین دلیل، کتاب های دعای ما هستند که در دسترس اند.(۴۴)

مثلاً ـ در دعای توسل می خوانیم: «اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ وَاَتَوَجَّهُ اِلَیکَ بِنَبِیکَ نَبِی الرَّحْمَهِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ یا اَبَاالْقاسِمِ یا رَسُولَ اللّهِ یا اِمامَ الرَّحْمَهِ یا سَیدَنا وَمَوْلانا اِنّا تَوَجَّهْنا وَاسْتَشْفَعْنا وَتَوَسَّلْنا بِکَ اِلَی اللّهِ وَقَدَّمْناکَ بَینَ یدَی حاجاتِنا یا وَجِیهاً عِنْدَ اللّهِ اِشْفَعْ لَنا عِنْدَ اللّهِ.»

«... ای سید و مولای ما! همانا رو آوردیم و شفیع قرار دادیم و توسل جستیم به وسیله شما به سوی خداوند و شما را مقابل حاجات خود قرار دادیم، ای آبرومند در نزد خدا! ما را نزد او شفاعت کن!»

حافظ: این مرده پرستی شیعیان چه؟ روزی هزاران نفر در مقابل قبور امامان شیعه صورت به خاک می گذارند.

واعظ: این مرده پرستی نیست؛ زیرا مسلمانان اعتقاد به حیات بعد از مرگ دارند؛ هر چند جسم

ظاهری از کار می افتد امّا روح و نفس ناطقه اش باقی و پایدار است، برخلاف قول مادیون؛ قرآن از قول مادیون می فرماید: «اِنْ هِی الاّ حَیاتُنَا الدُّنْیا نَمُوتُ وَنَحْیی وَما نَحْنُ بِمَبْعُوثِینَ.»؛(۴۵)

«جز زندگانی این دنیا، چیزی در کار نیست؛ می میریم و زنده می شویم، و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد.»

علاوه بر این، شهدا با مزایای بیشتری زندگی می کنند. قرآن می فرماید: «وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ اَمْواتاً بَلْ اَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یرْزَقُونَ»؛(۴۶) «گمان نکنید که کشته شدگان در راه خدا مرده اند بلکه زنده اند و نزد خدای خود روزی می خورند.»

این اشخاص، همان طور که دهان روزی خوردن دارند، گوشِ حرف شنیدن و زبانِ پاسخ دادن هم دارند. منتها، پرده ی طبیعت جسمانی روی گوش های ما را گرفته است. شیعیان، مقام ائمّه ی خود را بالاتر از آن می دانند که فقط اثبات حیاتی مانند حیات سایر شهدا برای آن ها بنمایند، بلکه از تمام آن ها بالاترند.

شیخ عبدالسلام (فقیه حنفی همراه حافظ رشید که تاکنون سکوت کرده بود): در کتاب دعای «هَدیهُ الزّائرین» شما، نوشته است که دو رکعت نماز برای امام بخوانید. آیا نماز خواندن برای غیر خدا شرک نیست؟

واعظ: این طور نیست. نماز را برای امام نمی خوانند بلکه دو رکعت نماز برای امام به عنوان هدیه و قُربه اِلی اللّه به جا می آورند و بعد از نماز هم این چنین دعا می خوانند: «اَللّهُمَّ اِنّی صَلَّیتُ هاتَینِ الرَّکْعَتَینِ هَدِیهً مِنّی اِلی سَیدِی وَمَولای وَوَلِیکَ... اَللّهُمَّ تَقَبَّلْها مِنّی وَاجْزِنِی عَلی ذلِکَ جَزاءَ المُحْسِنِینَ اَللّهُمَّ لَکَ صَلَّیتُ وَلَکَ رَکَعْتُ وَلَکَ سَجَدْتُ وَحْدَکَ لاشَرِیکَ لَکَ، لِاَنَّهُ لاتَجُوزُ الصَّلوهُ وَالرُّکُوعُ وَالسُّجُودُ الاّ لَکَ لِاَنَّکَ اَنْتَ اللّهُ لا اِلهَ الاّ اَنْتَ؛

خداوندا! من این دو رکعت نماز را

به عنوان هدیه برای آقا و مولا-یم و ولی تو خواندم... خداوندا این نماز را از من قبول کن و پاداشی به اندازه ی پاداش نیکوکاران به من عطا کن! خداوندا برای تو نماز می خوانم و رکوع و سجود می کنم که تو یکتایی و شریکی نداری و نماز و رکوع و سجود به غیر تو جایز نیست؛ زیرا تو آن خدایی هستی که جز تو خدایی نیست.»

شیخ: این که نوشته است که عَتَبه را ببوس و وارد حرم شو چه؟ همین عتبه بوسی تبدیل به سجده بر درِ حرم ها شده است. آیا سجده برای غیر خدا شرک نیست؟

واعظ: عتبه بوسی که سجده نیست و در هیچ کجای دین نداریم که بوسیدن عتبات، علامت شرک و منع شده باشد. به خاک افتادن و صورت بر خاک گذاشتن، از کثرت محبّت است و علاقه به محبوب هم اگر به قصد عبودیت نباشد، اشکالی ندارد و سجده محسوب نمی شود.

شیخ: سبحان اللّه! چطور ممکن است که روی خاک افتادن و پیشانی بر زمین گذاشتن سجده نباشد؟

واعظ: سجده، مربوط به نیت است و نیت امر قلبی است و خدا عالِم به قلوب و نیت های قلبی انسان است؛ پس هر حرکتی را که ظاهراً به شکل سجده باشد، نمی توان سجده نامید؛ چنان که برادران یوسف در مقابل یوسف علیه السلام سجده کردند و یوسف و یعقوب علیهما السلام که هر دو پیامبر بودند، منع شان ننمودند.(۴۷)

و چندین جای قرآن خبر از سجده ی ملائکه به آدم آمده است. آیا ملائکه مشرک بودند و شیطان که سجده نکرد، موحّد بوده است؟

داوود پوری (از حاضرین در مجلس): این مطالبی که شما درباره ی حیات روحانی و دعا و زیارت و

توسل فرمودید، با کشفیات علوم و محیرُ العقول امروزی جور در نمی آید و بطلان این اعتقاد خرافی و پوسیده را، دانشمندانی مانند داروین و بِخنر آلمانی ظاهر نموده اند.

واعظ: ایده ی انکار روح تازه نیست بلکه دو هزار و چهار صد سال قدمت دارد؛ نظیر نظریات دموکریت یونانی که سقراط و افلاطون و ارسطو به مقابله ی با او پرداختند. خوب است که تحت تأثیر هر کلامی قرار نگیریم و بهتر است نقد این نظریات را هم مطالعه کنیم و آن وقت اظهارنظر کنیم. همه ی دانشمندان جدید اروپا هم که داروینزه نشده اند. اگر آثار «کامیل فلاماریون» فرانسوی مثل کتاب «خدا در طبیعت» را بخوانید یا به کتب «بروکسون» فرانسوی یا «ویکتورهوگو» و «نرمال» آلمانی و «دکارت» مراجعه کنید نظرتان درباره ی عدم وجود روح تغییر می کند.

وجودِ روح، امری قطعی است؛ به خصوص حیات ارواح طیبه شهدا که در راه اعتلای حق با باطل به مبارزه برخاستند. اگر قیام امام حسین علیه السلام نبود، یزیدِ عنود، اساس دین را از بین برده بود.

شیخ: آیا شما خلیفه ی مسلمین، یزید بن معاویه را کافر می دانید؟ از ایشان فقط یک ترک اولی سرزد که ریحانه ی رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله را به قتل رسانید! این عمل هم، قابل عفو و اغماض است! فلذا توبه نمود و خداوند غفور هم از او گذشت! و دانشمندانی مانند «امام محمد غزالی» و «دمیری»، پاکی او را ثابت نموده اند!

واعظ: شهادت دادن تعداد محدودی از اسلاف شما پاکی یزید را نمی تواند اثبات کند؛ زیرا این عمل او ترک اولی نبوده بلکه یکی از گناهان کبیره محسوب می شود. دلایل کفر و ارتداد یزید هم تنها منحصر در این جنایات نیست

بلکه اشعار و شیوه ی زندگی او گواه صدقی است بر کفر او. به این چند بیت توجه کنید:

لَمّا بَدَتْ تِلْکَ الْحُمُولُ وَاَشْرَقَتْ تِلْکَ الشُّمُوسُ عَلی رَبا جیرون نَعِبَ الغُرابُ فُقُلْتُ نَحْ اَوَلاتَنَحْ فَلَقَدْ قَضَیتُ مِنَ النَّبِی دُیونِی(۴۸)

«محمل اسرای آل محمّد ظاهر شد. کلاغ صدا کرد، گفتم: ای کلاغ چه بخوانی و چه نخوانی من وام خود را از پیامبر گرفتم!»

یا این ابیات که در حضور یهود و نصاری بر رأس امام حسین علیه السلام خواند؛

لَیتَ اَشْیا خی بِبَدْرٍ شَهِدُوا

جَزَعُ الخَزْرَجُ مِن وَقْعِ الاَسَل ثُمَّ قالوا یا یزیدُ لا تَشَلْ لَاَهَلُّوا وَاسْتَحَلُّوا فَرَحاً

قَدْ قَتَلْنَا القَرَمِ مِن ساداتِهِم وَعَدَلْناهُ بِبَدرٍ فَاعْتَدَل لَعِبَتْ هاشِمُ بِالْمُلْکَ فَلا

خَبَرٌ جاءَ وَلا وَحْی نَزَلْ لَسْتُ مِن خَنْدفَ إِنْ لَمْ اَنْتَقِمْ مِنْ بَنِی اَحْمَدَ ما کان فَعَل قَدْ اَخَذْنا مِن عَلی ثارَنا

وَقَتَلْنا فارِسَ اللَّیث بَطَل(۴۹)

«ای کاش بزرگان من که در بدر کشته شده اند، بودند و گریه ی قبیله ی خزرج را از نیزه ها می دیدند.»

«تا فریاد شادی و نشاط سر می دادند که ای یزید! دستت شَل مباد، آفرین؛ زیرا بزرگان آن ها را به تلافی بدر کشتی.»

«بنی هاشم، تنها بازی قدرت کردند، نه وحی نازل شده و نه خبری از آسمان آمده است.»

«من از دودمان خندف نیستم اگر از فرزندان احمد انتقام نگیرم.»

«ما انتقام خون خود را از علی با کشتن شجاع ترین و قهرمان ترین فرزندان او گرفتیم.»

علاوه بر این اشعار و اعتراف علمای خودتان به کفر یزید،(۵۰) تخریب کعبه و قتل عام مردم و اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله در مدینه و سگ بازی و میمون بازی و شراب خواری و چه و چه، دلایل عملی کفر یزید محسوب می شود.(۵۱)

شب چهارم

حافظ: شما شب پیش فرمودید که شیعیان، مقام

امامان خود را بالاتر از آن می داننـد که فقط اثبات حیاتی؛ مانند سایر شـهدای اسـلام برای آن ها بنمایند. مگر امامان شـما چه فرقی با امامان دیگر جز مقام انتساب به رسول اللّه صلی الله علیه وآله دارند؟

واعـظ: شـما تنهـا به معنـای «پیشوای» کلمه ی «امـام» توجه می کنیـد؛ به همین دلیل به پیشوایان خود امام می گوییـد؛ مثل امام جماعت و امام جمعه. از این نوع امام فراوان است. امّا معنی «امامت» نزد شـیعه عبارت است از: «ریاست عامه ی الهیه و خلافت رسول اللّه صلی الله علیه وآله در امور دین و دنیا به شکلی که اطاعت از او بر تمام امّت واجب باشد.»

به همین خاطر امامت در تشیع جزء اصول دین است؛ زیرا پیامبرصـلی الله علیه وآله می فرمایند: «مَنْ ماتَ وَلَمْ یعْرِفْ اِمامَ زَمانِهِ فَقَدْ ماتَ میتَةً جاهِلِیةً»

«هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ عصر جاهلیت (پیش از اسلام) مرده است.»

پس عـدم شـناخت امـام، مساوی با بی دینی است. در حقیقت؛ امامت جزء اصـلی دین است. این روایت را علمای خودتان نقل می نمایند(۵۲) و بسیاری از بزرگان اهل سنّت هم امامت به این معنا را جزء اصول دین می دانند.(۵۳)

اهل سنّت از قرن پنجم به بعـد، چهار تن از فقهای خود را که یک قرن و نیم بعـد از پیامبرصـلی الله علیه وآله ظهور کرده اند، امام نامیدنـد. در حالی که امامان شـیعه از همان زمان رسول اللّه صـلی الله علیه وآله و با تصـریح خود پیامبرصـلی الله علیه وآله امام بوده اند.

شرط امامت در نزد شـما، صـفاتیماننـد: «فقاهت، علم، اجتهاد، زهـد، ورع، تقوی، عدالت و امانت» است. بر فرض که ائمّه ی چهارگانه ی شما دارای این خصوصیات بوده باشند،

در بسیاری از علمای بعد هم وجود داشته است. پس چرا امامت را به آن چهار تن منحصر کرده اید؟ علاوه بر این، این صفات و بسیار بالاتر از آنچه در ائمّه شما موجود است،در عترت طاهره ی رسول اللّه صلی الله علیه وآله به شهادت بزرگان خودتان موجود است. پس چرا آن ها را با آن که پیش از ائمّه ی شما هم بوده اند، امام نمی دانید؟ در حالی که امامان چهار گانه ی شما یکدیگر را به فسق هم متّهم کرده اند؛ مثلاً شافعی درباره ی ابوحنیفه می گوید: «ما وُلِدَ فِی الاِسْلامِ اَشْأَمُ مِنْ اَبی حَنِیفَهٍ»؛ (۵۴)

«در اسلام کسی شوم تر از ابوحنیفه به دنیا نیامده است!»

از این عبارت ها در طعن ائمّه ی شما فراوان در کتب علمای خودتان موجود است. در حالی که بین ائمّه ی دوازده گانه شیعه اختلافی نیست چون همه از زلال وحی و علم نبی بهره مند شده اند.

پس می بینید مقام امامت در شیعه چه قدر با مفهوم امامت در اهل سنّت فرق می کند. زمین هیچ گاه از وجود چنین امامی خالی نخواهد بود و بدیهی است چنین امامی مقامش بالاترین مقام های روحانی است و حتماً چنین امامی باید منصوب از جانب خدای تعالی و رسول او باشد؛ به همین خاطر اینان از همه ی خلایق، حتی انبیا عظام برتر و بالاترند!

حافظ: چرا غُلُو می کنید؟ چطور امامت بر نبّوت برتری دارد؟

واعظ: قرآن می فرماید: «وَاِذِا ابْتَلی اِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قالَ اِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماماً قالَ وَمِنْ ذُرِّیتِی قالَ لاینالُ عَهْدِی الظاّلِمِینَ»؛(۵۵)

«به یادآور آن گاه که پروردگار تو ابراهیم را به اموری چند آزمود و او آن ها را به انجام رسانید. خداوند گفت: تو را امام مردم خواهم کرد. ابراهیم گفت: آیا از فرزندانم هم؟ خدا گفت:

عهد من به ستم کاران نمی رسد.»

پس ابراهیم علیه السلام بعد از رسیدن به مقام نبوّت به امامت رسید. پس امامت برتر از نبوّت است.

حافظ: پس شما هم مانند غُلات عقیده دارید که علی علیه السلام از پیامبرصلی الله علیه وآله برتر بود.

واعظ: خیر؛ زیرا نبوّت دو قسم است: نبوّت عامه و نبوّت خاصه. بین این دو فرق قابل توجهی است. امامت بالاتر از نبوّت عامه و پایین تر از نبوّت خاصه که همان مقام خاتم الانبیایی است، می باشد.

نواب: مگر قرآن نمی فرماید: «لانُفَّرِقُ بَینَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»؛(۵۶)

«فرقی بین پیامبران او نیست.»

واعظ: بله، امّا درجای دیگر می فرماید: «تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللَّهَ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ»؛(۵۷)

«آن پیامبران، برخی شان را بر برخی برتری دادیم. از ایشان کسی بود که خدا با وی سخن گفت و درجات برخی شان را بالا برد»

بله، انبیا در مقام دعوت و بعثت و تربیت جامعه یکسان هستند امّا در طریقه ی بعثت و محل بعثت و درجه و رتبه متفاوت اند؛ زیرا گاهی پیامبری بر هزار نفر مبعوث می شد و گاهی بر همه ی مردم؛ گرچه همه یک هدف داشتند، امّا در معلومات یکسان نیستند.

نواب: چه ویژگی ای در پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است که ایشان حایز مقام نبوّت خاصه شده اند؟

واعظ: مقام پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله مافوق تمام ممکنات است؛ زیرا سه قوه عقل، علم و عمل که برای تزکیه و کمال نفسی لازم اند، در ایشان نسبت به تمام ممکنات قوی تر است به همین علّت حکما او را عقل اوّل یا معلول اوّل یا صادر اوّل می گویند. امامت هم مقامی است یک درجه پایین تر از مقام خاتمیت و مافوق تمام مراتب نبوّت، و امیرالمؤمنین علی علیه

السلام علاوه بر مقام نبوّت عامه چون اتحاد نفسانی با خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله نیز دارد، به درجه امامت و افضلیت بر تمام انبیا رسیده است.

حافظ: ما هنوز افضلیت علی علیه السلام بر انبیا را نپذیرفته ایم آن وقت شما می فرمایید نبوّت هم داشته و با پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله اتحاد نفسانی دارد! این چطور ممکن است؟

واعظ:پیامبرصلی الله علیه وآله می فرماید: «عَلِی مِنّی بِمنْزِلَهِ هارُونَ مِنْ مُوسی اِلّا اَنَّهُ لانَبِی بَعْدِی؛(۵۸) علی علیه السلام نسبت به من به منزله ی هارون نسبت به موسی است، جز این که بعد از من پیامبری نیست.»

این حدیث به حدیث منزلت معروف است و علمای خودتان آن را نقل کرده اند.

حافظ: ابوالحسن آمُدی منکر این روایت است. علاوه بر این، این حدیث خبر واحد است و به خبر واحد نمی توان اعتبار داد.

واعظ: چطور واحد است که از ۲۵ تن از صحابه ی رسول اللّه صلی الله علیه وآله نقل شده است که عبارتند از: عُمر، سعد بن ابی وقّاص، ابن عباس، ابن مسعود، جابربن عبداللّه، ابواَیوب انصاری، اَسماء، ام سلمه، عقیل بن ابیطالب و... .(۵۹)

در ثانی، اهل سنّت هر کسی را که منکر خبر واحد باشد، کافر و فاسق می دانند.(۶۰) و در پایان چطور نظر آمُدی را بر اجماع علمای خودتان ترجیح می دهید، در حالی که علمای خودتان او را مردی شرور، بی عقیده و تاركُ الصّلوه می دانند!(۶۱)

حافظ: حدیث منزلت چگونه مقام نبوّت برای علی علیه السلام اثبات می کند؟

واعظ: ساده است چون هارون دارای مقام نبوّت و خلافت و وزارت و افضلیت بر تمام بنی اسرائیل بود و علی علیه السلام در حدیث منزلت همچون او معرفی شده است.

حافظ: یعنی می فرمایید که علی هم بر خلق مبعوث

شده است؟

واعظ: خیر، علی علیه السلام در نبوّت، تابع پیامبرصلی الله علیه وآله بود و شریعت مستقلی نداشت؛ مانند هارون که در شریعت تابع موسی علیه السلام بود. به قول یکی از علمای خودتان «اگر بنا بود پیغمبری بعد از رسول اللَّه صلی الله علیه وآله بیاید، علی واجد آن مقام بود.»(۶۲)

همان طور که از پیامبرصلی الله علیه وآله روایت شده است: «لَوْ کانَ بَعْدِی نَبیاً لَکانَ عَلی نَبِیاً؛(۶۳)

اگر بنا بود پیامبری بعد از من باشد، آن پیامبر علی بود.»

حال اگر پـذیرش مقام نبوّت علی علیه السـلام برای شـما سـخت است، لااقل حـدیث منزلت، مقام خلافت و افضـلیت علی علیه السلام را که می تواند اثبات کند.

چنان که قرآن می فرماید: «وَقالَ مُوسی لِاَخِیهِ هارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَاَصْلِحْ وَلاتَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ»؛(۶۴)

«و موسی به برادرش هارون گفت: جانشین من در قوم من باش و راه اصلاح پیش گیر و راه فساد کاران را تبعیت نکن.»

حافظ: شـما یک بار هارون و موسـی را در نبوّت شـریک می دانید و بعد هارون را جانشین موسی می نامید. چطور موسی بعد از نبوّت، او را منصوب به جانشینی کرده است در واقع مقام او را تنزل می دهید؟

واعظ: نبوّت هارون مسـتقل نبوده و تابع نبوّت موسـی بوده و در امر تبلیغ شریک برادر بوده است. علی علیه السلام نیز با رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله در امر رسالت شـرکت داشـته است و به استثنای مقام نبوّت خاصه، در تمام مراحل و صفات مخصوص پیامبر شریک ایشان بوده است؛ مثل طهارت، ولایت، اولویت بر امّت، نفس نبی بودن، دخول در مسجد، اَداءِ تبلیغ و... .(۶۵)

حافظ: از ابوهریره نقل است که پیامبرصلی الله علیه وآله امر فرمود تمام درهایی که به مسجد باز

بود، بستند مگر درب خانه ی ابوبکر را و فرمود: «ابوبکر از من است و من از ابوبکرم!»

واعظ: این حدیث جعلی است(۶۶) و مربوط به علی است.(۶۷)

علت آن هم، این است که علی و همسر و فرزندانش علیهم السلام به نَصِّ صریح قرآن از رجس و پلیدی پاک اند(۶۸) و برای دیگران ممکن نبود که در حالت حیض و جنابت وارد مسجد شوند. مُسلم و بُخاری در صحیحَینِ خود از رسول اللّه صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که: «شایسته نیست که کسی جز من و علی در مسجد جنب شود.»

شیخ: قزعه بن سوید از ابن عباس نقل کرده است که حدیث منزلت درباره ی عُمَر و ابوبکر هم وارد شده است: «اَبُوبَکْرِ وَعُمَرُ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هارُونَ مِنْ مُوسی !

واعظ: تواتر حدیث منزلت علی علیه السلام با این که شما گفتید قابل مقایسه و بحث نیست، علاوه بر این که علمای خودتان، قزعه بن سوید را هم مانند آمُدی مورد طعن قرار داده اند.(۶۹)

شب پنجم

حافظ: حدیث منزلت، عمومیت ندارد و فقط مربوط به غزوه ی تبوک است.

واعظ: علمای خودتان نقل کرده اند که پیامبرصلی الله علیه وآله در مُواخات اوّل (روز برادری مهاجر و انصار در مکه) و مُواخات دوّم (روز برادری در مدینه) این حدیث را تکرار کرده اند.(۷۰) علاوه بر آن، علمای خودتان در مقاطع تاریخی دیگر نیز، این حدیث را از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل نموده اند.(۷۱)

حافظ: چطور ممکن است با این تواتر ادّعایی شما، اصحاب رسول اللّه صلی الله علیه وآله همین برداشت شما را از این حدیث داشته باشند و با این حال بعد از آن حضرت، مخالفت نموده و دیگری را به عنوان خلیفه پذیرفته باشند؟!

واعظ: نه تنها با

این حـدیث مخالفت کردنـد بلکه منکر حـدیث «یومُ الدّار» و «غدیر» و «خلقت» و «معراج» که دربردارنده امر خلافت علی علیه السـلام بودنـد، شدنـد که همه را علمای خودتان در متون خودشان نقل نموده انـد.(۷۲) درست ماننـد آنچه که بنی اسـرائیل با هـارون که خلیفه ی موسـی بود، بعـد از رفتن موسـی نمودنـد و از سـامری پیروی کردنـد و وقتی موسـی بازگشت و به هارون اعتراض کرد، او گفت: «اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکادُوا یقْتُلُونَنِی»؛(۷۳)

«مردم مرا تضعیف کردند و چیزی نمانده بود که مرا به قتل برسانند.»

علی علیه السلام نیز وقتی در مسجد تهدید شد، همین جمله را فرمود که علمای خودتان مفصل نقل کرده اند.(۷۴)

شیخ: فضایل منحصر به علی علیه السلام نیست.

واعظ: بنده، منکر فضایل صـحابه ی رسول اللّه صـلی الله علیه وآله نیستم، امّا سخن در فاضل ترین آنان است. ولی اگر حدیثی در فضایل خلفا مورد اتفاق طرفین باشد، می پذیریم.

شیخ: در متون شیعه حتی یک حدیث در فضایل خلفا نیست.

واعظ: هر چند علمای خودتان نقل کرده اند که امویان و بَکریون احادیث بسیاری در فضایل خلفا جعل کرده اند،(۷۵) حاضرم اگر حدیث صحیحی سراغ دارید، بشنوم.

شیخ: از ابوهریره نقل شده است که جبرئیل بر پیامبرصـلی الله علیه وآله نازل شد و عرض کرد: «خداوند سـلام می رساند و می فرماید که: من از ابوبکر راضی هستم، از او سؤال کن آیا او هم از من راضی است یا نه؟!»

واعـظ: قبـل از پرداختن به متن حـدیث خوب است ابوهریره را از زبـان علمای خودتان بهتر بشناسـیم. او از موافقین معاویه بود. وقتی به او اشـکال می گیرند که چرا بر سـر سفره ی کسی می نشینی که پیامبرصلی الله علیه وآله او را ملعون نامیده است؟ می گفت: «گرسنگی معاویه کمتر

است و نماز پشت سر علی بهتر»! به همین خاطر به «شیخ گرسنه» معروف شد. او با همراهی بُسر بن اَرطاه، سی هزار نفر یمنی را قتل عام کرد!(۷۶) بعد از این خوش خدمتی والی مدینه شد.(۷۷) در طول سه سالی که درک محضر پیامبرصلی الله علیه وآله نمود، پنج هزار حدیث نقل کرده است.(۷۸) این وضع آن قدر ادامه داشت که عُمَر او را از نقل حدیث منع کرد،(۷۹) عایشه نیز او را کذّاب نامیده است!(۸۰) علمای خودتان هم او را «مدخول» و «غیر مَرْضِیِ الرَّوایهِ» می دانند،(۸۱) علی علیه السلام نیز او را دروغ گوترین مردم و بی حیاترین آن ها نسبت به رسول اللَّه صلی الله علیه وآله معرفی می نماید.(۸۲)

علاوه بر این ها، این حدیث نه با عقل مطابق است و نه با نقل. علمای خودتان از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده اند که: «بسیار بر من دروغ می بندند. هر که بر من دروغ بندد جایگاهش آتش خواهد بود. پس هر چه از من شنیدید به قرآن عرضه کنید.»(۸۳)

قرآن می فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الِانْسانَ وَنَعْلَمُ ماتُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ»؛(۸۴) «ما انسان را آفریدیم و می دانیم چه چیزی نفس او را وسوسه می کند.»

پس به چه نحو ممکن است رضایت یا عدم رضایت ابوبکر بر خدا مخفی بماند؟ کدام عاقل می پذیرد که خدا از ابوبکر ابراز رضایت کند در حالی که نمی داند ابوبکر به مرتبه ی رضا رسیده و از خدا راضی هست یا نه؟

شیخ: احادیث فضایل خلفا به این حدیث منحصر نمی شود و آن قدر زیاد هستند که خود دلیلی بر حقانیت آن هاست.

اکنون به تعدادی از آن ها که همه از رسول اللَّه صلی الله علیه وآله منقول است،اشاره می کنم:

۱ - خداوند برمردم به

شکل عمومی تجلّی می کند و به ابوبکر به شکل اختصاصی!

۲ – هر چه خداوند در سینه ی من نهاد، در سینه ی ابوبکر نیز نهاد!

۳ – من و ابوبکر مانند دو اسب مسابقه ای هستیم که هم عنانیم!

۴ – هشت هزار فرشته در آسمان دنیا وجود دارد که برای دوستداران ابوبکر و عُمَر طلب مغفرت می کنند! و نیز هشت هزار فرشته در آسمان دوّم است که دشمنان آن ها را لعنت می کنند!

۵ – ابوبکر و عمر، خیر اوّلین و آخرینند.

۶ – خداوند مرا از نور خودش خلق کرد و ابوبکر را از نور من و عُمَر را از نور ابوبکر و امّت را از نور عُمَر و عُمَر چراغ بهشتیان است.

۷ – عُمَر و ابوبکر آقای میانسالان بهشتند.

۸ – اگر ابوبکر میان قومی باشد، شایسته نیست، کسی خود را بر او مقدّم کند!

۹ – عَمرو بن عاص می گوید: «روزی به پیامبرصلی الله علیه وآله عرض کردم: محبوب ترین زن عالم نزد شما کیست؟ فرمود: عایشه. عرض کردم: محبوب ترین مرد نزد شما کیست؟ فرمود: پدر عایشه، ابوبکر.»

واعظ: اوّلاً تک تک این احادیث را علمای خودتان تکذیب کرده اند.(۸۵)

در ثانی بَکریون و بنی امیه برای تضعیف بنی هاشم و اهل بیت علیهم السلام در مقابل هر حدیثی که درباره ی مدح و عظمت خاندان رسول اللّه صلی الله علیه وآله ثابت شده حدیثی را جعل کرده اند؛ مثلاً حدیث هفتم را در مقابل این حدیث که علمای خودتان به صحّت آن تصریح دارند، جعل کرده اند که: «حسن و حسین علیهما السلام آقای جوانان اهل بهشت اند.(۸۶)

و یا حدیث آخر را در مقابل احادیث بی شماری که دال بر محبّت پیامبرصلی الله علیه وآله نسبت به فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام است و

همه را علمای خودتان نقل کرده اند، جعل نموده اند.(۸۷)

در پایان باید دانست که متن همه ی این احادیث که در فضایل خلفا خواندید اشکال دارد.

- حدیث اوّل خدا را دیدنی و دارای جسم می کند.

- حدیث دوّم می گوید که ابوبکر شریک وحی بوده است.

- حدیث سوم پیامبرصلی الله علیه وآله را برتر از ابوبکر نمی داند.

- حدیث ششم مخالف قرآن است که می فرماید: «لا یَرَوْنَ فِیها شَمْساً وَلا زَمْهَرِیراً»؛(۸۸) «نه آفتاب سوزان بینند و نه سرمای زمهریر.»

اهل بهشت، احتیاجی به چراغ ندارند.

- حدیث هفتم هم مخالف قرآن است که می فرماید: «اِنّا اَنْشَأْنا هُنَّ اِنْشاءً فَجَعَلْنا هُنَّ اَبْکاراً عُرُباً اَتْراباً لِأَصْحابِ الْیِمِینِ»؛(۸۹)

«ما آن ها را به گونه ای خاص بیافریدیم و همه آن زنان را با کره گردانیدیم. شوهر دوست و هم سن و سال، این نعمت های بهشتی مخصوص اصحاب یمین است.»

مؤمنین در بهشت همه جوانند.

- حدیث هشتم هم مخالف سنّت خود رسول اللّه صلی الله علیه وآله است؛ زیرا در بسیاری از موارد، حضرت رسول صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را بر ابوبکر مقدم کرد؛ مثل قضیه ی مباهله که نقل شد. چطور ممکن است قول و فعل رسول اللّه صلی الله علیه وآله متناقض باشد؟

شیخ: حال که احادیث راجع به فضایل خلفا را مخدوش می دانید از قرآن نمونه ای را ذکر می کنم. خداوند می فرماید: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِینَ مَعَهُ اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً یبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْواناً سِیما هُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ»؛(۹۰)

«محمدصلی الله علیه وآله فرستاده ی خداست و کسانی که با اویند بر کافران، سرسخت و در میان خود مهربانند؛ ایشان را رکوع کنان و سجودکنان بینی که جویای فضل و خشنودی خدا هستند. نشانه ی آن ها در رخسارشان

از اثر سجود پیداست.»

منظور از «وَالَّذِینَ مَعَهُ» ابوبکر است که در غار «ثور» در شب هجرت با او بوده است. منظور از «اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ» هم عُمَر است که نسبت به کفّار، شدید العمل بوده است. منظور از «رُحَماءُ بَیْنَهُمْ» هم عثمان است که بسیار رحم دل بوده است. «سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِالسُّجُودِ» هم علی علیه السلام است.

واعظ: اولاً هیچ کدام از مفسرین شیعه و سنّی چنین تفسیری از این آیه نکرده اند، بلکه همه ی آن را به حساب تمام مؤمنین معنا کرده اند.(۹۱)

اگر منظور شما تأویل آیه است نه تفسیر آن، چطور در این مورد دست به تأویل می زنید در حالی که علمای اهل سنّت کلاً باب تأویل را مسدود می دانند؟ و اگر این آیه می توانست چنین معنایی داشته باشد، چطور در امر خلافتِ عُمَر و ابوبکر بدان استناد نکرده اند؟ و اگر چنین تأویل هایی را بخواهیم از این آیه استفاده کنیم، باید در فاصله ی میان آن ها از واو عطف استفاده می شد. ظاهر آیه، خود دلیل آن است که این معانی به طور کلی صفت یک نفر است نه چهار نفر، و اگر بگوییم آن یک نفر علی علیه السلام بوده است، عقلاً و نقلاً به خطا نرفته ایم.

شیخ: خداوند می فرماید: «اِنْ لاتَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللّٰهُ اِذْ اَخْرَجَهُ الَّذِینَ کَفَرُوا ثانِیَ اثْنَینِ اِذْ هُما فِی الْغارِ اِذْ یقُولُ لِصاحِبِهِ لاتَحْزَنْ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنا فَاَنْزَلَ اللّٰهُ سَکِینَتَهُ عَلَیهِ وَاَیدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها»؛(۹۲)

«اگر او را یاری نکنید، هر آینه خدا او را یاری کرده است؛ هنگامی که کافران او را بیرون کردند؛ در حالی که یکی از دو تن بود، هنگامی که هر دو در غار بودند؛ آن گاه که به همراه خویش

گفت:اندوه مدار! خدا با ماست؛ پس خدا آرامش خود را بر او فرستاد و او را به سپاهی که شما نمی دیدید، نیرومند گردانید.»

عبارت «اِذْ یقُولُ لِصاحِبِهِ» دلالت بر ابوبکر دارد که همراهی پیامبرصلی الله علیه وآله نموده است.

پیامبرصلی الله علیه وآله او را با خود در شب هجرت برد؛ زیرا می دانست ابوبکر خلیفه ی او خواهد بود و وجود او لازم است، لذا او را برد تا از دسترس دشمن خارج باشد.

واعظ: اوّلاً ـ شما که خلفا را چهار تن می دانید و اگر حفاظت جان خلیفه را بر پیامبرصلی الله علیه وآله لازم می شمارید، بایستی پیامبرصلی الله علیه وآله هر چهار نفر را با خود می برد.

در ثانی پیامبرصلی الله علیه وآله ابوبکر را با خود نبرد؛ بلکه همان طور که علمای خودتان نقل کرده اند،(۹۳) بعد از رفتن پیامبرصلی الله علیه وآله ابوبکر نزد علی رفت و از حال حضرت صلی الله علیه وآله سؤال کرد. علی علیه السلام فرمود: به خارج مدینه رفتند.

ابوبکر هم در بین راه خود را به ایشان رساند و ناچار به اتفاق رفتند؛ زیرا به نقل علمای خودتان(۹۴) پیامبر ترسید که اگر او را با خود نبرد، باز گردد و کفّار را از محل رسول اللّه صلی الله علیه وآله مطّلع کند؛ علاوه بر این ها، صاحبِ (هم صحبت) کسی بودن به تنهایی شرافتی ندارد؛ یوسف علیه السلام هم، هم سلولی خود را صاحب می نامد؛ چنان که قرآن در این مورد از زبان یوسف علیه السلام می فرماید: «یا صاحِبَی السِّجْنِ... .»(۹۵)

و یا داستان آن دو برادر که یکی مؤمن بود و دیگری کافر، که خدا مؤمن را صاحبِ کافر می نامد؛ آنجا که می فرماید: «قالَ لَهُ صاحِبُهُ... .»(۹۶)

و اگر چند

گام همراهی با پیامبرصلی الله علیه وآله را فضیلت می شمارید، چرا چشم از فضایل علی علیه السلام پوشیده اید که از طفولیت با پیامبر همراه و همگام بود؟ و اگر در شب هجرت او را با خود نبرد، امین تر از او نداشت تا عیالات خود را به او بسپارد و امانات مردم را باز گرداند. همراهی حقیقی با رسول اللّه صلی الله علیه وآله، خفتن در بستر آن حضرت بود.

شیخ: خداوند در این آیه فرموده است: «اِنَّ اللّه مَعَنا» «خدا با ماست...» همین معیت و همراهی خدا که شامل حال ابوبکر هم می شود، فضیلت بزرگی است.

واعظ: اوّلاً خدا با همه هست. آیات بسیاری در قرآن در این مورد وجود دارد. «هُوَمَعَکُمْ اَینَما کُنْتُمْ»؛(۹۷) «او با شماست هر جا که باشید.»

در ثانی، تاریخ بشر پر است از کسانی که زمانی نزد خدا آبرویی داشتند امّا آن را از دست دادند. البته قصد توهین ندارم، می خواهم بگویم: اگر زمانی کسی مورد توجه خداوند تعالی بوده باشد، دلیل ندارد که تا آخر عمر، این عنایت ادامه داشته باشد.

شیخ: ضمیر در کلمه ی «عَلَیهِ» در عبارت «فَاَنْزَلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیهِ»؛(۹۸) «خداوند سکینه و آرامش خود را بر او نازل کرد.» به ابوبکر باز می گردد. این سکینه و آرامش ثبات در ابوبکر بوده است.

واعظ: خیر، ضمیر به پیامبرصلی الله علیه وآله باز می گردد.

شیخ: پیامبرصلی الله علیه وآله که نیازی به سکینه ندارد، زیرا سکینه ی او دایمی است.

واعظ: چنین نیست. چون پیامبرصلی الله علیه وآله هم بنده ای از بندگان خداست و بی نیاز از فیض سکینه نیست. چنان که خداوند در جنگ حُنین می فرماید: «ثُمَّ اَنْزَلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَعَلَی الْمُؤْمِنِینَ»؛(۹۹) «پس خداوند آرامشش را بر

پیامبرصلی الله علیه وآله و مؤمنین نازل کرد.»

و اگر سکینه ای که در غار نازل شد، بر ابوبکر هم نازل شده بود، مانند همین آیه، نزول سکینه بر مؤمنین را هم تصریح می کرد و آنجا هم نزول سکینه را بر ابوبکر، بعد از رسول اللّه صلی الله علیه وآله تصریح می فرمود.

علاوه بر این؛ تأیید به جنود الهی که در ادامه ی آیه است، قطعاً در مورد پیامبر بوده است، پس همان طور که ضمیر در «اَیدَهُ» به پیامبرصلی الله علیه وآله باز می گردد در «عَلَیهِ» هم به پیامبرصلی الله علیه وآله بازگشت می کند و بر عکس، در این آیه عبارتی وجود دارد که دلالت بر ضعف ابوبکر است.

شیخ: کدام عبارت؟

واعظ: «لاتَحْزَنْ؛ محزون نباش»، در حالی که خداوند می فرماید: «اَلا اِنَّ اَوْلِیاءَ اللَّهِ لاخَوْفٌ عَلَیهِمْ وَلاهُمْ یحْزَنُونَ»؛(۱۰۰)

«آگاه باشید که اولیاءِ خدا نه می هراسند و نه محزون می گردند.»

اگر به دیده ی انصاف بنگرید، می بینید که همراه حقیقی پیامبرصلی الله علیه وآله، علی علیه السلام است که از طفولیت تحت تربیت پیامبرصلی الله علیه وآله بود و به اذعان علمای خودتان، زمانی اسلام آورد و با پیامبرصلی الله علیه وآله همراهی نمود که از هیچ کدام از صحابه خبری نبود.

شب ششم

حافظ: درست است که علی علیه السلام اوّلین کسی است که ایمان آورده است، امّا ایمان خلفا از ایمان او برتر است؛ چون علی علیه السلام در زمان ایمان آوردن نوجوانی سیزده ساله بود در حالی که عُمَر و ابوبکر پیران جهان دیده بودند!

واعظ: علمای خودتان نقل کرده اند که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمودند: «لَوْ وُزِنَ اِیمانُ عَلِی وَإِیمانُ اُمَّتِی لَرَجَحَ اِیمانُ عَلِی عَلی اِیمانِ اُمَّتِی اِلی یوْمِ الْقِیامَهِ؛(۱۰۱) اگر ایمان علی و ایمان امّت

من وزن شود، ایمان علی بر ایمان امّت من تا روز قیامت برتری دارد.»

و اگر پیامبرصلی الله علیه وآله علی علیه السلام را در کودکی دعوت به اسلام کرد، به خاطر لیاقت، عقل و ظرفیت بسیار او بود؛ چون پیامبرصلی الله علیه وآله کلامی عبث و بیهوده نمی گوید.

قرآن می فرماید: «وَما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى ؛(۱۰۲) «پیامبر از روی هوا و هوس سخنی نمی گوید.»

خود عُمَر هم به ایمان او رشک می برد.

او می گوید: «اگر این خصلت را داشتم، برای من دوست داشتنی تر از همه ی عالم بود.» باید هم رشک می برد؛ چون علمای خودتان از عُمَر نقل می کنند که گفت: «به نبوّت محمد قسم! هیچ گاه مانند روز حدیبیه شک نکردم.»(۱۰۳) طرز کلام او می رساند که مکرّر در نبوّت پیامبرصلی الله علیه وآله شک نموده است؛ منتها شک در حدیبیه از همه قوی تر بوده است. علاوه بر این ها، علمای خودتان برتری علی علیه السلام بر امّت را مطلق و در تمام جهات دانسته اند و منحصر به این ویژگی ننموده اند. چنان که از رسول اللّه صلی الله علیه وآله نقل کرده اند: «اِنَّ اَفْضَلَ الْمُسْلِمينَ، عَلِى بْنُ اِبيطالِبٍ علیه السلام....؛(۱۰۴) برترین مسلمانان، علی بن ابیطالب علیه السلام می باشد.»

شیخ: اگر قول علمای ما را حجّت می دانید، اینان در افضلیت ابوبکر هم اقوال بسیاری دارند، چرا آن ها را نادیده می گیرید؟

واعظ: بله، کسانی مثل جاحظ؛ پاسخ آن ها را نیز علمای خودتان داده اند.

«ابوجعفر اسکافی» در پاسخ او می گوید: «اِنَّنا لانُنْكِرُ فَضْلَ الصَّحابَهِ وسَوابِقَهُمْ وَلكنَّنا نُنْكِرُ تَفْضِيلَ اَحَدٍ مِنَ الصَّحابَهِ عَلى عَلِى بْنِ اَبِى طالِبٍ علیه السلام؛(۱۰۵) ما برتری صحابه و سوابق آن ها را انکار نمی کنیم، امّا برتری احدی از این صحابه را بر علی بن ابیطالب علیه السلام نمی پذیریم.»

روزی «عبداللّه» فرزند

«احمد بن حنبل» (امام اهل سنّت) از پدر می پرسد که برترین اصحاب رسول اللَّه صلی الله علیه وآله چه کسانی هستند؟

او می گوید: ابوبکر، عُمَر و عثمان. عبداللَّه می پرسد: پس علی چه؟ می گوید: «هُوَ مِنْ اَهلِ الْبیتِ لایقاسُ بِهِ هؤُلاء؛(۱۰۶) او از اهل بیت است و با این ها قابل قیاس نیست!»

انصافاً خورشید را رها کرده در جستجوی شمع اید. مُتمسّک به عبارت «وَالَّذِینَ مَعَهُ» در آیه ی **۲۹** سوره فتح می شوید و از آیات بسیاری که در شأن علی علیه السلام نازل شده است، چشم می پوشید.

قرآن می فرماید: «یا اَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یرْتَدَّ مِنْکُم عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یأتِی اللَّهُ بِقَوْم یحِبُّهُمْ وَیحِبُّونَهُ اَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ اَعِزَّهٍ عَلَی الْکافِرِینَ یجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَلا یخافُونَ لَوْمَهَ لَآئِم ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یؤْتِیهِ مَنْ یشاءُ وَاللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ»؛(۱۰۷) «ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما از دینش برگردد، خداوند گروهی را می آورد که او ایشان را دوست دارد و ایشان هم او را دوست دارند؛ با مؤمنان نرم و خاکسارند و بر کافران سخت و گردن فراز، در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نمی ترسند. این برتری و بخشش خداست که آن را به هر که بخواهد، می دهد و خداوند را رحمت وسیع نامنتهاست و به احوال هر که استحقاق آن را دارد داناست.»

حافظ: این آیه به یک جمع اشاره می کند. چطور شما آن را تنها مُختصِّ علی علیه السلام می دانید. عُمَر نیز با کفّار، برخورد شدیدی داشت.

واعظ: علمای خودتان قائلند که این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است.(۱۰۸) وقتی سپاه اسلام در جنگ خیبر چند مرتبه به فرماندهی ابوبکر و عمر، به دلیل درد چشم

علی علیه السلام و عدم حضور او، شکست می خورند، پیامبرصلی الله علیه وآله می فرمایند: «وَاللّهِ لَأَعْطِینَّ الرّایهَ غداً رَجُلًا کَرّاراً غَیرَ فَرّارٍ یفْتَحُ اللّهُ عَلی یدَیهِ یحِبُّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَیحِبُّهُ وَرَسُولُهُ؛(۱۰۹) قسم به خدا که فردا پرچم را به دست کسی می دهم که کراراً به دشمن حمله می کند و از جبهه فرار نمی کند تا خداوند به دست او خیبر را فتح کند. او خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند.»

علمای خودتان بعد از نقل این حدیث نوشته اند که فردای آن روز پیامبرصلی الله علیه وآله پرچم را به علی علیه السلام می دهد؛ در حالی که خود درد چشم او را شفا بخشیده بود و علی علیه السلام با کندن در قلعه ی خیبر، فتح را نصیب مسلمین می کند.(۱۱۰)

می بینید که عُمَر شدیدتر از علی نسبت به کفّار نبود؛ کما این که در جنگ اُحُد، خندق و حُنین نیز به قول علمای خودتان جزء فراریان بود.(۱۱۱)

امّا در تمامی ۳۶ غزوه ی رسول اللّه صلی الله علیه وآله هیچ مورخ خودی و بیگانه ننوشته که علی حتی برای یک لحظه از جنگ، روی گردانده باشد؛ همان طور که علمای خودتان از قول رسول اللّه صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که فرمود: «ما بُعِثَ عَلِی فِی سَرِیهٍ الاّ رَأَیتُ جِبْرَئِیلَ عَنْ یمِینِهِ وَمِیکائِیلَ عَنْ یسارِهِ وَالسَّحابَهُ تُظْلِلُهُ حَتّی یرْزُقَهُ اللّهُ الظَّفَرَ؛(۱۱۲) علی علیه السلام به سوی جنگی فرستاده نشد مگر این که جبرئیل را سمت راست او و میکائیل را سمت چپ او و ابری را که بر سرش سایه می افکند، همراه او دیدم تا این که خداوند پیروزی را روزی او می کرد.»

علاوه بر این، در محاسبه های فکری

و جنگ های عقیدتی و فرهنگی نیز هیچ کدام از شیخین سخت گیرتر از علی علیه السلام نسبت به کفّار نبودند. علمای خودتان نقل کرده اند(۱۱۳) که ابوبکر بارها در استفتائات و مشکلات شرعی و عقیدتی پیش آمده، به مسلمین می گفت: «اَقِیلُونِی اَقِیلُونِی فَلَسْتُ بِخَیرِکُمْ وَعَلِی فِیکُمْ؛ مرا رها کنید. مرا رها کنید. من بهتر از شما نیستم در حالی که علی علیه السلام در میان شماست!»

عُمَر که بسیار بیشتر از ابوبکر این ضعف خود را ابراز داشته و می گفت: «لَوْلا عَلِی لَهَلَکَ عُمَرُ؛(۱۱۴)اگر علی نبود عُمَر هلاک می شد.»

«لاعِشْتُ فِی اُمَّهٍ لَسْتَ فِیها یا اَبَاالْحَسَنِ؛(۱۱۵)در میان امّتی که تو ای ابالحسن در آن نباشی زنده نباشم!»

«عَقِمَتِ النِّساءُ اَنْ یلِدْنَ مِثْلَ عَلِی بْنِ اَبی طالِبٍ؛(۱۱۶) زنان از زاییدن مردی مثل علی بن ابیطالب عقیم اند.»

«اَتَعَوَّذُ بِاللَّهِ مِنْ مُعْضَلَهٍ لَیسَ لَها اَبُوالْحَسَنِ؛(۱۱۷) پناه می برم به خدا از مشکلی که ابوالحسن در آن نباشد(و حمایت نکند).»

اما عثمان که شرط شورای شش نفره ی منصوب از طرف عُمَر را پذیرفت تا به سنّت رسول اللّه صلی الله علیه وآله و شیخین عمل کند و شما او را بر علی علیه السلام ترجیح می دهید و رقیق القلب و رحم دل و مشمول آیه ی «رُحَماءُ بَینَهُمْ» می دانید، اوّل کاری که کرد برخلاف سنّت رسول اللّه صلی الله علیه وآله و شیخین خانه ای ساخت از سنگ و کاس، و درهای آن را ساج و سرو قرار داد و بر خلاف پیامبرصلی الله علیه وآله و شیخین، بنی امیه را روی کار آورد.(۱۱۸) جالب است بدانید که عُمَر پیش بینی کرده بود که اگر عثمان خلیفه شود، بنی امیه را بر مردم مسلّط می کند.(۱۱۹) همین آقای رقیق القلب با غلامش به جان

عمّار یاسر پیرمرد می افتد و آن قدر او را می زند که بی هوش می شود و چهار نماز او فوت می گردد. چرا؟ چون نامه ای از اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله برای او آورده بود که از کارگزاران اُموی او شکایت کرده بودند!(۱۲۰) یا با همین غلامانش به جان عبداللَّه بن مسعود که کاتب وحی بود، می افتد و آن قدر او را می زنند که دنده هایش می شکند و بعد از سه روز می میرد. چرا قرآن عبداللَّه بن مسعود را از او می گیرد و می سوزاند؟ چون عبداللَّه بن مسعود هم احادیثی را که از پیامبر در ذّم عثمان شنیده بود، برای مردم نقل می کرد!(۱۲۱)

و به معاویه دستور داد: «اَمّا بَعْدُ. فَاحْمِلْ جُنْدَباً اِلَی عَلی اَغْلَظِ مَرْکَبٍ وَاَوْعَرَهُ فَوَجِّهْ بِهِ مَعَ مَنْ سارَ بِهِ اللَّیلُ وَالنَّهارُ وَحَمِّلْهُ عَلی شارِفٍ لَیسَ عَلَیها اِلّا قَتَبٌ؛

امّا بعد، ابوذر را بر شتر بدون پالان و چموشی سوار کن و او را همراه مأموری که غضب او شدّت گرفته به سوی من گسیل کن تا بدون توقف، شب و روز طی راه کنند و به من برسند.»

ابوذر وقتی به مدینه رسید، گوشت پاهای او ریخته بود.(۱۲۲)

آن گاه او را در نود سالگی با خفّت و آزار و اذیت به صحرای بی آب و علفِ ربذه تبعید می کند تا عاقبت در آن صحرا از دنیا می رود و دختر یتیمه اش بی سرپرست در آن وادی خوفناک تنها می ماند.(۱۲۳) چرا؟

چون نقل حدیث می کرد و سنّت صحیح پیامبرصلی الله علیه وآله را به مردم می رساند. در حالی که عثمان روزی که کشته شد نزد خزانه دار شخصی خود یکصد و پنجاه هزار دینار و دو کرور درهم وجه نقد موجود داشت. و این غیر

از املاک او در وادی القُری و حُنین بود که بالغ بر یکصد هزار دینار می شد و علاوه بر این ها گاو، گوسفند و شتر بی حساب که در بیابان ها داشت. یک سفر حج او شانزده هزار دینار خرج برداشت و وقتی بازگشت، به پسرش عبداللّٰه گفت: ما در خرج خود اسراف نمودیم.(۱۲۴)

حافظ: از کجا معلوم که ابوذر راست می گفته و جعل حدیث نمی نمود؟!

واعظ: علمای خودتان نقل کرده اند که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «ما اَقَلَّتِ الْغَبْراءُ وَما اَظَلَّتِ الْخَضْراءُ عَلی رَجُلٍ اَصْدَقُ لَهْجَهٍ مِنْ اَبی ذَرٍّ؛(۱۲۵) بر دوش زمین و زیر سایه ی آسمان، کسی راستگوتر از ابوذر نیست.»

آیا ابوذر راستگو است یا معاویه، که به اعتراف علمای خودتان می گویند پیامبرصلی الله علیه وآله او و پدرش را لعن کرده؟ (۱۲۶) امّا عثمان حکومت شام را به او می بخشد!(۱۲۷) یا پسر عموی عثمان، مروان که پیامبرصلی الله علیه وآله او را وزغ پسر وزغ و ملعون پسر ملعون (به نقل از علمای خودتان) نامیده است؟(۱۲۸) آن وقت عثمان، دختر خود را و خمس پنج شهر فتح شده ی ارمنیه را با صدهزار درهم از بیت المال به او می بخشد.(۱۲۹)

یا پدرش حکم بن عاص راستگوست که در مکّه همسایه ی رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله بود و ایشان را بسیار آزار می داد. روزی رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله در کوچه حرکت می کرد، پشت سر ایشان ادا در آورد و به همین سبب با نفرین رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله به همان حالت باقی ماند و نیمه مجنون شد. مردم او را چلپاسه نامیدند و وقتی در مدینه بی اجازه وارد اطاق پیامبرصلی الله علیه وآله شد، رسول اللّٰه او را از

مدینه تبعید کرد. حتی عُمَر و ابوبکر هم جرأت نکردند او را باز گردانند، امّا عثمان برخلاف پیامبرصلی الله علیه وآله و شیخین این کار را کرد.(۱۳۰) نتیجه ی همه ی این مفاسد آن شد که ولید بن عقبه، والی او در کوفه هنگام نماز در محراب به دلیل شراب زیادی که خورده بود، استفراغ کند و نماز دو رکعتی را چهار رکعت بخواند و به مردم بگوید: «اگر میل دارید، بیشتر بخوانم، چون امروز حال خوشی دارم!»(۱۳۱)

اما در مقابل، فضایل و کرامات علی علیه السلام آن قدر زیاد است که خود شما هم منکر نیستید. علی علیه السلام حتی در نماز، غافل از حال مردم ضعیف و مسکین نبوده است و در رکوع، انگشتر خود را به سائل می بخشد.

خداوند در این مورد می فرماید: «اِنَّما وَلِیکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یقِیمُونَ الصَّلوه وَیؤْتُونَ الزَّکوهَ وَهُمْ راکِعُونَ»؛ (۱۳۲) «همانا ولّی شما، خدا و پیامبر او و مؤمنینی هستند که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند.»

شیخ: بعضی می گویند که این آیه در شأن «عباده بن صامت» یا «عبداللَّه بن سلام» است!

واعظ: تمام علمای خودتان معترف اند که این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است.(۱۳۳)

شیخ: البته «ولی» را نباید خلیفه یا امام معنی کرد. اگر در شأن علی علیه السلام هم باشد به معنی دوست و یاری کننده است. و اگر به معنی خلیفه یا امام بود، بایستی در حال حیات رسول اللَّه صلی الله علیه وآله هم این مقام را می داشت که چنین نبوده است.

واعظ: جمله ی «اِنَّما وَلِیکُمُ اللَّهُ» اسمّیه و «ولی» صفت مشبهه است و هر دو بر دوام و بقاء دلالت دارند. پیامبرصلی الله علیه

وآله هم در زمان حیات خود در جنگ تبوک علی علیه السلام را خلیفه ی خود، در مدینه قرار داد و تا زمان رحلت معزول نکرد.

شیخ: چگونه است که می گویید در حال نماز، تیر از پای علی کشیدند و متوجه نشد، امّا در رکوع سائل را دید و انگشتر به او داد!؟

واعظ: آنچه به خشوع در نماز لطمه می زند، توجه به امور دنیوی و اغراض نفسانی است. در حالی که انفاقِ انگشتر در نماز، هر دو امر عبادی – نماز و زکات – انجام شده است و چون از یک سنخ بوده اند، هیچ کدام به دیگری لطمه ای نمی زنند. در ثانی عملی که مورد تمجید خداست، جای مناقشه و ایراد ندارد.

شب هفتم

سید عبدالحی: شما فرمودید که بین علی علیه السلام و پیامبرصلی الله علیه وآله اتحاد نفسانی وجود دارد. این چگونه ممکن است؟

واعظ: این یک تعبیر مجازی است و به معنی شدّت نزدیکی و محبّت بین دو نفر است چنان که شاعر می گوید:

من کی ام؟ «لیلی»،لیلی کیست «من»

ما یکی روحیم اندر دو بدن مراد از اتحاد نفسانی پیامبر و علی علیهما السلام هم، تساوی روح و کمالات است.

حافظ: پس باید به علی علیه السلام هم، وحی می شد چون وحی هم از کمالات روحانی پیامبرصلی الله علیه وآله است.

واعظ: شیعه اعتقاد به نزول وحی بر علی علیه السلام ندارد بلکه علی علیه السلام را تابع رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله می داند، همان طور که درباره ی حدیث منزلت بیان شد.

حافظ: از کجا معلوم که معنی مجازی دیگری مورد نظر نباشد؟

واعظ: معنی مجازی باید با توجه به قرینه و شاهد و دلیل استخراج شود. شواهد بسیاری در احادیث نبوی صلی الله علیه وآله هست و علمای خودتان نقل نموده اند

که این معنی را می رساند:

«عَلِی مِنِّی وَاَنَا مِنْهُ؛(۱۳۴) علی از من است و من از او» عبارتی است که در همه ی این روایت ها آمده است.

واقعاً جای تأسُّف است که شما چطور قصد دارید برترین فرد امّت پیامبرصلی الله علیه وآله را این طور از مقام خود دور نگه دارید، همان طور که در ابتدا، مَسند خلافت را از او گرفتند و حتی لااقل او را برای شورا در سقیفه هم دعوت نکردند تا به کلی متروک گردد.

حافظ: پیامبرصلی الله علیه وآله فرمودند: «لا تَجْتَمِعُ اُمَّتِی عَلَی الْخَطاءِ.»

«امّت من به خطا اجتماع نمی کنند.»

همین انتخاب عمومی و اجماعی، دلیل بر حقّانیت ابوبکر و عُمَر است.

واعظ: فرض می کنیم این حدیث صحیح باشد. آیا در همان چند روز در سقیفه تمام مسلمین اجتماع کردند و اجماع امّت حاصل شد؟ (مانند انتخابات عمومی عصر حاضر).

حافظ: البته این امکان ندارد بلکه در طول دو سال و اَندی به تدریج واقع شد.

واعظ: آیا شما این را اجماع امّت می نامید؟ اگر یک ملّت بخواهد یک رئیس جمهور منتخب داشته باشد، آیا این طور عمل می کند؟ این که سیاست بازی است.

حافظ: مراد از اجماع، اجماع عقلاء و بزرگان صحابه در سقیفه می تواند باشد.

واعظ: اوّلاً در هیچ کجای این حدیث که خواندید، قید خاصی دال بر این معنی نیست.

در ثانی اگر سخن شما را بپذیریم و حدیث را همین طور معنی کنیم، آیا همان عدّه ی معدود که در سقیفه جمع شدند، عقلاء و بزرگان امّت بودند؟

حافظ: فرصت نبود همه جمع شوند!

واعظ: پس اجماعی نبوده است. همان طور که علمای خودتان هم اعتراف کرده اند!(۱۳۵)

حافظ: اگر عُمَر و ابوبکر حرکت نمی کردند، کار به دست انصار می افتاد!

واعظ: آیا آن قدر فرصت نبود

که «اُسامه» فرمانـدهی منصوب پیامبرصـلی الله علیه وآله، از اردوی کنار مدینه، خود را برساند یا حتی علی علیه السـلام از خانه ی پیامبرصلی الله علیه وآله بیاید؟

حافظ: شاید به همین مقدار هم فرصت نبوده است!

واعظ: چنین نیست، چون علمای خودتان می گویند: «وقتی عُمَر مُطّلع شد، به خانه ی پیامبرصـلی الله علیه وآله آمد و وارد نشد و ابوبکر را مُطّلع کرد و با خود برد.»(۱۳۶)

شیـخ: حال اگر غفلتی شده یا نشده مهم نیست! ما که در آن روز حاضـر نبودیم تا بدانیم موضوع چه بوده است! حالا چه کنیم که در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته ایم؟ دیگر نباید این بحث ها را پیش بکشیم و بر خلاف گذشتگان حرکت کنیم!

واعظ: این مطالب شما منطقی نیست. اسلام تبعیت کورکورانه را نمی پذیرد.

حافـظ: ابـوبکر سنّ زیـادی داشـت و خلیفه شـد؛ این نقصـی برای فضایـل علی علیه السـلام محسـوب نمی شـود! علاـوه بر آن پیامبرصلی الله علیه وآله می فرماید: «لا یجْتَمِعُ النُّبُوَةُ وَالْمُلْکَ فِی اَهْلِ بَیتٍ واحِدٍ!؛ نبوّت و حکومت در یک اهل بیت جمع نمی شوند!»

واعـظ: پس چطور خداونـد می فرمایـد که ما به آل ابراهیم علیه السـلام کتاب و حکمت و مُلک را با هم دادیم؟(۱۳۷) و علی رغم ادّعایتان علی علیه السلام را هم خلیفه ی چهارم می دانید؟

حافظ: نباید کاسه ی داغ تر از آش شد چون خود علی علیه السلام هم بیعت کرد.

واعظ: آری، بعد از شش ماه یعنی چهار ماه بعد از شهادت دل خراش زهراعلیها السلام.

حافظ: این قضیه ی شهادت دختر رسول اللّه صلی الله علیه وآله هم از چیزهایی است که شیعیان جعل کرده اند.

واعظ: این طور نیست چون جریان را علمای خودتان چنین نقل کرده اند:

جمعی از اصحاب و رجال مهاجرین غضب کردند که چرا ابوبکر با

آن ها درباره ی بیعت، مشورت ننموده است. علی علیه السـلام و زبیر هم غضب کرده وارد خانه ی فاطمه علیها السـلام شدنـد.(۱۳۸) ابوبکر بر منبر بود که نارضـایتی آن ها را شـنید.(۱۳۹) علی علیه السـلام را برای بیعت طلبیـد امّا او از آمدن امتناع کرد.(۱۴۰) پس به عُمَر گفت: خالد کجاست؟ هر دو بروید و علی و زبیر را بیاورید(۱۴۱) و اگر از آمدن اِبا کردند، با آن ها مقاتله کنید.(۱۴۲) پس عمر، همراه با خالد(۱۴۳) و گروهی(۱۴۴) و قنفذ(۱۴۵) و اسـید بن خضیر و سلمه بن اسلم یا سلمه بن سلامه بن قریش که هر دو از بنی عبدالأشهل بودند(۱۴۶) و زید بن اسلم(۱۴۷) به در خانه ی زهراعلیها السلام رفتند. در خانه، غیر از علی و فاطمه و حسـنین علیهم السلام جماعتی از صحابه(۱۴۸) و بنی هاشم(۱۴۹) مثل ابن عباس(۱۵۰) زبیر(۱۵۱) طلحه(۱۵۲) مقـداد، سـلمان، ابوذر، عمّار، عتبه بن ابی لهب، خالد بن سـعید بن العاص، براء بن عازب و ابی بن کعب(۱۵۳) حضور داشتند. همراهان عمر، با هیزم(۱۵۴) به خانه ی فاطمه علیها السلام هجوم آوردند(۱۵۵) در حالی که عُمَر آتش به دست داشت،(۱۵۶) فریاد زد: بیرون بیایید(۱۵۷) و بیعت کنید(۱۵۸) و الاّـ خانه را به آتش می کشم.(۱۵۹) ایشان امتناع کردند،(۱۶۰) فاطمه علیها السـلام بر در خانه آمد و فرمود: ای پسـر خطاب! آمده ای که خانه را بر من و فرزندانم بسوزانی؟(۱۶۱) عُمَر گفت: آری! این عمل قوی تر است از آنچه پدرت آورده.(۱۶۲) باید بیرون بیایند و با خلیفه ی پیغمبر بیعت کنند. این ها را از خانه بیرون کن و الاّـ خانه را با هر که در آن است، به آتش می کشم.(۱۶۳) فاطمه علیها السـلام ناله زد و آن ها را قسم داد(۱۶۴) و فرمود: بابا، یا رسول اللّه!

بعـد از تو چه به ما می رسد از دست عُمَر بن خطاب و ابی بکر بن ابی قحافه و چگونه با ما ملاقات می نمایند؟ همین که مردم صدای گریه و ناله ی فاطمه علیها السلام را شنیدند، برگشتند؛ در حالی که اشک ها جاری و جگرها سوخته بود. امّا عُمَر هیزم طلبیـد و گفـت: به آن خـدایی که جـان عُمَر در قبضه ی قـدرت اوست، یـا بیرون بیاییـد یـا خـانه را بـا هرکه در آن است، می سوزانم. مردم گفتند: ای اباحفص! فاطمه علیها السلام در این خانه است.

گفت: هر چند که او باشد، می سوزانم. آن گاه همه بیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی علیه السـلام که گفت: «سوگند یاد کرده ام تا قرآن را جمع آوری نکنم، بیرون نیایم و لباس در بر ننمایم.» عُمَر قبول نکرد ولی ناله ی فاطمه علیها السـلام و توبیخ نمودن آن هـا سـبب شـد که عُمَر برگشت و به ابوبکر مـاجرا را گفت و او را تحریک کرد تا از علی علیه السـلام بیعت بگیرد. ابوبکر چند مرتبه قنفذ را فرسـتاد به طلب آن حضـرت، و جواب یأس شـنید تا عاقبت عُمَر با جماعتی به در خانه ی فاطمه علیها السلام رفت(۱۶۵) و فریاد زد: در چیزی که امّت داخل شدند، داخل شوید.(۱۶۶)

زبیر شمشـیر کشـید، عُمَر به خالد گفت: او را بگیرید.(۱۶۷) خالد(۱۶۸) و سـلمه بن اسـلم او را گرفتند و شمشیرش را به دیوار زدند(۱۶۹) و در را به آتش کشیدند(۱۷۰) و عُمَر چنان در را به شـکم فاطمه علیها السلام زد که محسن از شکمش سقط شد.(۱۷۱)

آن گاه به خالد دستور داد تا علی علیه السلام را بیرون بکشد. او را به زور به مسجد، نزد ابوبکر برای بیعت بردند(۱۷۲) کوچه ها را مردم پر

کرده بودند و تماشا می نمودند. فاطمه علیها السلام با زنان بسیار از بنی هاشم و غیر ایشان بیرون آمده صدای فریاد و ولوله و شیون سردادند. فاطمه علیها السلام می فرمود: خوش، زود غارت آوردید بر خانه ی اهل بیت رسول خداصلی الله علیه وآله به خدا قسم که با عُمَر حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات نمایم.(۱۷۳) به مسجد و نزد ابوبکر رسیدند، در حالی که علی علیه السلام می گفت: من بنده ی خدا و برادر رسول او هستم. کسی اعتنا به گفتار او نمی کرد تا او را به نزد ابوبکر بردند. عُمَر گفت: بیعت کن! حضرت علی علیه السلام فرمود: من به این مقام سزاوارترم و با شما بیعت نمی کنم، شما باید با من بیعت کنید. شما این امر را از انصار به دلیل نزدیکی و قرابتی که با رسول خداصلی الله علیه وآله داشتید، گرفتید. من نیز با همان حجّت بر شما احتجاج می کنم؛ پس شما انصاف دهید و اگر از خدا می ترسید، به حق ما اعتراف کنید. عُمَر گفت: هرگز از تو دست بر نمی داریم تا بیعت کنی. حضرت فرمودند: خوب با یکدیگر ساخته اید؛ امروز تو برای او کار می کنی که فردا او به تو برگرداند. به خدا سوگند قبول نمی کنم.(۱۷۴) عُمَر گفت: به خدا قسم که گردنت را می زنیم. علی علیه السلام فرمود: پس بنده ی خدا و برادر رسول او را خواهید کشت؟ عُمَر گفت: تو برادر رسول خدا نیستی. ابوبکر در مقابل تمام این حوادث ساکت بود و هیچ نمی گفت. عُمَر به ابوبکر گفت: آیا به امر تو این کارها را نمی کنیم؟ ابوبکر گفت: مادامی که فاطمه علیها السلام هست او را اکراه نمی نماییم!

علی علیه السلام خود را به

قبر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله رسانید و گفت آنچه را هارون به برادرش موسی علیه السلام گفت، که «ابْنَ اُمَّ انَّ القَوم اسْتَضْعَفُونی وَکادُوا یقْتُلُونَنِی»؛(۱۷۵)

«ای پسر مادرم! مردم مرا ضعیف کردند و خواستند بکشند!»

آن گاه روی به مردم نمود و فرمود: ای گروه مهاجران!از خدا بترسید و سلطه ی محمّدی را از خانواده ی او که خدا قرار داده، بیرون نبرید و اهل او را از مقام و حقّ او دفع نکنید. به خدا قسم! ما اهل بیت به این امر از شما سزاوارتریم. به خدا قسم!ما به کتاب خدا و سنّت رسول خداصلی الله علیه وآله عالم هستیم و در دین تفّقه داریم؛ پس متابعت از نفس خود مکنید که از حق دور می شوید. آن گاه بیعت نکرده به خانه برگشت و ملازم خانه شد.(۱۷۶) بعدها ابوبکر و عُمَر به منزل فاطمه علیها السلام برای جلب رضایت خاطر او رفتند امّا فاطمه علیها السلام فرمود: خدا را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا اذیت نمودید. در هر نمازی شما را نفرین می کنم تا پدرم را ببینم و از شما شکایت کنم.(۱۷۷) و همان طور که مُسلم و بخاری در صحیحین گفته اند: «فاطمه علیها السلام با آن دو، تا آخر عُمْر سخن نگفت و در حالی که از آن دو غضبناک بود، از دنیا رفت.»(۱۷۸)

حافظ: بیان این اخبار، تنها تولید دشمنی در امّت می کند.

واعظ: عدّه ای از نویسندگان شما ما را کافر و مشرک معرفی می کنند و این ها جنبه ی دفاع دارد و دفاع از حق واجب است. شما باید بدانید که عقاید شیعه بر حقّ است.

حافظ: کتب شما پر است از عقاید گوناگون که بر خلاف کتاب و سنّت اند؛ مثل این حدیث

که مجلسی در کتاب بحارالانوار، از قول پیامبرصلی الله علیه وآله نقل می کند: «مَنْ بَکی عَلَی الحُسَینِ وَجَبَ لَهُ الجَنَّهُ؛ هر که بر حسین علیه السلام گریه کند بهشت بر او واجب می شود.»

همین ها موجب جسارت شیعه و لاابالی گری آن ها شده و بسیار فساد و فحشا کرده و ده روز محرم عزا داری می کنند و می گویند که در اثر این عزاداری از گناه بیرون می آییم، مثل روزی که از مادر متولد می شویم.

واعظ: فساد و فحشا منحصر به عوام شیعه نیست؛ بلکه در تمام بلاد اسلامی از اهل سنّت و شیعه رایج شده است، با این حال در بعضی از احکام و فتاوای فقها و امامان شما احکامی است که اهل سنّت را بر ارتکاب محرّمات بیشتر جسور کرده است؛ مثل: طهارت سگ، حلال دانستن گوشت سگ، طهارت منی، طهارت شراب مسکرات، طهارت عرق جنب از حرام، نکاح با پسران نوجوان در سفر، نزدیکی جنسی با مَحارم به شرط بستن حریر یا لفّافه به آلت خود!(۱۷۹)

این حدیثی را هم که از مرحوم علامه ی مجلسی نقل کردید، منحصر به ایشان و علما شیعه نیست متون خودتان پر است از این نوع احادیث که تأثیر حُبِ اهل بیت علیهم السلام را در مغفرت الهی تأیید می کند.(۱۸۰) گریه بر حسین علیه السلام هم به شرطی بهشت را واجب می کند که شخص مؤمن بوده و از مُحَرَّمات اجتناب کند و به واجبات عمل نماید و الّا باید همه ی دشمنان آل محمدعلیهم السلام بهشتی باشند، چون غالباً بر مظلومیت آل محمدعلیهم السلام گریه کرده اند!

حافظ: اگر مؤمن باشد که خود اهل نجات است. این همه گریه و خرج و اسراف، دیگر برای چیست؟

واعظ: مؤمن هر چقدر

کامل باشد، معصوم نیست و لغزش دارد. به فرض این که معصیتی هم نداشته باشد، ابراز محبّت و گریه بر مصایب محبوب، کمال است و موجب ارتقاءِ مقام می شود. تشکیل مجالس و خرج کردن در این قبیل امور هم در واقع هزینه برای احیای مدارس تربیتی است و بسیاری در همین مجالس متأثّر شده با دین آشنا می شوند و جزءِ ابرار می گردند؛ زیرا حسین علیه السلام برای اقامه ی نماز و زکات و امر به معروف و نهی ازمنکر قیام کرد.

نواب: ما حسین علیه السلام را شهید به حقّ می دانیم، امّا عدهّ ای در مدارس جدید می گویند که جنگ حسین علیه السلام و یزید بر سر حکومت بوده است و طبیعی است که حاکم برای دفع دشمن، نهایت خشونت را به خرج دهد. پاسخ این شبهه چیست؟

واعظ: امام حسین علیه السلام قصد جنگ نداشت؛ چون می دانست جَوِّ غالب بر جهان اسلام طوری است که امکان پیروزی ظاهری ندارد. به همین دلیل با خانواده به راه می افتد و وقتی به سپاه حرّ برخورد می کند، تسلیم حرّ می شود؛ در حالی که می توانست بر گروه اندک او غلبه کند و به محاصره ی نیروی کمکی در بیابان کربلا نیفتد و نیز شب عاشورا یاران خود را مُرخَّص نمی نمود و یا به طرف یمن می رفت که شیعیان بی شماری داشت و یا به توصیه ی محمدبن حنفیه در کوه ها به سر می برد تا تقویت شود. ایشان قصد قیام کردند، امّا هدف شان آگاهی مردم و افشای چهره ی نفاق بنی امیه و احیای فرهنگ فراموش شده ی اسلام بود. به همین دلیل به طرف مکّه رفت و وقتی همه داخل مکه شدند، اعمال خود را ناتمام نهاده خارج شد و خطبه ها

خواند تا مردم متحیر شده به پرسش افتادند. خانواده و حرم رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله را در مقابل سپاه یزید نهاد تا شدّت بغض و نفرت یزید را نسبت به رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله و اهل بیت علیهم السلام به اثبات برساند.

او چطور می توانست گوش های پر از دروغ مردم شام را باز کرده و حقّانیت خود را به آن ها برساند. هیچ راهی جز نفوذ به مرکز خلافت نداشت. تنها زینب علیها السلام می توانست به عنوان یک اسیر زن به آنجا برسد و اجازه ی سخن بیابد و آن جنبش سیاسی را ایجاد کند. در واقع امام حسین علیه السلام یک حرکت سیاسی - فرهنگی پیچیده را جهت احیای دین جدّش شروع نمود که مؤثّر افتاد.

عجیب است که جریان روشنفکری اروپا به طرف تأیید حرکت حسین علیه السلام رشد داشتند و این ها ارتجاعاً به نتایج عکس رسیده اند. در دایرةُ المعارف قرن ۱۹ فرانسه، مقاله ی مفصّلی تحت عنوان سه شهید چاپ شده است که عبارتند از: سقراط، مسیح و حسین علیه السلام، و نویسنده تصدیق می کند که حرکت حسینی بر آن دو فضیلت دارد و در واقع حسین علیه السلام سیدالشهداست - مورّخینی مانند دکتر «ماربین آلمانی» و دکتر «جوزف فرانسوی» حرکت حسین علیه السلام را در یک تحلیل علمی - تاریخی، موجب احیای اسلام معرفی می نمایند.

نواب: عجیب است، واقعاً چطور به نام این که گریه و عزاداری بر حسین بدعت است، ما را از این فیض بزرگ محروم نگه داشته اند. اگر بدعت است، عجب بدعت خوبی است که انسان را بیدار و صاحب معرفت می کند.

واعظ: به طور قطع، بدعت دانستن عزای حسینی سرچشمه از عقایدِ ناصبی ها و خوارج گرفته و علمای

اهل سنّت هم از آن ها پیروی نموده اند و الّا در کتب معتبره ی خودتان راجع به گریستن بر حسین علیه السلام و زیارت آن بزرگوار اخبار بسیاری از پیامبر صلی الله علیه وآله رسیده که من به دلیل ضیق وقت به یکی اکتفا می کنم:

یک روز رسول اکرم صلی الله علیه وآله در حجره ی عایشه تشریف داشتند که حسین علیه السلام وارد شد. پیامبرصلی الله علیه وآله او را در آغوش گرفت و بسیار بوسید و بویید. عایشه عرض کرد: پدرم و مادرم فدای تو باد چه قدر حسین علیه السلام را دوست داری! حضرت فرمود: مگر نمی دانی او پاره ی جگر و ریحانه ی من است.

آن گاه آن حضرت گریست. عایشه از سبب گریه سؤال نمود.

حضرت فرمود: جای شمشیرها و نیزه ها را می بوسم که بنی امیه بر حسین ام می زنند.

عایشه عرض کرد: مگر او را می کشند؟ فرمود: آری، با لب تشنه و شکم گرسنه. شفاعت من هرگز به قاتلین او نمی رسد. خوشا به حال کسی که بعد از شهادت، او را زیارت کند.

عایشه عرض کرد: زائر او چه اجری خواهد داشت؟ حضرت فرمود: اجر یک حجِّ من. عایشه از روی تعجب عرض کرد: یک حج شما!؟

فرمود: بلکه ثواب دو حج من!

عایشه: دو حج شما!؟

پیامبر: بلکه ثواب چهار حج من!

عایشه: چهار حج!... (و همین طور این گفت و گو ادامه یافت تا این که) پیامبر فرمودند: بلکه ثواب نود حج و نود عمره ی من! که عایشه دیگر سکوت کرد.(۱۸۱)

انصافاً چنین زیارتی که این طور به تأیید رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله رسیده، بدعت است؟ علاوه بر اجرهای اُخروی، زیارت قبور ائمّه ی شیعه توفیقی است اجباری تا زائر مدّتی مشغول به انواع عبادات و نمازهای مستحب

گردد. اگر زیارت ائمّه علیهم السلام هیچ اجر اخروی نداشت، برکات این عبادات و اذکار برای شیعه کافی بود.

کافی است حال معنوی و عبادی محیط کاظمین و بغداد را که دو فرسخ بیشتر فاصله ندارند، مقایسه کنید؛ یکی مرکز شیعه و غرق در مناجات و دیگر مرکز اهل سنّت (قبر ابوحنیفه و شیخ عبدالقادر گیلانی) غرق در معصیت است.

نواب: جای تعجب است که ما را به زیارت امام اعظم و یا شیخ عبدالقادر در بغداد و یا خواجه نظام الدین در هند و یا شیخ اکبر مقبل الدین، در مصر تشویق می کنند در حالی که هیچ خبری از پیامبر در این باره نرسیده ولی زیارت ریحانه ی رسول خداعلیهما السلام را که علاوه بر اخبار نبی صلی الله علیه وآله امری است عقلی و مستحسن، بدعت معرفی می نمایند.

بنده هم اکنون تصمیم قطعی گرفتم اگر زنده ماندم، امسال قُربَةً اِلی اللَّه به زیارت فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله، جناب حسین شهید علیه السلام بروم.

شب هشتم

قسمت اول

سید عبدالحی: دیشب ضمن بیان تأثیر گریه بر حسین، مؤمن را مشمول مغفرت الهی دانستید، پس قطعاً کافر بر حسین نمی گرید. چرا بین مسلمانان تفرقه می افکنید؟ گویندگان لا اله الا اللَّه و محمّد رسول اللَّه همه برادرند. این سخنان شما باعث شده که شیعیان خود را مؤمن و ما را مسلم بدانند؛ چنان که در هندوستان شیعه را مؤمن و سُنّی را مسلم می خوانند، در حالی که اسلام و ایمان جدایی ناپذیرند.

واعظ: قرآن می فرماید: «وَ قالَتِ الأَعْرابُ آمَنّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلكِنْ قُولُوا اَسْلَمْنا وَلَمّا یدْخُلِ الْایمانُ فِی قُلُوبِکُمْ»؛(۱۸۲)

«اَعراب (بنی اسد حجاز) گفتند: ایمان آوردیم (تا سال قحطی، اهل مدینه به آنان یاری رسانند)،

بگو ایمان نیاورده اید امّا بگویید اسلام آوردیم، در حالی که ایمان وارد قلب های شما نشده است.»

سید: آری، امّا در جای دیگر می فرماید: «وَلا تَقُولُوا لِمَنْ اَلْقی اِلَیکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً»؛(۱۸۳)

«به کسی که به شما اظهار اسلام می کند، نگویید که تو مؤمن نیستی.»

واعظ: اگر واقعاً گویندگان دو کلمه ی شهادت را، مؤمن و مسلمان می دانید، چرا شیعیان را که قائل به این دو کلمه اند مشرک و مرتد و رافضی می خوانید در حالی که شیعه شما را حدّاقل مسلم می داند؟

سید: سکوت...

واعظ: شاید به خاطر این که زیر بار حرف اجبار «ملک طاهر بیبرس ۶۶۶ه.ق» نرفته اند که مردم را به تقلید از یکی از چهار مذهب اهل سنّت اجبار نمود!

نواب: ببخشید که من در بین فرمایشات شما سؤال می کنم؛ چون فراموش کارم، از دستم می رود. بفرمایید چرا مذهب تشیع با داشتن دوازده امام، جعفری نامیده شده است؟

واعظ: زیرا امام جعفر صادق علیه السلام به جهت جنگ های بنی امیه و بنی عباس نسبت به سایر ائمّه علیهم السلام فرصت بیشتری برای بیان حقایق دین یافته و تقریباً تفسیر کاملی از دین و مکتب تشیع را بیان و تدریس کردند. تا جایی که اصحابِ خاص ایشان موفق به نگارش چهارصد رساله شدند که به اصول اَرْبَعَ مأه مشهور است؛ حتی بزرگان علمای اهل سنّت هم از شاگردان ایشان بودند. مانند: ابوحنیفه، مالک بن انس، یحیی بن سعید انصاری، ابن جریح، محمد بن اسحاق، یحیی بن سعید قطان، سفیان بن عیینه و سفیان ثوری.

در حقیقت ظهور تشیع به وسیله ی امام صادق علیه السلام بود و الّا بین ائمّه ی معصومین علیهم السلام تفاوتی نیست. با این حال علمای متعصّب شما مانند بخاری و مسلم حاضر نشدند روایات این

امام را که استاد علمای اَعلام خودتان بوده، نقل کنند ولی روایت های ابوهریره، عکرمه، خوارج، نواصب؛ مثل عمران بن حطان که مدح کننده ی عبدالرحمن بن ملجم مرادی قاتل علی علیه السلام بوده است را نقل می کنند!

حافظ: حقیقت امر همین است! معترفم که افراط کاری های متعصّبانه، زیاد شده است. امّا چرا شما هم افراد متعصّب شیعه را منع نمی کنید که نسبت به صحابه ی پیامبرصلی الله علیه وآله و بعضی همسران ایشان کلمات زشتی به کار می برند که به طور حتم کفر محض است؛ زیرا قرآن می فرماید:

«لَقَدْ رَضِی اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ اِذْ یبایعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ»؛(۱۸۴)

«خداوند از مؤمنانی که زیر درخت (در صلح حدیبیه) با تو بیعت کردند، خشنود گشت.»

حال که اینان به شرف رضایت خداوند مُشرّفند و این اعلانِ رضایت به وسیله ی پیامبری که «وَ ما ینْطِقُ عَنِ الْهَوی ؛(۱۸۵) «هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید.» اعلان شده است، چرا کمالشان را انکار می کنید؟ انکار کمال ایشان، انکار خدا و رسول صلی الله علیه وآله و مترادف کفر است.

واعظ: دشنام به صحابه به اعتراف اکثر علمای خودتان موجب کفر نمی شود.(۱۸۶)

اگر چنین است پس چرا معاویه و اتباع او که افضل صحابه؛ یعنی علی علیه السلام را دشنام می دادند را کافر نمی دانید؟ چرا عایشه را کافر نمی دانید که به عثمان می گفت: «نعثل»؟

نواب: ببخشید نعثل یعنی چه؟

واعظ: فیروز آبادی در کتاب قاموس اللغه، نعثل را پیرِ خرفت معنی می کند (علاّمه قزوینی، شارح قاموس نیز همین معنی را گفته) ابن حجر در «تبصره المنتبه» می گوید: نعثل پیر مردی یهودی در مدینه بود که ریش بلندی داشت و مردم، عثمان را به او تشبیه می کردند. بالاتر از همه ی این ها چرا ابوبکر را کافر نمی دانید

که بالای منبر به علی علیه السلام دشنام می داد؟

حافظ: چرا تهمت می زنید. کجا ابوبکر به علی - کرّم اللَّه وجهه - دشنام داده است.

واعظ: خوب است به جلد چهارم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (ص ۸۰) مراجعه کنید. که از علمای خودتان است تا ببینید ابوبکر بالای منبر در مورد علی علیه السلام چه گفت؟(۱۸۷) در بیعت تحت الشجره نزدیک هزار و پانصد نفر بودند که مشمول این آیه می توانستند باشند، در حالی که بعدها بسیاری از آن ها که منافق بودند، در موردشان آیات خلود در جهنم نازل شد. و اگر کسی مورد مدح پیامبرصلی الله علیه وآله در موردی خاص واقع شود، دلیل بر رضایت کلّی خداوند از او نیست؛ مثل مدح سخاوت حاتم طایی که پیامبرصلی الله علیه وآله بدان اذعان فرموده اند. جامعه ی شیعیان هم اگر کسی را مورد طعنه قرار می دهد، به جهت اعمال زشت اوست.

حافظ: عجیب است که شما می فرمایید از صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله افعال زشت ظاهر شده است، در حالی که پیامبرصلی الله علیه وآله می فرماید: «اِنَّ اَصْحابِی کَالنُّجُومِ بِاَیِهِمُ اقْتَدَیتُمْ اِهْتَدَیتُمْ؛اصحاب من مانند ستارگان هستند؛ به هر کدام اقتدا کنید، هدایت شده اید»

واعظ: بسیاری از اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله جزء منافقین بودند. بهتر است به سوره های منافقین، احزاب و توبه مراجعه کنید. علمای خودتان هم در این زمینه کُتُب مستقل نوشته اند.(۱۸۸)

آیا از داستان عقبه بی اطلاعید که گروهی از همین صحابه قصد ترور خاتم الأنبیاء صلی الله علیه وآله را داشتند؟

حافظ: این داستان از جعلیات شیعه است.

واعظ: این طور نیست، علمای خودتان نقل کرده اند.(۱۸۹) پیامبرصلی الله علیه وآله جماعتی از اصحاب را همان شب لعن فرمودند.

نواب: قبله ی

صاحب، قضیه عقبه چه بوده است؟

واعظ: در مراجعت از غزوه ی تبوک، چهارده نفر از منافقین تصمیم محرمانه گرفتند که پیامبرصلی الله علیه وآله را در «بطن عقبه» که راه باریکی در دامنه ی کوه بود و فقط یک نفر می توانست از آن عبور نماید، به قتل برسانند. جبرئیل، پیامبرصلی الله علیه وآله را آگاه نمود. حضرت، حذیفه ی نخعی را فرستاد تا در دامنه ی کوه پنهان شود. وقتی آن عدّه آمدند و با هم حرف زدند، همه را شناخت که هفت نفرشان از بنی امیه بودند. حذیفه آن ها را به پیامبرصلی الله علیه وآله معرفی کرد. حضرت فرمود: رازدار باش! خدا نگهدار ما می باشد. اوّلِ شب حضرت، مقدّم بر اردو حرکت نمود؛ در حالی که عمّار مهار شتر را می کشید و حذیفه آن را از عقب می راند. وقتی به راه باریک رسیدند، آن ها دبّه های خود را پر از ریگ کرده با فریاد، مقابل شتر پرتاب کردند. شتر، رمیده و آن حضرت را به درّه پرتاب می نماید ولی خداوند ایشان را حفظ می کند. آن ها هم فرار کرده خود را در جمعیت پنهان می کنند.

علاوه بر این ها، چه می گویید درباره ی ابوهریره که به ظاهر صحابی رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله بود و عُمَر او را تازیانه زد؛ چون بسیار جعل حدیث می کرد یا «سَمَره بن جندب» که رسماً از معاویه برای جعل حدیث پول می گرفت یا «سعد بن عباده» که با ابوبکر مخالفت کرد و کشته شد و یا طلحه و زبیر که با علی علیه السلام مخالفت کردند و بسیاری دیگر. پس عمومیت حدیثی که خواندید، عقلاً مردود است؛ زیرا وقتی اختلافی بین دو صحابی واقع شد که در تاریخ

بسیار است، تکلیف چیست؟ علمای خودتان هم این حدیث را جعلی می دانند.(۱۹۰) سلسله ی راویان آن هم که «ابن غضین» مجهول الحال و «حمزه بن ابی حمزه نصیری» که متّهم به کذب است، تضعیف شده اند. علاوه بر این ها، مگر شیعه از اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله خصوصاً افضل آن ها علی علیه السلام پیروی نمی کند، پس چرا آن ها را کافر می شمارید؟

حافظ: ما هم قائلیم که صحابه معصوم نبودند، اگر چیزی می دانید و مستند است بفرمایید.

واعظ: از باب نمونه یک مورد را می گویم: در سال هشتم هجری، عدّه ای از همین صحابه مجلس اُنسی داشتند و شراب نوشیدند. [همهمه و درخواست سند از طرف همه ی حاضرین]«ابن حجر» که از علمای بزرگ خودتان می باشد در صفحه ۳۰ جلد دهم کتاب «فتح الباری» خود نام هر ده نفر را برده است که عبارتند از:

ابوبکر، عمر، ابوعبیده ی جراح، ابی بن کعب، سهل بن بیضاء، ابوایوب انصاری، ابوطلحه (صاحب خانه و دعوت کننده)، ابو دجّانه ی سماک بن خرشه، ابوبکر بن شعوب، انس بن مالک (که ۱۸ ساله و ساقی مجلس بوده).

شیخ: (با عصبانیت) به ذات پروردگار قسم! این خبر از ساخته های دشمنان ما می باشد.

واعظ: (با تبسم) قسم بی جایی یاد نمودید. تقصیر شما هم نیست مطالعاتتان کم است و اگر زحمت مراجعه به کتب خود را می دادید استغفار می کردید.(۱۹۱) جالب است بدانید که ابوبکر در این مجلس اشعاری در رثای کفّار مشرکین و کشته شدگان بدر سرود.(۱۹۲) از همه ی معاصی بدتر، نقض عهد با رسول خداست که مرتکب شدند و آن شکستن بیعت با علی علیه السلام بود که در غدیر خم به امر رسول اللّه صلی الله علیه وآله نمودند. تمام علمای خودتان بدون استثنا،

قضیه ی غدیر را نقل نموده اند.(۱۹۳)

حافظ: درست است که پیامبرصلی الله علیه وآله علی علیه السلام را مولای امّت قرار داد امّا منظور او از کلمه ی مولا، مُحب و ناصر و دوست است نه اَوْلی به تصرف و والی امّت!

واعظ: قرآن می فرماید: «یا اَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ یعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ»؛ (۱۹۴)

«ای پیامبر! آنچه را که از سوی خدا به تو نازل شده است، برسان که اگر نرسانی، ابلاغ رسالت او را به جا نیاورده ای، و خدا تو را از مردم محفوظ خواهد داشت.»

این آیه در غدیر نازل شده است؛ پس تنها دوستی نبوده است بلکه امر مهمّی بوده که قوام دین و رسالت به شمار می آمده است. این مطلب را همه ی علمای خودتان بدون استثناء نقل کرده اند. باز در همان روز این آیه نازل شد که: «اَلْیوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْاِسلامَ دِیناً»؛(۱۹۵) «امروز دینتان را کامل کردم و نعمت را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما پسندیدم.»

خود پیامبرصلی الله علیه وآله هم در خطبه ی غدیر عبارتی دارد که مولی را به معنی اَوْلی به تصرف استفاده می کند. آنجا که می فرمایند: «اَلَسْتُ اَوْلی بِکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ؛

«آیا من اولی به تصرف نسبت به خود شما نیستم؟»

قرآن نیز می فرماید: «النَّبِی اَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ»؛(۱۹۶)

«پیامبر به مؤمنین از خودشان بالاتر و سزاوارتر است.»

از همه بهتر، شعر حسّان بن ثابت انصاری است که همان روز در مدح علی علیه السلام سرود و تمام علمای خودتان آن را نقل کرده اند.

و در یکی از ابیات آن می گوید:

فَقالَ لَهُ قُمْ یا عَلِی فَاِنَّنی رَضِیتُکَ مِنْ بَعْدِی اِماماً وَهادِیاً

«برخیز

یا علی! به درستی که راضی شدم بعد از من تو هادی و امام امّت باشی.»

پیامبرصلی الله علیه وآله وقتی این اشعار را شنید، به قول علمای خودتان(۱۹۷) فرمود:

«یا حِسانُ لاتَزَلْ مُؤَیداً بِرُوحِ الْقُدُسِ مانَصَرْتَنا اَوْ نافَحْتَ بِلِسانِکَ؛

ای حسان! مادامی که به ما اهل بیت یاری نمودی به مدحی یا کلمه ی خوبی، مؤید روح القدس می باشی.»

بنابراین اگر به فرض این که کلمه ی مولی در خطبه ی غدیر به معنی دوست و محب و ناصر باشد و معنی امام ندهد، آیا معنی عهد و دوستی و نصرت این بود که دربِ خانه اش را آتش بزنند و پهلوی همسرش را بشکنند و جنین او را سقط کنند و ریسمان به گردنش افکنند و با شمشیر تهدید به قتلش کنند؟ پس واقعاً مشمول این آیه هستند که: «وَالَّذِینَ ینْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَیقْطَعُونَ ما اَمَرَ اللَّهُ بِهِ اَنْ یوصَلَ وَیفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ اُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَلَهُمْ سُوءُ الدّارِ»؛(۱۹۸) «آنان که پس از پیمان بستن، عهد خدا را شکستند وهر آنچه خدا امر به پیوند کرده بگسستند و در روی زمین فتنه و فساد کردند، لعنت بر ایشان باد، و بد خانه ای خواهند داشت.»

قسمت دوم

علاوه بر شُرب خمر و نقض عهد، شیخین (عُمَر و ابوبکر) مرتکب فضیحت بدتری شده اند و آن غصب مال یتیمه ی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله است. علمای خودتان نقل نموده اند که بعد از فتح قلعه های خیبر، بزرگان فدک و عوالی (که هفت قریه ی با هم بودند) به خدمت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله رسیدند و قرار داد صلحی نوشتند که نصف فدک از آن حضرت باشد و نصف دیگر مال خودشان. بعد از برگشتن

به مـدینه جبرئیل از جانب ربّ جلیل نازل شـد و این آیه را آورد: «وَآتِ ذَالقُرْبی حَقَّهُ وَالْمِسْکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ وَلاتُبَذِّرْ تَبْذِیراً»؛ (۱۹۹)

«حق خویشان خود و فقرا و در راه ماندگان را بده و تبذیر مکن.»

پیامبرصـلی الله علیه وآله تأمّل نمـود که منظـور از خویشـان و حـق آنـان چیست؟ جبرئیـل دوبـاره شـرفیاب شـد و عرض کرد: «خداونـد می فرمایـد که فـدک را به فـاطمه علیها السـلام بـده!» پیامبرصـلی الله علیه وآله هم فـدک را به ایشان هـدیه نمود. تا پیامبرصـلی الله علیه وآله حیات داشت فدک در تصّرف فاطمه علیها السلام بود و خود بی بی علیها السلام اجاره می داد و مال الاجـاره را به اقساط می آوردنـد و حضـرت به قـدر قُوت یک شب خود و فرزنـدانش برمی داشت و بقیه را در میان فقراءِ بنی هـاشم و زائـد آن را به سایر فقراء و ضـعفا به میل خود تقسـیم می نمود. بعـد از رحلت رسول خداصـلی الله علیه وآله مأمورین خلیفه ی وقت رفتند و ملک را از تصّرف مستأجرهای بی بی علیها السلام بیرون آورده و ضبط نمودند. نام این عمل را چه باید گذارد؟

حافـظ: خلفـا، فـدک را به اسـتناد حـدیث معروفی که ابـوبکر از رسـول خداصـلی الله علیه وآله نقـل نمـود، ضـبط نمودنـد که پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: «نَحْنُ مَعاشِرَ الْأَنْبِیاءِ لانُورِّثُ، ماتَرَکْناهُ صَدَقَةٌ؛ ما جماعت انبیا ارث نمی نهیم. هر چه از ما بماند صدقه است.»

واعظ: اوّلاً،فدک هِبه بوده و ارث نبوده است، در ثانی، اگر جاعل حدیث می گفت که پیامبرصـلی الله علیه وآله فرموده است: «أَنَـا لا اُوَرِّثُ؛ من ارث نمی نهم»، راه فراری داشت، امّا وقتی جعل کرده است که پیامبرصـلی الله علیه وآله فرموده: «ما جماعت انبیا ارث نمی نهیم»، خلاف

نَصِّ قرآن نموده که می فرماید: «وَ وَرِثَ سُلَیمانُ داوُدَ»؛ (۲۰۰) «سلیمان از داوود ارث برد.»

یا «فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیاً یرِثُنِی وَیرِثُ مِنْ آلِ یعْقُوبَ»؛(۲۰۱) «زکریا دعا کرد: خداوندا! فرزند صالحی به من عطا کن که از من وآل یعقوب ارث ببرد.»

یا «وَ زَکَرِیا اِذْ نادی رَبَّهُ رَبِّ لاتَذَرْنِی فَرْداً وَاَنْتَ خَیرُ الْوارِثِینَ»؛(۲۰۲) «زکریا گفت: پروردگارا! مرا تنها نگذار که تو بهترین وارث هستی.»

علمای خودتان نقل کرده اند که(۲۰۳) وقتی فاطمه علیها السلام به همین آیات استناد کرد، جُز مغالطه و دشنام و اهانت چیزی نشنید.

حافظ: چه کسی جرأت داشت به ودیعه و بضعه ی رسول خداصلی الله علیه وآله جسارت نماید؟ مغلطه کاری ممکن است، ولی دشنام غیر ممکن است. باور نمی کنم. لطفاً تکرار نفرمایید.

واعظ: علمای خودتان(۲۰۴) نوشته اند که بعد از احتجاج فاطمه علیها السلام علی علیه السلام به ابوبکر فرمود: «چرا فاطمه علیها السلام را از حق خود محروم نمودی در حالی که در حیات پدر متصرّفه و مالکه بوده است؟» ابوبکر می گوید: «فدک غنیمت مسلمانان است، اگر فاطمه شاهد کامل بیاورد به او می دهم و الّا محروم خواهد ماند.» حضرت فرمودند: «آیا درباره ی ما به غیر آنچه در میان مسلمین است حکم می کنی؟ مگر پیامبرصلی الله علیه وآله نفرمود: «البَینَهُ عَلی مَنِ ادَّعی وَالیمِینُ عَلی مَنِ ادَّعی عَلَیهِ؟»؛ «شاهد و گواه به عهده ی ادّعا کننده است و قسم به عهده ی کسی که علیه او ادّعا شده.» مگر عمل و قول فاطمه علیها السلام حق نیست؟ اگر دو نفر شاهد بیاورند که فاطمه علیها السلام کار زشتی مرتکب شده چه می کنی؟ ابوبکر گفت: مانند سایر زنان بر او حدّ می زنم. حضرت علی علیه السلام فرمودند: «اگر چنین کنی نزد خدا از کافران

هستی زیرا شـهادت خـدا را در مورد طهـارت فـاطمه علیها السـلام رد کرده ای.» آن گاه حضـرت علیه السـلام آیه ی تطهیر را قرائت فرمودند.(۲۰۵)

سپس فرمودند: «آیا این آیه درباره ی ما نازل نشده است؟» ابوبکر گفت: چرا. حضـرت علیه السلام فرمودند: «آیا فاطمه ای که خـدا به طهـارت او شـهادت داده برای دنیـای نـاچیز، دعوای بی جـا می کنـد. آیـا شـهادت طـاهره را رد می نمـایی و شـهادت روسـتایی زاده ای را که بر پاشـنه ی پای خود بول می کند می پذیری!؟» آن گاه حضرت غضبناک به منزل خود بازگشت. در مردم همهمه ای افتاد. ابوبکر به منبر رفت و گفت: «اِنَّما... مربّ لکلّ فتنه هو الـذی یقول کروها جذعه بعد ما هر مت یسـتعینون بالضـعفه وَیستنصـرون بالنسـاء...؛او... مـاجراجو و فتنه گر است و فتنه هـای بزرگ را کوچـک جلوه می دهـد! مردم را به فساد ترغیب می کند از ضعفا و زن ها یاری می طلبد... .»

حافظ: سکوت... .

واعظ: در کتب معتبره ی شـما هست که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمودند: «مَنْ سَبَّ عَلِیاً فَقَدْ سَبَّنِی وَمَنْ سَبَّنِی فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ؛ هر که به علی علیه السلام دشنام دهد به من دشنام داده و هر که به من دشنام دهد به خدا دشنام داده است.»(۲۰۶)

حافظ: ابوبکر بر اساس آنچه از رسول اللَّه صلی الله علیه وآله شنیده بود و می دانست، قضاوت نمود.

واعـظ: آیا بیش از علی علیه السـلام می دانست که شـیعه و سـنّی نقل کرده انـد که پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: «أَنَا مَـدِینَهُ الْعِلْمِ وَعَلِی بابُها وَمَنْ اَرادَ الْعِلْمَ فَلْیأْتِ الْبابَ؛

«من شهر علمم و علی هم درب آن است، هر کسی می خواهد وارد شهر علم شود باید از در آن وارد شود.»

یا در قضاوت از علی علیه السلام برتر است؟ در حالی که در کتب معتبر خودتان آمده که پیامبرصلی

الله علیه وآله فرمودند: «اَقْضاکُم عَلِی» چطور ممکن است که شخص به وصی خود همه قِسم سفارشی بکند امّا در مورد ارث سکوت کند و آن را به دیگری بگوید؟

شیخ: موضوع وصیت پیامبرصلی الله علیه وآله مردود است، چون عایشه می گوید: «من در وقت احتضار سر پیامبرصلی الله علیه وآله را به سینه داشتم تا از دنیا رفت. نشنیدم که وصیتی کند.»

نواب: مگر خلیفه، وصی حضرت پیامبرصلی الله علیه وآله هم نیست؟ خلفا مخارج زوجه های رسول اللّه صلی الله علیه وآله را می دادند و به کارهای خانوادگی آن حضرت رسیدگی می نمودند.

واعظ: منظور از وصیت پیامبرصلی الله علیه وآله همان خلافت است که باید متصرّف در جمیع شئون اجتماعی و انفرادی امّت باشد و دنباله ی مقام نبوّت است نه وصیت خصوصی عادی خانوادگی.

در اینجا برای اثبات مقام وصایت رسول اللّه صلی الله علیه وآله که از فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، به متون خودتان استناد می کنم:

۱ - قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله: «هذا عَلِی اَخِی فِی الدُّنْیا وَالآخِرَهِ وَخَلِیفَتِی فِی اَهْلِی وَوَصِیی فِی أُمَّتِی وَوارِثُ عِلْمِی وَقاضِی دَینِی، مالُهُ مِنِّی وَمالِی مِنْهُ، نَفْعُهُ نَفْعِی، وَضَرُّهُ ضَرِّی، مَنْ اَحَبَّهُ فَقَدْ اَحَبَّنِی وَمَنْ اَبْغَضَهُ فَقَدْ اَبْغَضَنِی؛(۲۰۷) «این علی علیه السلام برادر من در دنیا و آخرت و خلیفه ی من در اهلم، و وصی من در امّتم، و وارث علم من، و اَدا کننده ی دُیون من است. مال او از من و مال من از اوست، نفع او نفع من، و ضرر او ضرر من است. هر که او را دوست داشته باشد، مرا دوست داشته و هر که بغض او را داشته باشد، مرا مبغوض ساخته است.»

۲ - قال سلمان:

«يا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ وَصِيّكَ؟» فقال صلى الله عليه وآله: «يا سلمان ! مَنْ كانَ وَصى مُوسى » فقال: «يوشَعُ بْنُ نُون» قال صلى الله عليه وآله: «اِنَّ وَصِيّی وَ وارِثِی یقْضِی دَینِی وَینْجِزُ وَعْدِی عَلِی بْنُ اَبِی طالِبٍ؛ سلمان عرض کرد: یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله! وصی شما کیست؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمودند: ای سلمان! وصی موسی علیه السلام که بود؟ سلمان عرض کرد: یوشع بن نون علیه السلام. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمودند: همانا وصی من، و وارث من، که قرض مرا اداء و وعده ی مرا وفا می کند، علی بن ابی طالب است.»

و ده ها حدیث دیگر که هر کس بخواهد می تواند به منابع مربوطه از اهل سنّت و شیعه رجوع کند. امّا این که گفتید: سر مبارک رسول اللَّه صلی الله علیه وآله هنگام وفات بر سینه ی عایشه بوده، خوب است به متون خودتان، از قبیل: کنز العمال، مسند احمد بن حنبل، سنن ابن ابی شیبه، تلخیص ذهبی، مستدرک حاکم نیشابوری، کبیر طبرانی، و حلیه الاولیاء حافظ ابونعیم و... مراجعه کنید تا به تعارض حدیثی که خواندید، با شمار بسیاری از احادیث متواتر برخورد کنید که هنگام رحلت، سر مبارک پیامبرصلی الله علیه وآله بر سینه ی مبارک امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است. خود حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: «وَلَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وَأَنَّ رَأْسَهُ لَعَلی صَدْرِی وَلَقَدْ سالَتْ نَفْسُهُ فِی کَفِّی فَاَمْرَرْتُها عَلی وَجْهِی؛(۲۰۸) به تحقیق، رسول خداصلی الله علیه وآله در حالی که سر مبارکش روی سینه ی من قرار داشت، قبض روح شد و روح او در دست من خارج شد و من دست هایم را بر صورتش کشیدم.»

شاید این قول عایشه به

خاطر عداوتی بوده که با امیرالمؤمنین علی علیه السلام داشته است.

شیخ: اگر واقعاً علی وصی پیامبر است، لازم بود وقت وفات وصیت بنماید و وصی خود را معین کند؛ همچنان که عُمَر و ابوبکر وصیت نمودند! زیرا خداوند در قرآن می فرماید: «کُتِبَ عَلَیکُمْ اِذا حَضَرَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ اِنْ تَرَکَ خَیراً الْوَصِیهٌ لِلْوالِدَینِ وَالْأَقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَی الْمُتَّقِینَ»؛(۲۰۹)

«بر شما واجب شد که چون مرگ یکی از شما فرا رسد، اگر دارای متاع دنیوی است، برای پدر و مادر و خویشان به چیزی شایسته ی عدل، وصیت کند. این سزاوار پرهیزکاران است.»

واعظ: اوّلاً مراد از «اِذا حَضَرَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ» معاینه ی مرگ یعنی لحظات آخر زندگی نیست؛ زیرا در آن حالت کمتر کسی است که به هوش باشد. درثانی، پیامبرصلی الله علیه وآله هنگام وفات فرمودند: «قلم و دوات بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید.» عدّه ای از حضّار با اغوای یک نفر مانع شدند و داد و فریاد نمودند و گفتند: محمّد هذیان می گوید. آن قدر که حضرت صلی الله علیه وآله متغیر شد و آن ها را از اطراف بستر خود اخراج کرد! این مطالب را همه ی علمای خودتان نقل نموده اند.(۲۱۰)

شیخ: چه کسی مانع شد؟

واعظ: عُمَر.

شیخ: امکان ندارد. چرا به مقام خلیفه جسارت می کنید؟ چطور ممکن است که عمر، پیامبرصلی الله علیه وآله را به هذیان متّهم کند؟

واعظ: بعد از ارائه ی این همه مدرک باز انکار می کنید؟ امام غزالی در مقاله ی چهارم کتاب «سرّالعالمین» خود می گوید که عُمَر گفت: «دَعُوا الرَّجُلَ فَإِنَّهُ لَیهْجُرُ! حَسْبُنا کِتابَ اللَّهِ؛ این مرد را رها کنید! هذیان می گوید. کتاب خدا برای ما کافی است.»

شیخ: از کجا معلوم که لغت «هَجْر» معنی هذیان

بدهد؟

واعظ: جمیع اهل لغت، مخصوصاً بزرگان خودتان(۲۱۱) آن را هذیان معنی کرده اند. گوینده ی این سخن قطعاً به رسول اللّه صلی الله علیه وآله ایمان نداشته است، همان طور که علمای خودتان بدان تصریح نموده اند.

شیخ: گمان نمی کنم قصد عمر، سوءِ ادبی بوده باشد. شاید بیماری طوری مسلّط شده بود که حرف های نامرتبی زده شده که او تعبیر به هذیان کرده است! این از غرایز جسمانی است که در این صورت فرقی بین پیامبرصلی الله علیه وآله و سایر مردم نخواهد بود.

واعظ: حُبّ و بغض را کنار گذارده و با انصاف حکم کنید. عصمت پیامبرصلی الله علیه وآله از قطعیات است و اقتضای حکمت الهی آن است که پیامبر خود را تا لحظه ی آخر برای هدایت مردم از خطا مصون نگاه دارد. علاوه بر این، پیامبرصلی الله علیه وآله می خواسته چیزی را مکتوب کند که بیست و سه سال مدام آن را گوشزد می نموده است. آیا در این بیست و سه سال هم هذیان می گفته است؟

شیخ: بر فرض که قائل به خطا شویم، چون عُمَر خلیفه ی پیامبرصلی الله علیه وآله بوده! برای حفظ دین و شریعت اجتهاد نموده پس به طور قطع قابل عفو و گذشت است!

واعظ: اولاً آن روز کجا خلیفه بوده، ثانیاً اجتهاد در مقابل نَصّ معنی ندارد. ثالثاً حفظ دین با حضور خود رسول اللّه صلی الله علیه وآله به عهده ی کیست؟ رابعاً خطا در ضروریات دین به هیچ وجه مورد عفو و اغماض نخواهد بود.

قرآن می فرماید: «وَما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَلامُؤْمِنَهٍ اِذا قَضَی اللّهُ وَرَسُولُهُ اَمْراً اَنْ یکُونَ لَهُمُ الْخِیرَهُ مِنْ اَمْرِهِمْ وَمَنْ یعْصِ اللّهَ وَرسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبِیناً»؛(۲۱۲)

«هیچ مرد و زنی را اختیاری نیست

که وقتی خدا و رسولش در کاری حکم کنند ، مخالفت نمایند و هر کس نافرمانی خدا و رسولش کند به گمراهی آشکاری افتاده است.»

شیخ: صلاح بینی خلیفه از کلام آخرش معلوم است که گفت: کتاب خدا برای ما کافی است.

واعظ: همین کلام دلیل عدم معرفت به قرآن و یا تعمّد به آزار رسول خداصلی الله علیه وآله و مانع شدن از عملی است که مخالف با خیال های آن ها بوده است؛ زیرا اگر معرفت کامل به قرآن داشتند، می دانستند که قرآن به تنهایی کفایت امور نمی نماید؛ زیرا قرآن، یگانه کتاب محکمی است که موجز و مجمل به بیان کلّیات احکام پرداخته است. و جزئیات آن موکول به بیان بیان کننده ای است؛ زیرا مطالب آن ناسخ است و منسوخ، محکم است و متشابه، عامّ است و خاص، مطلق است و مقید، و... .

قرآن می فرماید: «وَلَوْرَدُّوهُ اِلَی الرَّسُولِ وَاِلی اُولی الْاَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»؛(۲۱۳) «اگر به رسول و صاحبان امر مراجعه می کردند، کار را آنان که اهل بصیرت اند می دانستند و در آن صلاح اندیشی می کردند.»

به همین دلیل پیامبرصلی الله علیه وآله به استناد علمای خودتان، فرموده است:

«اِنِّی تارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَینِ کِتابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِی اَهْل بَیتِی لَنْ یفْتَرِقا حَتّی یردا عَلَی الْحَوضَ اِن تَمَسَّکْتُمْ بِهِما فَقَدْ نَجَوْتُمْ وَلَنْ تَضِلُّوا اَبَداً»؛(۲۱۴) «من دو چیز بزرگ را در میان شما می گذارم کتاب خدا و اهل بیت ام را که هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. اگر به این دو تمسک جستید، نجات می یابید. هرگز گمراه نخواهید شد.»

قسمت سوم

اگر کتاب خدا کافی بوده چرا خدا در قرآن فرموده است: «فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ

كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ»؛(۲۱۵) «اگر نمی دانید از اهل ذکر سؤال کنید.»

اهل ذکر نیز به اقرار علمای خودتان، عترت آن حضرت علیهم السلام هستند.(۲۱۶)

قطب الدین شیرازی که از بزرگان علمای خودتان است در کتاب «کشف الغیوب» خود می گوید: «این امر مسلم است که راه، بی راهنما نتوان پیمودن؛ و تعجّب می نمایم از کلام خلیفه (عمر) که گفته چون قرآن در میان ما هست به راهنما هیچ احتیاجی نیست. این کلام مانند آن است که کسی گوید چون کتب طب در دست هست، احتیاجی به طبیب نیست؛ زیرا هر کس از کتب طبی سر در نمی آورد، قطعاً باید به طبیبی که عالم به کتب طب است رجوع نماید.» علاوه بر این ها همان طور که خود اقرار کردید کسی مانع عُمَر و ابوبکر برای وصیت، هنگام مرگ نشد، و اَحدی نگفت «حسبنا کتاب اللَّه» و ما چه احتیاجی به عهد نامه ی ابوبکر داریم؟ آیا عُمَر و ابوبکر اعلم از پیامبرصلی الله علیه وآله بودند که نوشته ی آن ها در کنار کتاب خدا باید باشد و نیازی به مکتوب رسول اللَّه صلی الله علیه وآله نباشد!؟

شیخ: این اخباری که می خوانید؛ چنانچه صحیح باشد، متواتر نیست. چگونه می توان به آن ها استناد کرد؟

واعظ: برای ما از طریق اهل بیت علیهم السلام متواتر است. شما هم که خبر واحد را حجّت می دانید و اگر تواتر لفظی نداشته باشد، تواتر معنوی دارد. حال که به تواتر اهمّیت می دهید. بفرمایید تواتر حدیث «لانُوَرِّثُ: ما انبیا ارث نمی نهیم...» را از کجا ثابت می نمایید، حال آن که ناقل آن ابوبکر یا اوس بن حدثان و چند نفر معلوم الحال ذی نفع بودند. علاوه بر همه ی این ها اگر واقعاً فدک حق فاطمه علیها

السـلام نبود چرا به قول علمای خودتان، چند روز بعد(۲۱۷) ابوبکر در ملاقاتی دیگر به گریه می افتـد، فدک را به فاطمه علیها السلام باز می گرداند امّا عُمَر مانع شده و آن مکتوب را پاره می کند! جالب است که همین عُمَر در زمان خلافت خود، فدک را به ورثه ی فـاطمه علیها السـلام باز می گردانـد.(۲۱۸) چنـان که خلفـای بنی امیه و بنی عباس چنـد مرتبه فـدک را غصب و دوباره به اولاد فاطمه علیهم السلام باز می گردانند.

شیخ: اگر انبیا ارثی هم داشتند به طور قطع، علم یا چیز معنوی دیگری بوده و از این قبیل امور مادی نبوده است!

واعظ: این که عذر بدتر از گناه است، اگر علم و معنویت پیامبرصـلی الله علیه وآله به ارث رسیده باشد، ثابت می شود که علی و اولاد او علیهم السلام بر خلافت، استحقاق بیشتری داشتند.

حافـظ: خلیفه ابوبکر، مکلَّف به ظـاهر آیـات بود و بـایستی دو شاهـد مرد یا چهار شاهـد زن می بود تا حق فاطمه علیها السـلام ثابت شود. خلیفه در امر شرع، جانب احتیاط را گرفته است.

واعظ: اگر قوانین شـرع، اصل واقع شود که خوب است؛ زیرا طبق قانون شـرع اوّلاً در زمان خود رسول اللّٰه صـلی الله علیه وآله زمین به تصـرف حضـرت زهراعلیها السـلام بود اگر مشـکلی بود، بایستی خود رسول اللّٰه صـلی الله علیه وآله مانع می شـد. در ثانی مدّعی که ابوبکر است باید شاهد بیاورد نه کسی که ملك در تصرّف اوست.

حافظ: آیه ی شهادت عمومیت دارد.

واعظ: هر چند به شهود نیازی نیست امّا اگر بر طبل عمومیت آیه ی شهادت می کوبید، باید بدانید که طبق قاعدّه ی مسلم: «ما مِنْ عامٍّ اِلّا وَقَدْ خُصَّ ؛ هیچ قاعده ی عمومی نیست که استثناء نپذیرد» در

این مورد استثنائاً می شد به شهادت علی علیه السلام اکتفا کرد که بنا به قول جمیع علمای خودتان، صدّیق امّت است.

حافظ: در صداقت علی علیه السلام شکی نیست! امّا چه دلیلی بر تخصیص آیه ی شهادت دارید؟

واعظ: سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله در موضوع «خزیمه بن ثابت» در جریان بیع اسب که پیامبرصلی الله علیه وآله او را ذوالشهادتین (یک نفر به عنوان دو شاهد) نامید. علاوه بر این ها اگر خلیفه در مال مسلمین جانب احتیاط را می گیرد و طلب شاهد می کند، چرا در مورد دیگران تبعیض روا می دارد و بدون شاهد از مال مسلمین به این و آن می داد؟

حافظ: بدون شاهد به چه کسی داده است؟

واعظ: به جابر؛ وقتی ادّعا کرد پیغمبرصلی الله علیه وآله وعده داده است که از مال بحرین به من بدهد، بدون آن که شاهد بطلبد هزار و پانصد دینار از بیت المال به او می دهد.(۲۱۹) امّا از کسانی که مشمول آیه ی تطهیرند شاهد می طلبد.

حافظ: شما با متون ما آشنایید، زمخشری و بیضاوی قائل اند که آیه ی تطهیر در شأن همسران رسول اللَّه صلی الله علیه وآله نازل شده است؛ زیرا صدر و ذیل آیه، مربوط به همسران رسول اللَّه صلی الله علیه وآله است، لذا نمی توان وسط آیه را ساقط و به دیگران ملحق نمود.

واعظ: اگر درباره ی همسران پیامبرصلی الله علیه وآله بود باید می فرمود: «لِیذْهِبَ عَنْکُنَّ یا یطَهِّرُکُنَّ؛ از ضمیر متصل جمع مونث مخاطب «کُنَّ: شما زنان» استفاده می کرد. درحالی که فرموده است: «لِیذْهِبَ عَنْکُمْ...وَیطَهِّرَکُمْ»(۲۲۰) که مرجع «کُم: شما مردان» علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام است و چون غلبه با جنس مذکر است از «کُمْ» استفاده شده است. متون شما هم مملوّ از اخباری است

که دلالت بر آن دارد که آیه ی تطهیر در شأن این ذوات مقدس است.(۲۲۱)

حافظ: خلیفه ای که تمام بیت المال مسلمین در تحت تصرّف او بوده است، چه احتیاجی به باغ و قریه ی فدک داشته که آن را غصب نماید؟

واعظ: بدیهی است که برای تحت فشار قرار دادن خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله بوده است. خیال می کردند اگر دستشان از مال دنیا پر باشد، مردم به آن ها رو می آورند. به همین دلیل آنان را از خمس هم محروم نمودند و گفتند باید به مصرف تجهیزات جنگی و خرید اسلحه برسد! درحالی که علمای خودتان از جمله امام شافعی(۲۲۲) خمس را حق مسلّم ایشان می داند.

حافظ: آیا شما حقّ رأی و نظر را برای مجتهدین جایز نمی دانید؟ قطعاً خلیفه ابوبکر و عُمَر برای کمک به مسلمین به صورت اجتهاد نظر دادند!

واعظ: اجتهاد در مقابل نَصّ صریح خدا و رسول صلی الله علیه وآله باطل است، البته از این گونه اجتهادها در میان اهل سنّت کم نیست همان طور که کسی را به عنوان شاهد نپذیرفتید که خداوند او را به عنوان شاهد و گواه پیامبرصلی الله علیه وآله معرفی می کند و می فرماید: «اَفَمَنْ کانَ عَلی بَینَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَیتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ؛(۲۲۳)

«آیا پیغمبری که از جانب خدا دلیلی روشن دارد و با گواهی صادق است... .»

دنبال استناد نباشید که متون خودتان مملو از سند است که منظور از شاهد، علی علیه السلام است.(۲۲۴)

حافظ: چرا باید کاسه ی داغ تر از آش شد؟ وقتی خود علی - کرّم اللّه وجهه - به خلافت رسید، با قدرت و نفوذی که داشت، فدک را ضبط ننمود و این خود دلیل قاطعی است که به حکم

خلفاءِ قبل، راضی بوده است!

واعظ: اگر آن حضرت علیه السلام فدک را به اولاد فاطمه علیهم السلام بر می گرداند قطعاً فرصت به دست مخالفین مخصوصاً معاویه می افتاد که علی علیه السلام به نفع خود حکم می کند. در بسیاری از موارد، علی علیه السلام نتوانست بدعت های خلفای گذشته را اصلاح کند؛ مثل تغییر محل منبر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله و نماز مستحبی به جماعت.

و «اُبَّی بْنِ کَعب» را امام آنان قرار داد! علی علیه السلام در زمان خلافت خود، مردم را منع نمود. گفتند: «ای وای! علی آمده ما را از نماز منع کند!»

حافظ: البته اگر قصور شده، خود بی بی فاطمه علیها السلام با سکوت خود اعلام رضایت کردند! غضبی هم که نمودند، دینی نبوده بلکه حالتی طبیعی بوده که هر انسان حساس وقتی به هدف خود نرسید، در او پیدا می شود!

واعظ: هر سکوتی که دلیل رضا نیست بلکه گاهی از شدّت قدرت ظالم، مظلوم مجبور به سکوت می شود تا حفظ آبروی خود کند. کما این که به قول اکثر علمای خودتان، فاطمه علیها السلام در حالی از دنیا رفت که از شیخین غضبناک بود،(۲۲۵) غضب او هم احساساتی نبوده بلکه به جهت تخلّف از دین و حکم ناحق بوده است؛ لذا تا آخر عُمر راضی نشد؛ در حالی که احساس زود فروکش می کند. اصلاً از کسی مثل زهراعلیها السلام که به قول پیامبرصلی الله علیه وآله اعضاء و جوارحش از ایمان انباشته است، بعید است غضبش بدون تفکّر و تحقیق و تأمُّل باشد.

شیخ: درباره ی علی - کرّم اللَّه وجهه - رسیده که چون خواست دختر ابی جهل را به عقد ازدواج گیرد، خود مغضوب رسول اللَّه صلی الله علیه وآله شد

و فاطمه را آزرده ساخت!

واعظ: چطور ممکن است عقل باور کند که پیامبرصلی الله علیه وآله بر محبوب خدا که به منزله ی نفس پیامبرصلی الله علیه وآله است (آیه ی مباهله) و باب علم اوست، غضب کند؟ آن هم در امر نکاح که شرعاً جایز بود. گرچه از اخبار شیعه استفاده می شود که بر امیرالمؤمنین علیه السلام جایز نبوده در حیات حضرت زهراعلیها السلام زنی دیگر اختیار کند؛ لکن ذکر این موضوع مناسب با مجلس مناظره نیست، راوی حدیث هم ابوهریره است. ابوجعفر اسکافی می گوید: این حدیث به «روایت کرابیسی» مشهور است. محدثین، هر روایت بی اساسی را کرابیس می خوانند.

حافظ: البته عُمَر و ابوبکر به ملاقات و عیادت فاطمه علیها السلام می روند و او را راضی می کنند.

واعظ: علمای خودتان از جمله «ابن قتیبه دینوری» در جلد اوّل تاریخ خلفا (ص ۱۴) نقل می کنند که عُمَر به ابوبکر گفت: «بیا به سوی فاطمه برویم که ما او را به غضب آورده ایم.» وقتی به منزل فاطمه علیها السلام رسیدند، آن بانوی مظلومه به آن ها اجازه ی ملاقات نداد. ایشان علی علیه السلام را واسطه قرار دادند. فاطمه علیها السلام در جواب علی علیه السلام سکوت کرد و به همین مقدار اکتفا نمود. اجازه ورود می دهند وقتی وارد شدند، فاطمه علیها السلام رو به دیوار کرد. ابوبکر گفت: ای حبیبه ی رسول خدا! به خدا قسم، خویشی رسول اللّه را بیشتر دوست دارم از خویشی خودم، و تو را از دخترم عایشه بیشتر دوست دارم. ای کاش بعد از رسول خدا مرده بودم. من قدر و شرف و فضل تو را از همه بهتر می دانم و اگر تو را از حق ارث منع کردم از جانب آن حضرت

بـود که خـود شـنیدم که فرمود: مـا ارث نمی نهیم، آنچه از مـا بـاقی می مانـد صـدقه است!.» حضـرت فـاطمه علیهـا السـلام به امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: «من حدیثی از رسول اکرم صـلی الله علیه وآله به یادشان می آورم. که فرمود: رضای فاطمه از رضـای مـن است و غضب او از غضب من، پس هر که دخـترم فـاطمه را دوست داشـته باشـد، مرا دوست داشـته و هر که او را راضی کند، مرا راضی کرده است و هر که او را به خشم بیاورد، مرا به خشم آورده است.»

آن دو گفتند: «آری، ما این کلمات را از آن حضـرت شـنیده ایم.» آن گاه فاطمه علیها السـلام فرمود: «پس من، خدا و ملائکه ی او را بـه شـهادت می گیرم که از شـما دو نفر خشـمگین ام و مرا راضـی نساختیـد و آن گـاه که پیامبرصـلی الله علیه وآله را ملاقات کنم از شما دو نفر شکایت خواهم نمود.»

ابوبکر با شنیدن این سخنان دلتنگ و گریان شد و گفت: «به خدا پناه می برم از خشم تو.»

آن گـاه فاطمه علیها السـلام فرمود: «به خـدا قسم! در هر نمازی بر تو نفرین می کنم.» ابوبکر گریان بیرون رفت. مردم اطرافش را گرفتنـد و دلـداری اش می دادنـد. که گفت: «وای بر شـما! همه خوشـحال به خـانه های خود می رویـد! مرا واگذاریـد! من احتیاجی به بیعت شما ندارم بعد از آنچه از فاطمه علیها السلام دیدم و شنیدم.»

مهم ترین دلیل بر عدم رضایت فاطمه علیها السـلام از این دو(۲۲۶)، آن است که به قول علمای خودتان(۲۲۷) وصیت کرد که مرا شبانه دفن کنید و اجازه ندهید که کسی به تشییع جنازه ام حاضر شود.

نواب: قبله ی صاحب، نماز تراویح چه بوده است که علی – کرّم اللّه وجهه – مردم را از

جماعت آن منع می نمود؟

واعظ: تراویح در لغت جمع ترویحه است و در اصل اسم به معنی جلسه میباشد و منظور از آن، نشستن بعد از چهار رکعت نماز عشا، آن هم در شب های ماه مبارک رمضان برای استراحت مردم بود که بعدها نام چهار رکعت نماز مستحبی در لیالی رمضان المبارک شد (یا نام بیست رکعت نماز مستحبی در تمام شب ها) در اسلام فقط نمازهای واجب را به جماعت می توان خواند و به جماعت خواندن نماز مستحبی ممنوع است. شبی عُمَر در دوره ی خلافت خود وارد مسجد شد. دید چراغ ها روشن است و مردم جمع اند. پرسید چه خبر است؟ گفتند: «مردم برای نماز مستحبی به جماعت جمع شده اند.» گفت: «بِدْعَةٌ... وَنِعْمَتِ الْبِدْعَةُ!؛ بدعت است امّا چه بدعت خوبی است!»(۲۲۸)

شب نهم

شیخ: شما مرتّب از افعال جماعت گِله می کنید و توجّهی به اعمال قبیح شیعیان ندارید. بزرگ ترین عمل قبیحشان هم، فحاشی نسبت به عایشه اُمُ المؤمنین است که شَرَفِ همسری حضرت رسول صلی الله علیه وآله را یافته است. مگر سوره ی نور را نخوانده اند که می فرماید: «اَلخَبِيثاتُ لِلخَبِيثِينِ وَالخَبِيثُونَ لِلخَبِيثاتِ وَالطَّيباتُ لِلطَّيبينَ وَالطَّيبوُنَ لِلْطَّيباتِ اُولئِكَ مُبَرَّؤُنَ مِمّا يقُولُونَ»؛(۲۲۹)

«زنان ناپاک، شایسته ی مردان ناپاکند و مردان ناپاک، شایسته ی زنان ناپاک اند و زنان پاک شایسته مردان پاک اند، و مردان پاک شایسته ی زنان پاک اند، و اینان از سخنان ناروایی که درباره ی آنان می گویند مُبَرّا هستند.»

واعظ: این که شیعه به عایشه دشنام می دهد، به هیچ وجه حقیقت ندارد. شما اگر متون شیعه را ورق بزنید احدی را نخواهید یافت که نسبت خُبث و قَذْف و فُحش به ایشان داده باشد. حتی در قضیه ی «اِفک(۲۳۰)» مفسرین شیعه از او دفاع کرده اند. اگر شیعه چنین

عقیـده ای داشت این جا بهترین محل نسـبت دادن هر چیزی به او بود. عقیده ی شـیعه این است که هر کس به هر یک از زنان رسول اللّٰه صـلی الله علیه وآله و لو عـایشه و حَفْصه، نسـبت فُحش و قـذف بدهـد، مُلحِد و کافر و ملعون است و خون و مالش حلال است. معنی آیه هم آن نیست که زن و مرد از جهت خوبی و بدی مثل هم هسـتند. اگر چنین است، پس حضـرت نوح و لوطعلیهمـا السـلام با همسـران خود که قرآن از آنان به بـدی یاد می کنـد، یکی هسـتند و یا «آسـیه علیها السـلام» زن فرعون با فرعون همردیف خواهد بود.

شیخ: آیا زن نوح و لو طعلیهما السلام خائن به شوهرانشان بودند؟

واعظ: زنان انبیا به کلی از فحشاء مُبرّا هستند. البته قرآن صریحاً آن ها را خائن معرفی می کند (۱۰ و ۱۱ – تحریم) امّا منظور از خیانت، فحشاء نیست بلکه عمل برخلاف دسـتور انبیا است. زن نوح بدگویی از حضرت نوح علیه السلام می نمود و می گفت که شوهرم دیوانه است، فریب او را نخورید، و زن لوط اسرار خانه را لو می داد.

شیخ: امّا شیعه به شدّت با عایشه مخالف است.

واعظ: مخالفت با عایشه به جهت اعمالی است که او را در تاریخ لکّه دار کرده است.

شیخ: آیا سزاوار است که اُمُ المؤمنین را مَلکوک بنامید؟

واعـظ: علمای خودتان می گوینـد(۲۳۱) کـه عـایشه مکرّر پیامبرصـلی الله علیـه وآلـه را می رنجانـد. روزی ابـوبکر به ملاقـات دختـرش عـایشه رفت، چون بین او و پیامبرصـلی الله علیه وآله کـدورتی پیش آمـده بود و او ابوبکر را به قضـاوت طلبیـده بود! هنگام سخن، عایشه مکرّر کلمات اهانت آمیز بر زبان می راند. مثلاً

یک مرتبه گفت: در گفتار و کردارت عدالت را پیشه کن! چنان این حرف در ابوبکر مؤثّر شد که سیلی سختی به صورت دخترش زد که خون بر جامه اش سرازیر شد. یا در بگومگوی دیگری گفت: تویی آن کسی که گمان می کند پیغمبر خداست؟»

کدام لکه ی تاریخی بالاتر از تَمَرُّد از امر رسول خداصلی الله علیه وآله و قیام در مقابل خلیفه ی پیامبرصلی الله علیه وآله در حالی که قرآن خطاب به همسران پیامبرصلی الله علیه وآله می فرماید:

«وَ قَرْنَ فِی بُیوتِکُنَّ وَلاتَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیهِ الْأُولی ؛(۲۳۲) «در خانه هایتان بنشینید و مانند دوره ی جاهلیت خود آرایی نکنید.»

آن هم قیام در مقابل کسی که به قول علمای خودتان(۲۳۳) قیام در مقابل او کفر مَحض است.

به عایشه گفته شد: مگر نشنیدی که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمودند:

«اِنَّ اللَّهَ قَدْ عَهِدَ اِلَی مَنْ خَرَجَ عَلی عَلِی فَهُوَ کافِرٌ فِی النّار؛ «خداوند عهد نموده با من که بدانید هر کس بر علی علیه السلام خروج کند کافر است و جایگاه او در آتش می باشد.»

عایشه گفت: این حدیث را در روز جَمَل فراموش کردم و در بصره یادم آمد!

شیخ: حال اگر عایشه اُمُ المؤمنین به جهت سادگی فریب خورده، مقابل علی علیه السلام خروج کرد، بعد هم توبه کرده است.

واعظ: اگر توبه کرده بود، چرا به قول علمای خودتان(۲۳۴) وقتی خبر شهادت علی علیه السلام را شنید، سجده ی شکر کرد و این بیت را سرود:

فَأَلْقَتْ عَصاها وَاسْتَقَرَّتْ بِهَا النَّوی کَما قَرَّ عَیناً بِالْإِیابِ الْمُسافِرِ «خیالم راحت شد. پیوسته انتظار این لحظه را داشتم مثل کسی که انتظار رسیدن مسافر خود را دارد.»

زینب دختر اُمِ سَلَمه حاضر بود و به او اعتراض کرد. دید بد شد، گفت:

«به حال خود نبودم، از روی سهو و نسیان این طور گفتم. چنانچه دوباره این حالت به من دست داد، مرا به یاد آور تا نگویم!!»

علاوه بر این ها، توبه از ریختن خون این همه مسلمان کفایت نمی کند که در جمل بر زمین ریخت.

شیخ: همان طور که فرمودید عایشه حالت فراموشی داشت و این سهو، از آن ناحیه بوده است!

واعظ: این طور نیست. خود را به فراموشی می زده است. چون علمای خودتان نقل کرده اند(۲۳۵) که اُمِ سَلَمَه هنگام حج شنید که عایشه به خون خواهی عثمان برخاسته و عازم بصره است. بسیار مُتأثّر شد؛ پس به نقل مناقب علی علیه السلام پرداخت. عایشه به ملاقات او رفت تا او را با خود همراه کند. اُم سلمه فرمود: «تا دیروز آن همه دشنام به عثمان می دادی و حالا ـ به خون خواهی او در مقابل علی علیه السلام برخاسته ای، آیا از فضایل او غافلی؟ اگر یادت رفته تو را یادآوری کنم.» آن گاه روایات و وقایع متعدّدی در فضایل علی علیه السلام نقل کرد. عایشه گفت: «بلی یادم هست.»

اُمِ سلمه گفت: «پس به کجا می روی؟»

عایشه گفت: «برای اصلاح بین مردم می روم!»

بدیهی است که عایشه عمداً و برای حضور در صحنه ی قدرت، از ابتدا در موضوع خلافت دخالت داشته است.

شیخ: این طور نیست، همه ی خلفا را مردم انتخاب کرده اند، همان مردمی که ابوبکر را انتخاب نمودند علی را هم انتخاب کردند!

واعظ: در مورد بازی انتخابات در سقیفه، شب های گذشته گفت و گو کردیم. عُمَر هم که به وصیت ابوبکر بدون انتخابات، قدرت را به دست گرفت. عثمان را هم شورای شش نفره ی منصوب از طرف عُمَر برگزید. آن هم با آن شرط و شکل مسخره

که «عبـدالرحمن بن عوف» به هر که رأی دهد، خلیفه است! چون عُمَر می دانست که عبدالرحمن جانب پسـر خاله را رها نمی کند. علی علیه السلام هم که منصوب خدا و پیامبرصلی الله علیه وآله بود (همان طور که نصوص آن را شب های گذشته مرور کردیم موقعیت مناسبی پیش آمد و ادّعای حق نمود.)

بعد از نماز عشا...

واعظ: بفرمایید چه شرافتی و چه فضیلتی ایجاد حق تقدم فردی می کند.

شیخ: بعد از ایمان به خدا و رسول صلی الله علیه وآله سه چیز است: نَسَب و نژاد پاک، علم و دانش، تقوی و پرهیزکاری.

واعـظ: اَحْسـنت ! و اگر مـا ثابت نمودیم که در این خصایص مولای ما امیرالمؤمنین علیه السـلام پرچم دار بوده است، تصـدیق بایـد کنیـد که به امر خلافـت اولـویت داشـته است. اوّلاًـ در مـورد نسب آن حضـرت که دو جنبه ی نورانی و جسـمانی دارد و احدی را نمی توان با وی قیاس کرد. علمای خودتان می گویند که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمودند:

«أَنـا وَعَلی بْنُ اَبِی طالِبٍ نُوراً بَینَ یـدَی اللَّهِ مِنْ قَبْلِ اَنْ یخْلُقَ آدَمَ...؛(۲۳۶) من و علی نوری بودیم در مقابل خـدا قبل از این که آدم خلق شود... .»

از نظر نسب خاکی و جسـمانی هم تمام پـدران او موّحـد بودند که عبارتند از: ابوطالب، عبدالمطلب، هاشم، عبدمناف، قصـی، کلاـب، مرّه، کعب، لؤی، غـالب، فهر، مالـک، نضـر، کنانه، خزیمه، مـدرکه، الیاس، مضـر، نزار، معـد، عـدنان، ادّ، ادد، الیسع، الهمیس، سـلامان، حمل، قیدار، اسمعیل، ابراهیم خلیل اللّه، تارخ، تاحور، شاروع، ابرغو، تالغ، عابر، شالح، ارفخشذ، سام، نوح، لمک، متوشلخ، اخنوخ، یارد، مهلائل، قینان، انوش، شیث، آدم ابوالبشرعلیهم السلام.

شیخ: در مورد پدر ابراهیم علیه السلام اشتباه کردید او آزر، بُت تراش بود که قرآن

می فرمایـد: «وَ اِذْ قـالَ اِبْراهیمُ لاَبیهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ اَصْناماً آلِهَهً اِنّی اَریـکَ وَقَوْمَکَ فِی ضَلالٍ مُبینٍ»؛(۲۳۷) «یـاد کن وقتی را که ابراهیم به پدرش آزر گفت: آیا بت ها را به خدایی گرفته ای؟ من، تو و پیروانت را در گمراهی آشکار می بینم.»

واعظ: آزر عَموی حضـرت ابراهیم علیه السلام بوده که بعد از مرگ برادرش تارخ، مادر حضرت ابراهیم علیه السلام را به زنی گرفته لـذا ابراهیم او را پـدر خطاب می فرمود. همان طور که قرآن می فرماید: «اَمْ کُنْتُمْ شُـهَداءَ اِذْ حَضَـرَ یعْقُوبَ الْمَوْتُ اِذْ قالَ لِبَنیهِ ما تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِی قالُوا نَعْبُدُ اِلهَکَ وَاِلهَ آبائِکَ اِبْراهِیمَ وَاِسْمعِیلَ وَاِسْحقَ اِلهاً واحِداً»؛(۲۳۸) «یعقوب از فرزندان خود می پرسـد: پس از من چه کسـی را می پرستیـد؟ گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم، اسـماعیل و اسـحاق را که معبود یگانه است.»

می بینید که در این جا هر چند پدر یعقوب، اسحاق است امّا اسماعیل علیه السلام که عموی اوست، قبل از نام پدر حقیقی اش ذکر شده است.

بـاز در جـای دیگر قرآن می فرمایـد: «تَـوَکَّلْ عَلَی الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ الَّـذِی یریـکَ حِینَ تَقُومُ وَتَقَلُّبَـکَ فِی السّاجِـدِینَ»؛(۲۳۹) «(ای پیامبر!) بر آن عزیز مهربان توکّل کن. کسی که تو را آن گاه که بر می خیزی می بیند، و هم گشتن تو را در سجده کنندگان!»

علمای خودتان(۲۴۰) نقل کرده اند که ابن عباس در تفسیر «تقلبک فی الساجدین» می گوید: «می گرداند پیامبرصلی الله علیه وآله را از ریشه هـای اهـل توحیـد؛ پیامبری بعـد پیامبری، تا آن که بیرون آورد او را از صُـلب پـدر او از نکاح، نه از زنا.» پس معلوم است اجداد علی علیه السـلام که اجداد پیامبرصـلی الله علیه وآله هم هستند همه از اصلاب شامخه اند و امکان ندارد که آزر پدر ابراهیم علیه السلام باشد. روایت های

زیادی در این باب است.

شیخ: تا عبدالمطلب قبول، امّا درباره ی ابوطالب چه می گویید که در حالت کفر از دنیا رفت.

واعظ: علاوه بر اجماع اهل بیت علیهم السلام که باید برای شما هم حُجیت داشته باشد، علمای بزرگ خودتان هم تصریح به ایمان ابوطالب دارند.(۲۴۱)

شیخ: در حدیث داریم که: «اِنَّ اَباطالِبٍ فی ضَحْضاحٍ مِنْ نارٍ؛ ابوطالب در آب کمی از آتش است!»

واعظ: عجیب است که قول علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام و جمعی از علمای خودتان را نادیده می گیرید و به روایتی متمسّک می شوید که راوی آن «مُغیره بن شُعبه» است که در مورد او علمای خودتان گفته اند: «در بصره زنا کرد و به جهت دوستی با معاویه این حدیث را جعل کرد.»(۲۴۲) در مقابل، خبر معروفی است که شیعه و سنّی آن را نقل نموده اند که جبرئیل بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد و گفت: «اِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَی النّارِ صُلْباً اَنْزَلَکَ وَبَطْناً حَمَلَکَ وَثَدْیاً اَرْضَعَکَ وَحِجْراً کَفَّلَکَ؛ «خداوند پشتی که تو را اِنزال کرد و شکمی که تو را حمل نمود و پستانی که تو را شیر داد و کسی که تو را کفالت کرد بر آتش حرام نمود.»

ابوطالب قصیده ای لامیه دارد و در ضمن آن می گوید:

کَذَّبْتُم وَبَیتُ اللَّه نَبْرَئُ مُحَمّداً

وَ لَمّا نُطاعِنُ دونَهُ وَنُناضِلُ «قسم به خانه ی خدا، دروغ گفتید که ما از محمّد برائت جستیم، هرگز او را طعنه نزدیم و بر علیه او کاری نکردیم.»(۲۴۳)

یا در قصیده ی میمّیه می گوید:

یرْجُونَ اَنَّ نَسْخِی بِقَتلِ مُحَمَّدٍ

وَلَمْ تَخْتَضِبْ سَمَرَ الْعَوالِی مِنَ الدَّمِ «امیدوارند دین را نسخ کنیم و محمّد را به قتل برسانیم و خود را در دفاع از او خون آلود نکنیم.»

و به اقرار

علمای خودتان(۲۴۴) هنگام مرگ، نزد عباس برادر خود اقرار به کلمه ی «لا اله الاّ اللّه» نمود.

و هنگـام بعثت، وقتی پیامبرصـلی الله علیه وآله نظر او را در مورد افشای بعثت می طلبـد، می گویـد: «اُخْرُجْ... وَاللّه لا یسْـلِقُکَ لِسانٌ اِلا سَلَقْتُهُ السَّنَّ حِدادٍ وَاجْتَذَبْتُهُ سُیوفَ حِدادٍ...؛ «قیام کن! به خدا قسم هیچ کس تو را آزار نمی رساند مگر آن که او را با زبان های تند و تیز دفع می کنیم و با شمشیرهای برّنده از تو دفاع خواهیم نمود.»

شیخ: پس چرا ایمان خود را پنهان کرد و آشکارا اظهار ایمان ننمود؛ مثل حمزه و عباس و برادرانش؟

واعـظ: حمزه، جسـور و قوی بود و همه ی اهـل مکّه از او می ترسـیدند و اظهـار اسـلام او، کمـک بسـیاری برای حفـظ وجود پیامبرصلی الله علیه وآله بود. عباس هم با آن که ایمان آورده بود، مأمور به ماندن در مکه شد تا اخبار مکه را به پیامبرصلی الله علیه وآله برسانـد و در جنگ بدر به ظاهر اسـیر شد و به مسـلمین پیوست؛ امّا جناب ابوطالب اگر ایمان خود را ظاهر می کرد، امر یکسـره می شد و قریش بدون ملاحظه ی مقام او بر بنی هاشم می تاخت، به همین دلیل بعد از مرگ ابوطالب، پیامبرصـلی الله علیه وآله مکلّف به هجرت شد.

شیخ: مردم زمان پیامبرصلی الله علیه وآله، ابوطالب را مؤمن می دانستند یا کافر؟

واعظ: مؤمن.

شیخ: چطور ممکن است امری در زمان پیامبرصـلی الله علیه وآله شایع باشد و بعد از حدود سی سال مُغیره بتواند چنین حدیثی را به قول شما جعل کند؟

واعظ: این امر تازگی نداشت. موارد بسیاری در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله مشهور بود که سال ها بعد با جعل حدیثی، صورت اوّلیه خود

را از دست داده انـد. مثل حکم «مُتعه: ازدواج موقت» که به یک کلمه ی عُمَر که گفت: «دو متعه در زمان پیامبرصـلی الله علیه وآله بود که من آن ها را حرام می نمایم و عمل کنندگان به آن را به کیفر می رسانم.» یا حکم خمس که شیخین آن را ابطال کردند. حال ما سُنّی هستیم که عمل به سنّت رسول صلی الله علیه وآله را ادامه داده ایم یا شما که بر خلاف نَصِّ قرآن و سنّت رسول صلی الله علیه وآله عمل می کنید؟ دیگر چه جای کفر ابوطالب که به راحتی می توان آن را منکر شد.

شیخ: دلیل شما بر حلال بودن مُتعه چیست؟

واعـظ: هر چنـد از بحث دور می شـویم ولی به اختصـار می گویم. قرآن می فرمایـد: «فَمَـا اسْـتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورهُنَّ فَرِيضَةً»؛(۲۴۵) «پس از این که از آن زنان مُتمتّع شُدید مَهر معین را به عنوان مزدشان بپردازید که واجب است.»

شیخ: شاید این آیه مربوط به نکاح باشد نه ازدواج موقّت (متعه).

واعـظ: اوّلاًـ همه ی علمای خودتان(۲۴۶) قائـل بـه این هسـتند که آیه ی فـوق مربـوط به مُتعه است و دربـاره نکـاح، قرآن می فرماید:«فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ... .»(۲۴۷)

اگر این آیه راجع به نکاح باشد، تکرار لازم می آید که خلاف قاعده است.

بخاری در صـحیح به نقل از ابو رجاء غمران بن حصـین می گویـد: «آیه ی مُتعه در کتاب خـدا نازل شـده و ما در زمان رسول خداصـلی الله علیه وآله به آن عمـل می کردیم و آیه ای هم بر حرمت آن نازل نگردیـد و رسول خداصـلی الله علیه وآله هم تا دم مرگ ما را از آن منع ننمود.

مردی به رأی و میل خود هر چه دلش خواست گفت». و بُخاری می گوید: «این

مرد عُمَر بود.» اگر این آیه ی نکاح است پس آیه ی متعه که صحابه در زمان پیامبرصلی الله علیه وآله بدان عمل می کردند کدام است؟

شیخ: آیه ی فوق (۲۴ سوره ی نساء) با آیه ی ۶ سوره مؤمنون که حلال بودن را منحصر در زوجیت و ملک یمین (کنیز) کرده نسخ شده است: «إِلاّ عَلی أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَکَتْ اَیمانُهُمْ فَاِنَّهُمْ غَیرُ مَلُومِینَ.»(۲۴۸)

واعظ: این آیه که مکّی است و آیه ی (۲۴ سوره ی نساء) مدنی. چطور ناسخِ آیه ی بعد از خود شده است؟ اکثر علمای خودتان هم قائل به عدم نسخ شده اند.(۲۴۹)

شیخ: به طور قطع، عُمَر خیر و صلاح امّت را رعایت کرده است و نخواسته این حکم، دست مایه ی شهوت رانی و شیوع فحشا شود.

واعظ: اولاً صلاح امّت را خدا و رسولش بهتر می دانند، در ثانی اگر متعه با شرایطش آموزش داده شود، سبب تقلیل شیوع فحشا خواهد شد؛ علی علیه السلام می فرماید: «لَوْلا اَنَّ عُمَرَ نَهی عَنِ الْمُتْعَهِ ما زَنی اِلاّ شَقِی؛ اگر عُمَر متعه را نهی نمی کرد، دیگر کسی زنا نمی کرد، مگر بدبخت.»

اگر در مورد طهارت اَصلاب امیرالمؤمنین علیه السلام و ایمان ابوطالب اطلاعات بیشتری می خواهید، به متون علمای خودتان مراجعه کنید.(۲۵۰)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام علاوه بر طهارت اَصلاب، مشمول طهارت مولد نیز بوده اند چون تنها کسی است که در کعبه ولادت یافته است. همان طور که علمای خودتان هم بدان اقرار دارند(۲۵۱) و چنانچه نام گذاری علی علیه السلام را که توسط وحی الهی بر ابوطالب انجام یافته بر این فضایل بیفزاییم، دیگر فضایل حضرت علیه السلام به عرش اعلی می رسد.

شیخ: بیان غریبی فرمودید؛ مگر ابوطالب پیامبر بوده که به او وحی شود که اسم بچه را علی بگذار؟ این به طور

قطع از شایعات شیعه بوده است. علی نامی بوده که پدر و مادر از روی میل و اراده ی خود بر آن جناب گذاردند و ربطی به عالم غیب ندارد.

واعظ: وحی و الهام مراتبی دارد و اختصاص به مقام نبوّت ندارد. وحی در لغت یعنی آگاهی پنهان، قرآن می فرماید: «وَ اَوْحی رَبُّکَ اِلَی النَّحْلِ...»(۲۵۲) و «أَوْحَینا إِلی أُمِّ مُوسی ..»؛(۲۵۳) «ما به زنبور عسل... و مادر موسی (نوخابذ) وحی کردیم...» احدی نگفته که جناب ابوطالب پیغمبر بوده، بلکه همان طور که علمای خودتان نیز تصریح کرده اند: به وسیله ی لوحی که در آن دستور نام گذاری طفل تازه به دنیا آمده موجود بوده راهنمایی شده است.(۲۵۴)

این گونه اعتراض های شما به دلیل عدم توجه به مقام ولایت است؛ حال آن که در تمام کتب آسمانی، نام محمدصلی الله علیه وآله و علی علیه السلام ذکر شده است؛ زیرا نام آن دو بزرگوار را پروردگار متعال، هزاران سال قبل از خلقت گذارده و در تمام آسمان ها و ابواب جنّت و عرش خود ثبت کرده است و اختصاص به زمان جناب ابوطالب ندارد.

شیخ: این بیان شما غُلُوّ نیست؟ چطور نام علی را در کنار نام پیامبر که وجودش ما فوق همه است قرار می دهید؟ همین قبیل بیانات آقایان است که سبب گردیده در اذان و اقامه به فتوای فقهاء شما، نام علی را وجوباً بعد از نام پیامبر بیاورند.

واعظ: بنده بی تقصیرم بلکه خود خداوند امر به ثبت نام آن حضرت توأم با نام خود و پیامبرش نموده است.

شیخ: عجیب است، غُلوّ را بالاتر بردید که نام علی را قرین نام خداوند قرار دادید.

واعظ: اکثر علمای خودتان اخبار بسیاری در این باب روایت

کرده اند که به بعضی از آن ها به جهت تبرّک اشاره می کنم: «قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه وآله: مَكْتُوبٌ عَلی ساقِ الْعَرْشِ لا اِلهَ اِلَّا اللّهُ وَحْدَهُ لاشَریکَ لَهُ وَمُحَمَّدٌ عَبْدِی وَرَسُولِی اَیدْتُهُ بِعَلِی بْنِ اَبِی طالِبٍ؛ (۲۵۵) «بر ساق عرش این کلمات نوشته شده که نیست خدایی مگر اللّه که یگانه ی بلاشریک است و محمّدصلی الله علیه وآله بنده و فرستاده ی من است که او را به علی بن ابی طالب تأیید نمودم.»

در جای دیگر رسول اللّه صلی الله علیه وآله می فرماید: «در شب معراج دیدم که بر صخره ی بیت المقدس نوشته که «لا اِلهَ الاّ اللّهُ مُحمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ اَیدْتُهُ بِعَلِی وَزِیرُهُ» وقتی به سِدره المنتهی رسیدم، دیدم ثبت شده «اِنِّی أَنَا اللّهُ لا اِلهَ اِلَّا أَنَا وَحْدِی وَمُحَمَّدٌ صَفْوَتِی مِنْ خَلْقِی اَیدْتُهُ بِعَلِی وَزِیرُهُ وَنَصَرْتُهُ بِهِ.» وقتی به بهشت رسیدم، بر در آن نوشته بود: «لا اِلهَ اِلَّا أَنَا مُحَمَّدٌ حَبِیبِی مِنْ خَلْقِی اَیدْتُهُ بِعَلِی وزِیرُهُ وَنَصَرْتُهُ بِهِ.»(۲۵۶)

امّا درباره ی فتوای وجوب فقهای شیعه درباره ی نام علی علیه السلام در اذان و اقامه، به طور قطع اشتباه فرمودید. بهتر بود به یکی از رساله های عَمَلیه، مراجعه می فرمودید که شهادت بر ولایت حضرت جزءِ اذان نیست و اگر به قصد جُزئیت گفته شود، حرام است ولکن به قصد تبرّک مطلوب است. در این جا متوجه مطلبی شدم اجازه می دهید؟

شیخ: بفرمایید.

واعظ: آیا احتمال هواپرستی و حُبِّ جاه و دنیا طلبی به علی علیه السلام می دهید؟

شیخ: ابداً، مشهور است که دنیا را سه طلاقه کرده و توجهی به لذّت های مادّی نداشته اند.

واعظ: پس بفرمایید چرا با ابوبکر بیعت ننمود؟

شیخ: تمام علمای ما نقل کرده اند که بیعت کرد.

واعظ: در شب های گذشته مفصّلاً به

عرض رسید که به چه نحو بیعت کرد؛ بعد از حداقل شش ماه و آن هم با جبر و اهانت.

شیخ: اگر علی حق بود چرا برای ادای حق قیام نکرد؟

واعظ: وقتی یاوری نباشد قیام معنی ندارد؛ مثل کناره گیری ابراهیم علیه السلام از قومش و فرار حضرت موسی علیه السلام و یا سکوت هارون علیه السلام که گوساله پرستان او را تهدید به قتل نمودند و یا خود حضرت پیامبرصلی الله علیه وآله که سال ها دست به شمشیر نبرد و حتی بعد از استقرار اسلام و نفوذ قدرت نتوانست با بسیاری از بدعت ها مبارزه کند و آن ها را از میان بردارد؛ چنان که علمای خودتان نقل کرده اند که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: اگر این مردم نزدیک به دوران کفر و زمان جاهلیت نبودند و نمی ترسیدم که در قلب خود منکر آن شوند، امر می نمودم خانه ی کعبه را خراب کنند و آنچه را که از آن بیرون برده اند، داخل نمایند و خانه را به زمین متصل می ساختم و مانند زمان ابراهیم دو درب برای آن قرار می دادم یکی به سمت مشرق و دیگری به سمت مغرب و بنیاد آن را به پایه ی بنای ابراهیم می رسانیدم.(۲۵۷)

علی علیه السلام نیز در نهج البلاغه می فرمایند: «به خدا قسم!اگر خوف تفرقه ی مسلمانان نبود که به عقب برگردند و کفر پیشه کنند، خلافت را تغییر می دادم امّا سکوت اختیار کردم»، و در نامه ی مشهور خود به مالک اشتر می نویسد: «دست خود را از بیعت با ابوبکر نگه داشتم تا آن که دیدم گروهی از مردم مُرتَد شدند و می خواستند دین محمّدصلی الله علیه وآله را از بین ببرند، پس ترسیدم اگر به یاری اسلام

نپردازم، رخنه و ویرانی در آن ببینم که مصیبت و انـدوه آن بر من بزرگ تر از فوت شدن ولایت و حکومتم بر شـما باشد... تا آن که جلو نادرستی گرفته شد و دین آرام گرفت.» از همه ی این ها واضح تر خطبه ی معروف «شقشقیه» است و هر کسی که بخواهد می تواند به نهج البلاغه رجوع کند.

شب دهم

نواب عبـدالقیوم خان: یکی از فرزنـدانم (عبـدالعزیز) در دانشـگاه و مدرسه ی اسـلامی تحصـیل می نماید. یکی از اسـتادان در کلاس درس گفته که عُمَر از تمام فقهای معاصر خود برجسته تر بوده است حتی از علی، آیا این مطلب صحیح است؟

واعظ: بعضـی از متعصّبین اهل سـنّت؛ مثل ابن حَزم، ظاهراً مـدّعی این معنا شـده انـد، امّا مورد ایراد علمای خودتان قرار گرفته انـد؛ زیرا این «تعریف بِمالایرضـی صاحِبُهُ» می باشد؛ یعنی خود خلیفه عُمَر هم چنین ادّعایی نکرده است بلکه برعکس، به قول علمای خودتان از جمله ابن ابی الحدید، خلیفه عُمَر اصـرار داشت که «عبداللّٰه بن مسعود» - از فقهای مدینه - همیشه با او باشد تا در مواقع لزوم و پیش آمـدها و سؤال های فقهی که از او می نماینـد، عبـداللّٰه جواب بدهـد، زیرا احاطه ای بر مسائل فقهیه و علمیه نداشت؛ مثل قضیه ی مهر النساء که اکثر علمای خودتان نقل می کنند که روزی خلیفه عُمَر در مقابل اصحاب، خطبه ای خوانـد و اخطـار نمود که هر کس زنی بگیرد و مَهر زنش را از چهارصـد درهم زیادتر نمایـد، او را حَـدّ می زنم و آن زیادتی مهر را از او می گیرم و داخـل در بیت المـال مسـلمین می نمایم. زنی از میان جمعیت صـدا زد: ای عمر! کلام تو را بپـذیریم یا کلام خدا را؟ خداوند می فرماید:«وَ اِنْ اَرَدْتُمُ

اسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَکان زَوجٍ وَاتَیْتُمْ اِحْدیهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَیئاً»؛(۲۵۸) «اگر خواستید زنی را رها کرده و زنی دیگر به جای او اختیار کنید و مال بسیاری بر او مهر کرده اید البته نباید چیزی از مهر او باز گیرید.»

عُمَر گفت: «کُلُّکُمْ اَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ حَتّی الْمُخَدَّراتِ فِی الْحِجالِ!؛(۲۵۹) «تمام شما از عُمَر فقیه ترید حتی زنان چادر پوش در حجله ها.»

در جایی که عُمَر همه را از خود فقیه تر می داند حتی زنان در حجله ها را دیگر چه جای مقایسه ی او با علی علیه السلام که باب علم نبی صلی الله علیه وآله است و در شب های گذشته مفصّلاً درباره ی آن صحبت کردیم. این هم یکی از فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام است و اگر انصاف دهید باید بپذیرید که شخص اَعْلم برای حکومت شایسته تر است. قرآن می فرماید: «اَفَمَنْ یهْدِی اِلَی الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ یتَّبَعَ اَمَّنْ لایهِدِّی اِلاّ اَنْ یهْدی فَما لَکُمْ کَیفَ تَحْکُمُونَ»؛(۲۶۰) «آیا آن کس که به حق هدایت می کند، سزاوارتر به پیروی است یا آن کسی که هدایت نمی کند؟ مگر خود هدایت شود، پس شما چگونه حکم می کنید؟»

شیخ: البته ما منکر مقام علمی علی نیستیم امّا او توانایی خلافت نداشت؛ زیرا بعد از بیست و پنج سال، در آن پنج سال که به خلافت رسید به واسطه ی عدم سیاست، آن همه خون ریزی ها و انقلاب ها برپا شد.

واعظ: اگر منظورتان از سیاست، دروغ است، تصدیق می کنم که علی علیه السلام این چنین سیاستی نداشته است. سیاست حقیقی آن است که با عدل و انصاف همراه باشد و هر چیزی در محل خود قرار گیرد، که علی علیه السلام نمونه ی اعلای این نوع از سیاست و عدالت بوده است؛ همان طور

که وقتی به خلافت ظاهری رسید، فوری تمام حُکّام و مأمورین را که روی کار بودند، عزل کرد. ابن عباس گفت: خوب است قدری ابلاغ این حکم ها را به تأخیر بیندازید تا همه ی آن ها تسلیم خلافت شما شوند و آن گاه حکم عزل آن ها را به تدریج ابلاغ فرمایید. حضرت فرمودند: «از جهت حفظ سیاست ظاهری صلاح بینی نمودید ولی هیچ می دانید در این مدّتی که من برای حفظ سیاست، حاکمان ظالم را بر مسند خود باقی بگذارم ولو موقّت و ظاهری باشد، نزد خدا مسؤولم؟» همین هم سبب طغیان معاویه، طلحه و زبیر و عایشه و دیگران شد. علاوه بر این، مردم در مدّت ۲۵ سال با کینه و عداوت علی علیه السلام تربیت شده بودند و مشکل بود یک دفعه زیر بار ولایت او بروند. روزِ اوّلِ خلافتِ ایشان، یکی از بزرگ زادگانِ آن زمان وارد مسجد شد و حضرت را بر منبر دید؛ با صدای بلند گفت: کور شود آن چشمی که به جای خلیفه عمر، علی را روی منبر ببیند!

علمای خودتان هم نقل کرده اند که پیامبرصلی الله علیه وآله امر به این جنگ ها فرموده بودند.(۲۶۱) جنگ های آن حضرت در آینده بین صحابه ی رسول اللّه صلی الله علیه وآله نیز مشهور بوده است چنان که در متون خودتان نقل شده(۲۶۲) که «مخنف بن سلیم» به «ابوایوب انصاری» می گوید: «ای ابوایوب! کار تو عجیب است. تو کسی هستی که در رکاب رسول خداصلی الله علیه وآله با مشرکین جنگیدی، حالا در رکاب علی آماده جنگ با مسلمین شده ای؟» ابوایوب گفت: «اِنَّ رَسُولَ اللَّهِ اَمَرَنِی بِقِتالِ ثَلاثَهٍ: اَلنّاکثِینَ وَالْقاسِطِینَ وَالمارِقِینَ؛ رسول اللّه صلی الله علیه وآله مرا

امر به جنگ با سه گروه؛ پیمان شکنان، معاویه و همراهانش و خوارج فرمود.»

باز علمای خودتان نقل می کنند که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «من برای تنزیل قرآن جنگیدم و علی برای تأویل آن خواهد جنگید.»(۲۶۳) (نقل به مضمون)، پس جنگ های علی علیه السلام در واقع مانند جنگ های پیامبرصلی الله علیه وآله برای قرآن بوده و جنگ با مسلمین محسوب نمی شود بلکه جنگ با مشرکان و مخالفان قرآن بوده است که منافقانه ابراز اسلام و وفاداری به قرآن می نمودند. شما اگر رفتار حکومتی و احکام آن حضرت را به حُکّام شهرها بنگرید، تصدیق می نمایید که بعد از نبی صلی الله علیه وآله سیاست مدارِ عادلِ نوع پروری چون علی علیه السلام نیامده و نخواهد آمد؛ زیرا داناتر به کتاب خدا و تفسیر آن و عالِم به غیب و شهود است.

شیخ: معنی این جمله را نفهمیدم که علی را عالم به غیب و شهود خواندید. معنی غیب و شهود را واضح تر بفرمایید.

واعظ: واضح است؛ یعنی احاطه به باطن امور و آگاهی بر اسرار پوشیده ی خلایق داشته است.

شیخ: به قول خودتان این «تعریف بِما لایرْضی صاحِبُهُ» می باشد؛ زیرا که علم غیب مخصوص ذات «خداوند» می باشد.

خداوند می فرماید: «وَعِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیبِ لایعْلَمُها إِلّا هُوَ...»؛(۲۶۴) «کلیدهای غیب نزد اوست و کسی غیر او آن را نمی داند...»

و درجای دیگر می فرماید: «قُلْ لا أَمْلِکَ لِنَفْسِی نَفْعاً وَلا ضَرّاً اِلّا ما شاءَ اللَّهُ وَلَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ الْغَیبَ لَاسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیرِ وَما مَسَّنِی السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلاّ نَذِیرٌ وَبَشِیرٌ لِقَوْمٍ یؤْمِنُونَ»؛(۲۶۵) «ای رسول! بگو که من مالک نفع و ضرر خود نیستم مگر آنچه خدا برای من خواسته است و اگر من از غیب اطلاع داشتم،

بر خیر و نفع خود می افزودم و هیچ گاه زیان نمی دیدم. من تنها ترساننده و بشارت دهنده ای برای مؤمنین هستم.»

و فرموده: «وَلا ـ اَقُولُ لَکُمْ عِنْدِی خَزآئنُ اللَّهِ وَلا أَعْلَمُ الْغَیبَ»؛(۲۶۶) «نمی گویم که خزائن خدا نزد من است و غیب هم نمی دانم.»

«وَقُلْ لا ـ یعْلَمُ مَنْ فِی السَّمواتِ وَالْاَرْضِ الْغَیبَ إِلّا اللَّهَ وَما یشْعُرُونَ أَیانَ یبْعَثُونَ»؛(۲۶۷) «بگو کسی در آسمان ها و زمین غیب نمی داند مگر خدا و هیچ نمی دانند که چه زمانی زنده و بر انگیخته خواهند شد.»

و «ما کانَ اللَّهُ لِیطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیبِ»؛(۲۶۸) «و خدا شما را بر غیب مطلع نمی کند.»

واعظ: نه تنها علم غیب بلکه مُطلقِ علم، مُتعلّقِ به خداست، امّا آن را به بندگان خود آموزش می دهد.

خداوند می فرماید: «وَعَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنّا عِلْماً»؛(۲۶۹) «او را علم لَدُنّی آموختیم.»

شیخ: امّا مشیت خدا بر امر غیر طبیعی؛ یعنی تعلیم علم غیب به مخلوق تعلّق نمی گیرد!

واعظ: خداوند می فرماید: «عالِمُ الْغَیبِ فَلا یظْهِرُ عَلی غَیبِهِ اَحَداً اِلّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّه یسْلُکُ مِنْ بَینِ یدَیهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً لِیعْلَمَ أَنْ قَدْ اَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَاَحاطَ بِما لَدَیهِمْ وَاَحْصی کُلَّ شَیءٍ عَدَداً»؛(۲۷۰) «خدا عالم به غیب است و اَحدی را بر آن آگاه نمی کند مگر آن کسی که از رسولان و مورد رضایت است که برای محافظت او فرشتگانی از مقابل و پشت می فرستد تا آن زمان بداند که آن رسولان، پیام های پروردگار خود را به خَلق رسانیدند و خدا به آنچه نزد آنان است، احاطه ی کامل دارد و به عدد هر چیز در عالَم آگاه است.»

«آیه ی ۱۷۹ آل عمران» را هم که ناقص خواندید، می فرماید: «وَما کانَ اللَّهُ لِیطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیبِ وَلکِّنَ اللَّهَ یجْتَبِی مِنْ رُسُلِهِ مَنْ یشآءُ

فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكَمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ»؛ «خداوند شما را از غیب آگاه نسازد ولی برای این مقام از پیامبران خود هر که را مشیت او تعلّق گرفت، برگزیند، پس شما به خدا و پیامبرش روی آورید که هرگاه ایمان آرید و پرهیزکار شوید اجر عظیم خواهید یافت.»

و در جای دیگر می فرماید: «تِلْكَ مِنْ أَنْبآءِ الْغَیبِ نُوحِیها إِلَیكَ ما كُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَلا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هذا»؛(۲۷۱) «این از اخبار غیب است که پیش از آن که ما به تو وحی کنیم، تو و قومت هیچ از آن آگاه نبودید.»

مگر عیسی از غیب خبر نمی داد که مردم چه چیز در خانه ها می خورند و ذخیره می کنند؟(۲۷۲)

شیخ: همین سخنان شما است که سبب پیدایش گروهی بازیگر و حُقّه باز به عنوان رَمّال، جَفّار،کف بین، کت بین، طالع بین، سرکتاب باز کن و امثال این ها در جامعه شده است ومردم را بدبخت می کند.

واعظ: عقاید حق، باعث بدبختی نمی شود؛ بلکه جهل است که مردم را به درِ هر خانه ای می کشاند. این ها به طور قطع دروغ گو هستند. تنها انبیاءِ و اوصیاء طاهرینِ آنان هستند که باب علم اند و می توانند ادّعای غیب داشته باشند.

نواب: کتاب جَفْر و جامعه چیست؟ علمای ما آن را تصدیق کرده اند.

واعظ: سال دهم هجرت بعد از مراجعت از حجه الوداع جبرئیل آمد و به پیامبرصلی الله علیه وآله خبر رحلت شان را داد و عرض کرد: علی علیه السلام را بردار و به بالای کوه اُحُد برو، پشت به قبله بنشین و حیوانات صحرا را صدا کن، تو را اجابت می نمایند. در میان آن ها «بز» سرخ رنگ بزرگی است که اندکی شاخ او بالا آمده است. به علی علیه السلام امر

کن او را ذبح نمایـد و پوست او را از طرف گردن بکنـد و وارونه کنـد. خواهی دیـد که پوست دباغی شده است. جبرئیل می آیـد و دوات و قلم می آورد که از جنس زمین نیست، هر چه جبرئیـل می گویـد، تـو به علی علیه السـلام بگـو تـا بنویسـد. آن پوست هرگز مندرس و کهنه نخواهد شد و هرگاه بگشایید، تازه خواهد بود. پیامبرصـلی الله علیه وآله چنین کرد و آن جلده و جفره را به علی علیه السـلام داد که جزء اسـباب وراثت و امامت است.(۲۷۳) چنان که امام رضاعلیه السـلام پشت عهد نامه ی مأمون می نویسـند: «جفر و جامعه بر خلاف این دلالت دارنـد؛ من بعد از مأمون زنده نخواهم ماند تا ولیعهد او باشم.» علاوه بر این به نقل علمای خودتان(۲۷۴) کتاب مُهر شده ی دیگری است که جبرئیل برای پیامبرصـلی الله علیه وآله می آورد که آن را به علی علیه السـلام می سـپارد؛ از جمله فقرات آن کتـاب، پیمان علی علیه السـلام با خـدا است که بر پایمال شـدن حقّ خود و تمـام مصـائبی که بایـد متحمّـل شود، صبر کنـد. به همین دلیل بنا به قول علمای خودتان(۲۷۵) احـدی غیر از علی علیه السـلام نگفت: «سَلونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی؛ «قبل از مرگم هرچه می خواهید از من بپرسید.»

تجربه نیز مؤید این مطالب است؛ چنان که شواهد بسـیاری از سخنان علی علیه السلام وجود دارد که از حوادث آینده خبر داده و تاریـخ شاهـد آن بوده است. برای نمونه به چنـد مورد آن اشاره می کنم: روزی «اَنس نخعی» از علی علیه السـلام می پرسـد: چند تار مو در ریش من است؟ علی علیه السلام فرمود: در پای هر مویی از سر تو فرشته ای است که تو را

لعنت می کند و شیطانی است که تو را اغوا می کند و در خانه، گوساله ای (فرزندی) داری که پسر پیامبرصلی الله علیه وآله را می کشد و منظور او «سنان بن انس» بود که از قاتلین امام حسین علیه السلام در کربلا شد.(۲۷۶)

دیگر آن که روزی در مسجد کوفه خبر مرگ «خالد بن عویطه» را به آن حضرت می دهند، می فرماید: نمرده و نخواهد مُرد تا سردار لشکر ضلالت و گمراهی گردد و علمدار او حبیب بن عمّار خواهد بود.

جوانی در میان جمع می گوید: من حبیب بن عمّار و از دوستان شما هستم. حضرت می فرمایند: دروغ نگفتم و نخواهم گفت. از این در مسجد (باب الفیل) وارد می شوید و پارچه ی پرچم به در مسجد گیر کرده و پاره خواهد شد.» این ماجرا سال ها بعد در دوره ی یزید در قالب یک گروه اعزامی به کربلا تحقق پیدا می کند.(۲۷۷) و نیز در نهج البلاغه خبر خروج صاحب زنج و غلبه ی مغول ها در قرن هفتم و حالت های خلفا همه آمده که یک به یک متحقق شده اند. خبر قتل میثم به دست عبیداللّه، جویریه و رشید هجری به دست زیاد، قتل «عُمَر بن حمق» به دست یاران معاویه، خبر شهادت حسین علیه السلام و قاتلین او و خبر شهادت خود به وسیله ی ابن ملجم که علمای خودتان نقل کرده اند.(۲۷۸)

اتفاقاً در کشتی در مسیر بصره - کراچی با دانشمندی فرانسوی به نام «مُسیو ژوئن» آشنا شدیم، در ضمن بحث های خود به اخباری از اهل بیت علیهم السلام اشاره کردم که ما را از حیوانات بسیار ریزی که با چشم دیده نمی شوند، پرهیز داده اند و این که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «هذِهِ النُّجُومُ الَّتِی فِی السَّماءِ مَدائِنُ مِثْلُ الْمَدائِنِ الَّتِی

فِی الاَرْضِ؛ «این ستاره ها در آسمان، شهرهایی هستند مثل شهرهایی که در زمین اند.»

مسیو ژوئن بسیار تعجب کرد که آن زمان چگونه بدون میکروسکوپ و تلسکوپ از این امور اطّلاع داشتند؟ از من نشان منابع این روایات را گرفتند و گفتند: من در بازگشت به این متون مراجعه می کنم، اگر صحّت داشته باشد مسلمان خواهم شد.

شیخ: بیانات شما در فضایل علی مورد اتفاق است، امّا چه عیب دارد ما با هم در صلح و صفا باشیم و آنچه را تاریخ نشان داده بپذیریم و با حفظ برتری علمی و عملی علی، با هم تشریک مساعی کنیم. همان طور که مذاهب اربعه ی اهل سنّت با هم سازگارند.

واعظ: این که برتری علی علیه السلام را نادیده گرفته، دیگری را برگزینیم، خلاف عقل است. تحقق تاریخی ماجرا هم که نمی تواند مستند عقیدتی باشد. امر پیامبرصلی الله علیه وآله را چه کنیم که ما را به امامت علی علیه السلام امر فرموده است؟ سازگاری هم تا وقتی که بدون دلیل، شیعه را به کفر و شرک متّهم می کنید، امکان ندارد چون بین مؤمن و مشرک هرگز جمع نخواهد شد. امّا در مورد اتّحاد اجتماعی، ما صمیمانه پیش قدم هستیم به شرطی که در ابراز حقایق و عقاید مذهبی استدلالاً آزاد باشیم و مزاحمتی برای هم فراهم نکنیم و همان طور که پیروان مذاهب اهل سنّت(۲۷۹) آزادی در عمل دارند، جعفری ها(۲۸۰) هم آزاد باشند؛ ولی وقتی با وجود این همه اختلاف بین مذاهب چهارگانه که گاهی موجب کافر شدن و فاسق شدن یکدیگر نیز می شوند، به یکدیگر آزادی در عمل می دهند امّا شیعیان بیچاره را محکوم به مرگ می کنند، چگونه امید اتحاد و

همکاری می رود؟ ببینید برای سجده کردن بر تربت، چه انقلابی بر پا می کنید، خاک و تربت را در نظر عوام، بُت معرفی می کنید و شیعیان مُوحِّد را بت پرست می نامید. در حالی که فقه شما انباشته از فتواهای خلاف نصِّ صریح قرآن است.

شیخ: اگر هست نمونه ای ذکر بفرمایید.

واعظ: مثل طهارت با آب نبیذ (خرما یا انگور) در صورت نبودن آب، در حالی که قرآن می فرماید:

«اگر آب نبود با خاک تیمم کنید.»(۲۸۱)

حافظ: درست است .البته من شافعی هستم این قول ابوحنیفه است و اساسی ندارد.

شیخ: اخباری هست که صراحتاً عمل رسول خداصلی الله علیه وآله را به این حکم می رساند. از جمله خبری است که «زید، مولی عَمرو بن حُریث» از «عبداللَّه بن مسعود» نقل می کند که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله در لیلهُ الجن، در نبودِ آب با آب نبیذ وضو گرفت. و دیگر، خبری که «عباس بن ولید بن صبیح الحلال دمشقی» از «مروان بن محمد طاهری دمشقی» از «عبداللَّه بن لهیعه» از «قیس بن حجاج» از «خنثی صنعانی» از «عبداللَّه بن عباس» از «عبداللَّه بن مسعود» به همین مضمون نقل می کند.

واعظ: اوّلاً علمای خودتان راویان حدیث را تضعیف کرده اند.(۲۸۲) ثانیاً در لیلهُ الجن اَحَدی با آن حضرت نبوده، چنان که علمای خودتان نقل می کنند.(۲۸۳) ثالثاً لیلهُ الجن در مکّه قبل از هجرت بوده و آیه ی تیمم در مدینه نازل شده، پس این حکم در صورت وجود، به طور قطع نسخ شده است.

از جمله فتواهای مخالف نَصِّ قرآن، شستن پا در وضو به جای مسح است. چنان که قرآن می فرماید: «وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَاَرْجُلَكُمْ اِلَی الْكَعْبَینِ...»؛(۲۸۴)

«سر و پاها را تا کعبین(برجستگی پا)(۲۸۵) مسح کنید.»

اگر قرار بر شستن

بـود، مثـل اوّل آیه در مـورد دست و صورت می فرمود: «فاغسـلوا» یعنی بشوییـد، و عجیب تر از همه ی این هـا، فتوای به جواز مسـح بر چکمه و جوراب به جـای شسـتن پا است! باز هم عجیب تر از همه جواز مسـح بر عمامه است. از این نوع فتواها بسـیار است امّا در هیچ کدام از آن ها پیروان اهل سـنّت را مشـرک و رافضـی نمی دانید، با این که مخالف نصِّ صریح قرآن فتوا می دهنـد. فتوای سـجده به خاک پاک را بت پرستی می دانیـد، امّا فتوای به سـجده بر مدفوع خشک را نادیده می گیرید. فرش را جزء زمین می دانید امّا خاک را نه!

شیخ: ما می بینیم که تمام شیعیان از خاک کربلا لوحی به صورت مهر ساخته و بر آن سجده می کنند.

واعظ: فقه شـیعه، سـجده را بر زمین و یا آنچه از زمین روییـده می شود که خوردنی و پوشـیدنی نباشـد، جایز می دانـد و چون غالباً در منـازل و خانه ها نماز ادا می شود و همه ی اطاق ها مفروش به قالی و نمـد است و امکان بر چیـدن آن ها نیست و در صورت بر چیدن، زمین ها از گچ،(۲۸۶)، کاشی، و موزائیک است و سجده بر آن ها جایز نیست، لذا قطعاتی از خاک پاک را هنگام لزوم با خود دارند؛ به خصوص از خاک کربلا که بنا به روایات رسیده از اهل بیت علیهم السلام موجب زیادتی ثواب و فضیلت می گردد.

شیخ: از کجا معلوم خاک کربلا دارای ویژگی خاصّی باشد؟

واعـظ: بنـا به نقـل علمای خودتان(۲۸۷) خـاک کربلاـ از زمـان رسـول اللّه صـلی الله علیـه وآلـه مـورد تـوجّه بـوده است. از اُمُ المؤمنین، اُمُ سَـلَمه، عایشه، ام الفضل، ابن عباس، انس بن مالک و دیگران نقل شده که راوی می گوید: حسـین علیه السلام را در

دامن جدّش دیدم. خاک سرخی در دست آن حضرت بود که آن را می بوسید و می گریست. پرسیدم: این خاک چیست؟ فرمود: «جبرئیل مرا خبر داده که این حسینم را در زمین عراق می کشند و این خاک را از آن زمین برایم آورده، لذا من بر مصایب وارده بر حسینم گریه می کنم.» آن گاه آن تربت را به امِ سلمه داد و فرمود: چون دیدی این خاک مبدل به خون شد، بدان که حسینم کشته گردیده. لذا امِ سلمه آن خاک را در شیشه ای نگاه داری می نمود تا روز عاشورای سال ۶۱ هجری دید آن خاک، به رنگ خون گردید. دانست که حسین علیه السلام کشته شده است.

تا زمان امام صادق علیه السلام شیعیان واهل بیت علیهم السلام مقداری از خاک کربلا را با خود در کیسه ای داشتند و بر آن سجده می کردند امّا امام صادق علیه السلام برای پخش نشدن خاک، آن را با آب مخلوط کرده و به صورت اَلْواح و قطعاتی که امروزه مُهر نامیده می شود، جهت تبرّک با خود نگاه می داشتند. آیا این عمل ساده این قدر باید تعّجب شما را برانگیزاند؟ در حالی که ما آن را از اهل بیت علیهم السلام که به قول علمای خودتان عدیل (هم وزن) قرآنند آموخته ایم، امّا فتوا به ازدواج با پسران در سفر و یا جماع با محارم خود را (در صورت پوشاندن آلت با پارچه) که بر هیچ چیزی مستند نیست، جایز و عادّی می دانید.

نواب: قبله صاحب، ده شب است که از شما استفاده کرده ایم و دلایل طرفین را شنیده ایم من و چند نفر دیگر مُسْتَبْصر (روشن به نور ایمان) شده ایم و بر ما ثابت شد که طریق شیعه ی امامیه اثنی عشری مذهب

حق است. بسیاری از مردم ساده ی بی غرض در این شهر با خواندن روزنامه ها و مجله ها، راه حقّ را یافته اند. منتها عدّه ای توانایی به اظهار عقیده ندارند و نزد ما محرمانه شیعه شده اند، ولی ما از کسی باك نداریم. اجازه دهید نام ما هم در دفتر شیعیان مولای عالمیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ائمّه هدی علیهم السلام ثبت و ضبط گردد و به جامعه ی شیعه اعلام فرمایید که ما را به برادری خود بپذیرند.

آقایانی که افتخار تشرّف به تشیع دارند، عبارتند از: حقیر، عبدالقیوم سید احمد علیشاه، غلام امامین، غلام حیدرخان، عبدالاحد خان و عبدالصمد خان.

بعد از تشرّف به تشیع و مصافحه، معانقه، تبریک، پخش شربت و شیرینی...)

حافظ: صاحب! ما از دیدار شما بهره ی کافی بردیم و آن را تا آخر عُمَر فراموش نمی کنیم؛ زیرا کشف حقایق بسیاری نمودید. به طور قطع من آن آدم شب اوّل نیستم. امید دارم به طریقه ی ولایت عترت و اهل بیت رسالت علیهم السلام از این عالم بروم و در مقابل رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله رو سفید باشم، ما به قصد دو روز آمدیم و الان ده روز است توقف کرده ایم، فردا با ریل (قطار) حرکت می کنیم از شما دعوت می کنیم به محل ما تشریف فرما شوید.

واعظ: بنده نیز به آقایان انس و علاقه پیدا کردم و اکنون که می شنوم خیال حرکت دارید، تأثیر عجیبی در خود حس می کنم. یکی از عرفای شامخ می گوید: من با انس و وصال مخالفم؛ زیرا بعد وصال، فراق می آید. در دیوان منسوب به مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود:

يقُولُونَ اَنَّ الْمَوْتَ صَعْبٌ عَلَى الْفَتى مُفارِقَةُ الْاَحْبابِ وَاللّٰهِ اَصْعَبُ «می گویند مرگ بر جوانمرد سخت است در

حالی که به خدا قسم جدایی از دوستان سخت تر است.»

هر چند در این ده شب، بسیار سخن گفتیم امّا خود عبادتی از عبادات را انجام دادیم. چنانچه از طرف بنده اسائه ی ادب یا اطاله ی کلامی شد، عفو بفرمایید. فردا نیز مجلس جشنی در امام باره ی (حسینیه) رسالدار برای میلاد حسین بن علی علیهما السلام برپاست، از شما و جمیع برادران اهل تسنن صمیمانه دعوت می نمایم برای خرسندی پیامبرصلی الله علیه وآله تشریف فرما شوید تا با شرکت دو فرقه ی برادران ایمانی و اسلامی در این جشن، چنان اتّحادیه ی اسلامی تشکیل دهیم که دشمنان اسلام را حیرت و عبرت فرا گیرد.

والسلام - جمادی الثانی ۱۳۷۴ (ه.ق)

العبدالفانی محمد موسوی (سلطان الواعظین)

فهرست منشورات مسجد مقدّس جمکران

۱ قرآن کریم / چهار رنگ - گلاسه رحلی خط نیریزی / الهی قمشه ای ۲ قرآن کریم / (وزیری، جیبی، نیم جیبی) خط نیریزی / الهی قمشه ای ۳ قرآن کریم / نیم جیبی (کیفی) خط عثمان طه / الهی قمشه ای ۴ قرآن کریم / وزیری (ترجمه زیر، ترجمه مقابل) خط عثمان طه / الهی قمشه ای ۵ قرآن کریم / وزیری (بدون ترجمه) خط عثمان طه ۶ صحیفه سجادیه ویرایش حسین وزیری/الهی قمشه ای ۷ کلیات مفاتیح الجنان / عربی انتشارات مسجد مقدّس جمکران ۸ کلیات مفاتیح الجنان / (وزیری، جیبی، نیم جیبی) خط افشاری / الهی قمشه ای ۹ منتخب مفاتیح الجنان / (جیبی، نیم جیبی) خط افشاری / الهی قمشه ای ۱۰ منتخب مفاتیح الجنان / جیبی، نیم جیبی) خط خاتمی / الهی قمشه ای ۱۱ ارتباط با خدا واحد تحقیقات ۱۲ آشنایی با چهارده معصوم (۱و۲)/شعر و رنگ آمیزی سید حمید رضا موسوی ۱۳ آئینه اسرار حسین کریمی قمی ۱۴ آخرین پناه محمود ترحمی ۱۵

آخرین خورشید پیدا واحد تحقیقات ۱۶ آقا شیخ مرتضی زاهد محمد حسن سیف اللهی ۱۷ آیین انتظار (مختصر مکیال المکارم) واحد پژوهش ۱۸ از زلال ولایت واحد تحقیقات ۱۹ اسلام شناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۲۰ امامت، غیبت، ظهور واحد پژوهش ۲۱ امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام علم الهدی / واحد تحقیقات ۲۲ امام رضاعلیه السلام در رزمگاه ادیان سهراب علوی ۲۳ امام شناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۲۴ انتظار بهار و باران واحد تحقیقات ۲۵ انتظار و انسان معاصر عزیز اللّه حیدری ۲۶ اهّمیت اذان و اقامه محمد محمدی اشتهاردی ۲۷ با اولین امام در آخرین پیام حسین ایرانی ۲۸ بامداد بشریت محمد جواد مروّجی طبسی ۲۹ بهتر از بهار / کودک شمسی (فاطمه) وفائی ۳۰ پرچمدار نینوا محمد محمدی اشتهاردی ۳۱ پرچم هدایت محمد رضا اکبری ۳۲ تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام / دو جلد شیخ عباس صفایی حائری ۳۳ تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله / دو جلد شیخ عباس صفایی حائری ۳۴ تاریخچه مسجد مقدس جمکران / (فارسی، عربی، اردو، انگلیسی) واحد تحقیقات ۳۵ تاریخ سید الشهداءعلیه السلام شیخ عباس صفایی حائری ۳۶ تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام سید جعفر میرعظیمی ۳۷ جلوه های پنهانی امام عصرعلیه السلام حسین علی پور

۳۸ چهارده گفتار ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام حسین گنجی ۳۹ چهل حدیث /امام مهدی علیه السلام در کلام امام علی علیه السلام سید صادق سیدنژاد

۴۰ حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت محمد محمدی اشتهاردی ۴۱ حکمت های جاوید محمد حسین فهیم نیا

۴۲ ختم سوره های یس و واقعه واحد پژوهش ۴۳ خزائن الاشعار (مجموعه اشعار) عباس حسینی جوهری ۴۴ خورشید غایب (مختصر

نجم الثاقب) رضا استادی ۴۵ خوشه های طلایی (مجموعه اشعار) محمد علی مجاهدی (پروانه)

۴۶ دار السلام شیخ محمود عراقی میثمی ۴۷ داستان هایی از امام زمان علیه السلام حسن ارشاد

۴۸ داغ شقایق (مجموعه اشعار) علی مهدوی ۴۹ در جستجوی نور صافی، سبحانی، کورانی ۵۰ در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم) شیخ عباس قمی / کمره ای ۵۱ دلشده در حسرت دیدار دوست زهرا قزلقاشی ۵۲ دین و آزادی محمّد حسین فهیم نیا

۵۳ رجعت احمد علی طاهری ورسی ۵۴ رسول ترک محمد حسن سیف اللهی ۵۵ روزنه هایی از عالم غیب سید محسن خرّازی ۵۶ زیارت ناحیه مقدّسه واحد تحقیقات ۵۷ سحاب رحمت عباس اسماعیلی یزدی ۵۸ سرود سرخ انار الهه بهشتی ۵۹ سقّا خود تشنه دیدار طهورا حیدری ۶۰ سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۶۱ سیاحت غرب آقا نجفی قوچانی ۶۲ سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی دکتر عبد اللهی ۶۳ سیمای مهدی موعودعلیه السلام در آئینه شعر فارسی محمد علی مجاهدی (پروانه)

۶۴ شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه الشموس الطالعه) محمّد حسین نائیجی ۶۵ شمس وراء السحاب/ عربی السید جمال محمّد صالح ۶۶ ظهور حضرت مهدی علیه السلام سید اسد اللّه هاشمی شهیدی ۶۷ عاشورا تجلّی دوستی و دشمنی سید خلیل حسینی ۶۸ عریضه نویسی سید صادق سیدنژاد

۶۹ عطر سیب حامد حجّتی ۷۰ عقد الدرر فی أخبار المنتظرعلیه السلام / عربی المقدس الشافعی ۷۱ علی علیه السلام مروارید ولایت واحد تحقیقات ۷۲ علی علیه السلام و پایان تاریخ سید مجید فلسفیان ۷۳ غدیر شناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۷۴ غدیر خم (روسی، آذری لاتین) علی اصغر رضوانی ۷۵ فتنه وهابیت علی اصغر رضوانی ۷۶ فدک ذوالفقار

فاطمه علیها السلام سید محمد واحدی ۷۷ فروغ تابان ولایت علی اصغر رضوانی ۷۸ فرهنگ اخلاق عباس اسماعیلی یزدی ۷۹ فرهنگ تربیت عباس اسماعیلی یزدی ۸۰ فرهنگ درمان طبیعی بیماری ها(پخش) حسن صدری ۸۱ فوز اکبر محمد باقر فقیه ایمانی ۸۲ کرامات المهدی علیه السلام واحد تحقیقات ۸۳ کرامت های حضرت مهدی علیه السلام واحد تحقیقات ۸۴ کمال الدین وتمام النعمه (دو جلد) شیخ صدوق رحمه الله / منصور پهلوان ۸۵ کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار) حسن بیاتانی ۸۶ گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار) علی اصغر یونسیان (ملتجی)

۸۷ گفتمان مهدویت آیت اللّٰه صافی گلپایگانی ۸۸ گنجینه نور و برکت، ختم صلوات مرحوم حسینی اردکانی ۸۹ مشکاه الانوار علّامه مجلسی رحمه الله ۹۰ مفرد مذکر غائب علی مؤذنی ۹۱ مکیال المکارم (دو جلد) موسوی اصفهانی/ حائری قزوینی ۹۲ منازل الآخره، زندگی پس از مرگ شیخ عباس قمی رحمه الله ۹۳ منجی موعود از منظر نهج البلاغه حسین ایرانی ۹۴ منشور نینوا مجید حیدری فر

۹۵ موعودشناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۹۶ مهدی علیه السلام تجسّم امید و نجات عزیز اللّٰه حیدری ۹۷ مهدی منتظرعلیه السلام در اندیشه اسلامی العمیدی / محبوب القلوب ۹۸ مهدی موعودعلیه السلام، ترجمه جلد ۱۳ بحار - دو جلد علّامه مجلسی رحمه الله / ارومیه ای ۹۹ مهر بیکران محمد حسن شاه آبادی ۱۰۰ مهربان تر از مادر / نوجوان حسن محمودی ۱۰۱ میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس) سید مهدی حائری قزوینی ۱۰۲ ناپیدا ولی با ما / (فارسی ،ترکی استانبولی، انگلیسی، بنگالا) واحد تحقیقات ۱۰۳ نجم الثاقب میرزا حسین نوری رحمه الله ۱۰۴ نجم الثاقب(دوجلدی) میرزا حسین نوری رحمه الله ۱۰۵ نشانه های ظهور او محمد خادمی شیرازی ۱۰۶ نشانه های یار و چکامه انتظار

مهدی علیزاده ۱۰۷ ندای ولایت بنیاد غدیر

۱۰۸ نماز شب واحد پژوهش مسجد مقدّس جمکران ۱۰۹ نهج البلاغه/(وزیری، جیبی) سید رضی رحمه الله / محمد دشتی ۱۱۰ نهج الکرامه گفته ها و نوشته های امام حسین علیه السلام محمّد رضا اکبری ۱۱۱ و آن که دیرتر آمد الهه بهشتی ۱۱۲ واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۱۱۳ وظایف منتظران واحد تحقیقات ۱۱۴ ویژگی های حضرت زینب علیها السلام سید نور الدین جزائری ۱۱۵ هدیه احمدیه / (جیبی، نیم جیبی) میرزا احمد آشتیانی رحمه الله ۱۱۶ همراه با مهدی منتظر مهدی فتلاوی/بیژن کرمی ۱۱۷ یاد مهدی علیه السلام محمد خادمی شیرازی ۱۱۸ یار غائب از نظر (مجموعه اشعار) محمد حجّتی ۱۱۹ ینابیع الحکمه / عربی - پنج جلد عباس اسماعیلی یزدی جهت تهیه و خرید کتاب های فوق، می توانید با نشانی:

قم - صندوق پستی ۶۱۷ ، انتشارات مسجد مقدّس جمکران مکاتبه و یا با شماره تلفن های ۷۲۵۳۷۰۰ ، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱ تماس حاصل نمایید تا بدون هزینه پستی برای شما ارسال گردد.

سایر نمایندگی های فروش:

تهران: ۶۶۹۳۹۰۸۳ ، ۶۶۹۲۸۶۸۷ - ۰۲۱

یزد: ۶۲۴۶۴۸۹، ۲-۶۲۸۰۶۷۱ - ۰۳۵۱

فریدون کنار: ۱۴ - ۵۶۶۴۲۱۲ - ۰۱۲۲

پی نوشت ها

۱) سوره انعام / آیه ۸۴ - ۸۵ (عیون اخبار الرضاعلیه السلام؛ مناظره ی امام موسی کاظم علیه السلام با هارون - الاحتجاج طبرسی؛ مناظره ی امام محمد باقرعلیه السلام با حجاج - تفسیر کبیر ج ۴ ص ۱۲۴).

۲) سوره آل عمران / آیه ۶۱.

۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید - تفسیر قرآن ابوبکر رازی.

۴) کفایه الطالب، محمد بن یوسف گنجی شافعی - الصواعق المحرقه ابن حجر مکّی، ص ۷۴ و ۹۳ - مناقب خطیب خوارزمی.

۵) مناقب خطیب خوارزمی - موده القربی میر سید علی همدانی

شافعی – مسند، احمد بن حنبل – ینابیع الموده سلیمان حنفی.

۶) ینابیع الموده سلیمان حنفی؛ باب ۵۷ – صواعق محرقه ابن حجر، ص ۱۱۲ – کفایه الطالب گنجی آخر فصل اوّل – تاریخ طبری در حالات امام حسین علیه السلام – الاتحاف شیخ عبداللّه شبراوی شافعی – احیاء المیت سیوطی – رشفته الصادی سید ابی بکر بن شهاب الدین، ص ۳۹ تا ۴۲ – موطّأ مالک.

۷) صحیح مسلم (باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر).

۸) همان – مُسند احمد بن حنبل، جزء اوّل ص ۲۲۱.

۹) صحیح مسلم (باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر).

۱۰) همان.

۱۱) صحیح مسلم (باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر).

۱۲) عسقلانی – قسطلانی – زکریای انصاری (همه از شارحین صحیح بخاری هستند).

۱۳) تحفه الباری شیخ الاسلام انصاری، جزء ۲ ص ۲۹۲ – ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری عسقلانی، جزء ۲ ص ۲۹۳.

۱۴) النّزاع و التخاصم فی مابین بنی هاشم و بنی امیه، علامه مقریزی شافعی – مروج الذهب مسعودی، ج ۲ ص ۱۸۱ – شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

۱۵) تذکره سبط بن جوزی ص ۱۰۳ – مناقب خطیب خوارزم – تاریخ خطیب بغداد – مطالب السؤال محمّد بن طلحه گنجی – شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید – لغت نجف فیروز آبادی – موده القربی میر سید علی همدانی – جواهر العقدین علامه سمهودی، صواعق محرقه ابن حجر، باب ۱۱ – الدرّ المنثور سیوطی.

۱۶) سوره بینه / آیه ۷ و ۸

۱۷) حلیه الاولیاء حافظ ابونعیم اصفهانی – مناقب خوارزمی، فص ۱۷ – شواهد التنزیل الحسکانی – کفایه الطالب گنجی، ص ۱۱۹.

۱۸) الدرّالمنثور سیوطی – مناقب خوارزمی، ص ۹ – صواعق محرقه ابن حجر

- النهایه ابن اثیر.

۱۹) موده القربی میر سید علی همدانی - صواعق محرقه ابن حجر.

۲۰) الزنیه حافظ ابوحاتم رازی.

۲۱) صغیر اصفهانی.

۲۲) جواهر الکلام - العروه الوثقی آیه اللّه یزدی - مسالک - وسیله النجاه آیه اللّه اصفهانی - التوصیه صدوق.

۲۳) بحار الانوار، جلد ۳۰.

۲۴) سوره احزاب / آیه ۵۷.

۲۵) سروه صافات / آیه ۱۳۰.

۲۶) صواعق المحرقه ابن حجر - رشفه الصادی سید ابی بکر بن شهاب الدین باب اوّل ص ۲۴ و باب دوّم ص ۳۴.

۲۷) صحیح بخاری، جلد ۳ - صحیح مسلم، ج ۱ - ینابیع الموده سلیمان حنفی - صواعق محرقه ابن حجر.

۲۸) رشفه الصادی، ص ۲۹ و ۳۵، باب دوّم - نسائی - دار قطنی - ابن حجر - بیهقی - ابوبکر طرطوسی - ابواسحاق مروزی - سمهودی - تنقیح، نوری - شیخ سراج الدین قصیمی یمنی.

۲۹) توحید مفضل؛ توحید صدوق؛ توحید از بحار الانوار.

۳۰) الکشف عن مناهج الادّله فی عقاید.

۳۱) رسائل عملیه فتاوای جمیع فقهاء شیخ الحلّه، ص ۵۸.

۳۲) سوره مائده / آیه ۳۵.

۳۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۷۹.

۳۴) صحیح مسلم بن حجاج، ج ۷ ص ۱۲۲، سنن ترمذی، جزء ۲ ص ۳۰۷ و... .

۳۵) مستدرک، ج ۳ ص ۱۵۱ - ینابیع الموده، باب ۴ و... .

۳۶) ذخیره المآل.

۳۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲ ص ۲۵۶.

۳۸) اللآلی المصنوعه فی احادیث الموضوعه سیوطی - میزان الاعتدال ذهبی - تلخیص المستدرک ذهبی - تذکره الموضوعات ابن جوزی - تاریخ بغداد خطیب بغدادی.

۳۹) دارقطنی - ابن خرم - قسطلانی، ارشاد الساری - الامتاع فی احکام السماع، علامه ابوالفضل جعفربن ثعلب جواهر المضیئه فی طبقات الحنفیه، شیخ عبد القادر

بن محمد قرشی - شرح صحیح نووی - کوکب صغیر، شمس الدین علقمی - شرح جامع الصغیر، علقمی - زاد المعاد، ابن القیم و... .

۴۰) صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۰۰ و ج ۴ ص ۹۲ - صحیح مسلم، ج ۱ ص ۸۶ - مسند، احمد بن حنبل، ج ۲ ص ۲۷۵

۴۱) صحیح بخاری، باب من اغتسل عریاناً - صحیح مسلم، ج ۲، باب فضایل موسی علیه السلام - مسند احمد، ج ۲ ص ۳۱۵

۴۲) صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۵۸ و ج ۲ ص ۱۶۳ و ۳۰۹ - مسند احمد بن حنبل ج ۲ ص ۳۱۵ - تاریخ طبری ج ۱ (ذکر وفات موسی).

۴۳) صحیح بخاری، ج ۲ ص ۱۲۰ (باب اللهو بالحرام) - صحیح مسلم ج ۱ (باب الرخصه فی اللعب الذی لما معصیه فی ایام العید).

۴۴) زاد المعاد علامه مجلسی - هدیه الزائرین شیخ عباس قمی.

۴۵) سوره مؤمنون / آیه ۳۷.

۴۶) سوره آل عمران / آیه ۱۶۹

۴۷) سوره یوسف / آیه ۱۰۰.

۴۸) تذکره سبط بن جوزی، ص ۱۴۸.

۴۹) الاتحاف بحبّ الاشراف، ص ۱۸.

۵۰) امام احمد بن حنبل - الرد علی المتعصب العنید المانع عن لعن یزید، ابوالفرج بن جوزی - الاتحاف، شبراوی - جواهر العقدین سمهودی.

۵۱) حیات الحیوان دهیری - مروج الذهب مسعودی - تذکره سبط «ابن جوزی» ص ۶۳ و ۱۶۳.

۵۲) جمع بین الصحیحین حمیدی - شرح عقاید نسغی ملاسعد تفتازانی.

۵۳) منهاج الاصول قاضی بیضاوی - شرح تجرید ملاعلی قوشچی - قاضی روز بهان.

۵۴) ربیع الابرار زمخشری - ابن جوزی - منخول فی علم الاصول غزالی.

۵۵) سوره بقره / آیه ۱۲۴.

۵۶) سوره بقره / آیه ۲۸۵.

۵۷) سوره بقره / آیه ۲۵۳.

۵۸) المغازی ابوعبداللّٰه بخاری، ج

۳ ص ۵ – بـدء الخلق ابوعبداللّه بخاری، ص ۱۸۵ – صحیح مسلم، ج ۲ ص ۲۳۶ و۲۳۷ – مسند احمد بن حنبل، ج ۱ ص ۹۸ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و حاشـیه ی جزء پنجم، ص ۳۱ سنن نسایی، ص ۱۹ – جامع ترمزی، محمـد بن سوره ترمزی... و ۲۶ منبع دیگر (ر ك: اصل کتاب).

۵۹) کفایه الطالب محمدبن یوسف گنجی شافعی، ص ۱۴۹.

۶۰) هدایه السعداء ملك العلماء شهاب الدین دولت آبادی.

۶۱) لسان المیزان ابن حجرعسقلانی – میزان الاعتدال ذهبی.

۶۲) شـرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید – مطالب السؤل محمدبن طلح شافعی ص ۱۹ – مرقاه شرح بر مشکوه ملاعلی بن سلطان محمد هروی قاری – بقیه الوعاظ فی طبقات الحفّاظ سیوطی.

۶۳) موده القربی میر سید علی همدانی شافعی.

۶۴) سوره اعرف / آیه ۱۴۲.

۶۵) تفسیر ثعلبی – توضیح الدلائل سید احمد شهاب الدین.

۶۶) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ و ۳ ص ۱۷.

۶۷) مسند احمد بن حنبل، ج ۱۷۵ و ج ۲۶ و ج ۴ ص ۳۶۹ – سنن نسایی – (و ۲۸ منبع دیگر از اهل سنّت).

۶۸) آیه ی تطهیر.

۶۹) میزان الاعتدل علامّه ذهبی.

۷۰) مروج الذهب مسعودی، ج ۲ ص ۴۹ – سیره الحلبیه، حلبی ص ۲۶ و ۱۱۰ – الخصائص العلوی نسایی ص ۱۹ تذکره، سبط «ابن جوزی» ص ۱۳ – ینابیع الموده سلیمان بلخی حنفی، باب ۹ و ۱۷ – مسند احمد بن حنبل... .

۷۱) کفـایه الطالب گنجی، باب ۷ ینابیع، بلخی باب ۶ – الکامـل ابن اثیر – تـذکره ابن جوزی، ص ۱۲ مسـند احمد بن حنبل – صحیح مسلم – مناقب احمد بن حنبل – الخصائص نسایی.

۷۲) طبقات ابن سعد – اصابه ابن حجر

صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۴ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۳۶۰ مختلف الحدیث ابن قتیبه - مستدرک حاکم ج ۳ - تلخیص مستدرک ذهبی - صحیح مسلم - استیعاب ابن عبدالبر.

۷۳) سوره اعراف / آیه ۱۵۵.

۷۴) ذهبی - سیوطی - ابن ابی الحدید.

۷۵) همان.

۷۶) تاریخ طبری - الکامل ابن اثیر - ابن ابی الحدید - سمهودی - ابن خلدون - ابن خلکان.

۷۷) تاریخ المدینه سمهودی - مسند احمد بن حنبل - تذکره ابن جوزی، ص ۱۶۳.

۷۸) طبقات ابن سعد - اصابه ابن حجر.

۷۹) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۴ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۶۰.

۸۰) مختلف الحدیث ابن قتیبه - مستدرک، حاکم ج ۳ - تلخیص المستدرک ذهبی - صحیح مسلم.

۸۱) ابو جعفر اسکافی.

۸۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۳۶۰.

۸۳) اصابه ابن حجر - استیعاب ابن عبد البر - تفسیر کبیر امام فخر رازی، ج ۳، ص ۳۷۱.

۸۴) سوره ق / آیه ۱۶.

۸۵) تذکره الموضوعات مقدسی - سفر السعادات فیروزآبادی شافعی ص ۱۴۲ - میزان الاعتدال ذهبی - تاریخ بغداد خطیب بغدادی - الموضوعات ابن جوزی - اللآلی المصنوعه سیوطی - اسنی المطالب شیخ محمّد بن درویش معروف به حوت بیرونی، ص ۱۲۳.

۸۶) مناقب خطیب خوارزمی - موده القربی میر سید علی همدانی، موده ۸ - الخصائص نسایی - فصول المدهمه ابن صباغ مالکی، ص ۱۵۹ - ینابیع حنفی، باب ۵۴ - تذکره ابن حوزی، ص ۱۳۳ - کفایه الطالب گنجی، باب ۹۷ - معجم الکبیر طبرانی در شرح حال امام حسن علیه السلام - حلیه الاولیا حافظ ابو نعیم اصفهانی -

مستدرک حاکم - صواعق محرقه ابن حجر مکّی، ص ۸۲.

۸۷) تاریخ حفاظ ابوبکر بیهقی - استیعاب ابن عبدالبر - موده القربی میر سید علی همدانی - (و تقریباً تمام منابع اهل سنّت).

۸۸) سوره انسان / آیه ۱۳.

۸۹) سوره واقعه / آیه ۳۵ تا ۳۸.

۹۰) سوره فتح / آیه ۲۹.

۹۱) طبری - ثعلبی - فاضل نیشابوری - سیوطی - بیضاوی - زمخشری - فخررازی و... .

۹۲) سوره توبه / آیه ۴۰.

۹۳) تاریخ طبری.

۹۴) النّور و البرهان ابن صبّاغ.

۹۵) سوره یوسف / آیه ۳۹ تا ۴۱.

۹۶) سوره کهف / آیه ۳۷.

۹۷) سوره حدید / آیه ۴.

۹۸) سوره توبه / آیه ۴۰.

۹۹) سوره توبه / آیه ۲۶.

۱۰۰) سوره یونس / آیه ۶۲.

۱۰۱) فضایل ابن مغازی شافعی - مسند احمد بن حنبل - مناقب خطیب خوارزمی - ینابیع الموده سلیمان بلخی.

۱۰۲) سوره نجم / آیه ۳.

۱۰۳) مناقب ابن مغازلی - جمع بین الصحیحین بخاری و مسلم، حافظ ابو عبداللّه محمد بن ابی نصر حمیدی.

۱۰۴) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید.

۱۰۵) همان.

۱۰۶) موده القربی میر سید علی همدانی.

۱۰۷) سوره مائده / آیه ۵۴.

۱۰۸) تفسیر کشف البیان، ثعلبی.

۱۰۹) بزرگان و علما و مورخین از شیعه و سنّی متفقاً حدیث رایت را نقل کرده اند. از قبیل محمدبن اسماعیل بخاری و کتاب المفازی و جلد سوم صحیح و مسلم.

۱۱۰) حلیه الاولیاء حافظ ابو نعلیم اصفهانی، ج ۱، ص ۶۲ – مطالب السؤل محمد بن طلحه، ص ۴۰ – سیره النبی ابن هشام کفایه الطالب، گنجی باب ۱۴ – الجهاد و السیر محمد بن اسماعیل بخاری – صحیح بخاری، ج ۲ فی باب دعاء النبی – صحیح بخاری، ج ۳ (کتاب المغازی) – صحیح مسلم،

ج ۲ ص ۳۲۴ – الخصائص نسایی – سنن ترمذی... (و ۱۰ منبع دیگر).

۱۱۱) جمع الصحیحین حمیدی – سیره الحلبیه حلبی، ج ۳ ص ۱۲۳ – شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳ ص ۲۷۶ فصول المهمه ابن صباغ، ص ۴۳.

۱۱۲) کفایه الطالب گنجی ، باب ۲۷.

۱۱۳) ابطال الباطل قاضی فضل اللّٰه بن روز بهان – تهذیب التهذیب.

۱۱۴) شب های پیشاور ص ۴۰۹، به نقل بسیاری از مورخین و علمای اهل سنّت.

۱۱۵) صاحب مناقب.

۱۱۶) به نقل بسیاری از مورخین و علمای اهل سنّت.

۱۱۷) ابن حجر مکّی – صواعق محرمه – فصل سوم.

۱۱۸) ابن خلدون – ابن خلکان – ابن اعثم کفی – صحاح ستّه – مروج الذهب مسعودی، ج ۱ ص ۴۳۵ – شرح نهج البلاغه، ج اوّل.

۱۱۹) مروج الذهب مسعودی، ج ۱ ص ۴۳۳.

۱۲۰) شرح نهج البلاغه – مروج الذهب مسعودی، ج ۱ ص ۴۳۷.

۱۲۱) شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۷ و ۱۲۶.

۱۲۲) النهایه ابن اثیر، ج ۱ – تاریخ یعقوبی – شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۴۱.

۱۲۳) طبقات ابن سعد – صحیح بخاری کتاب زکات – شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۴۰ و ج ۲ ص ۳۷۵ تا ۳۸۷ – تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۸ – مروج الذهب مسعودی، ج ۱.

۱۲۴) همان.

۱۲۵) طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۱۶۷ و ۱۶۸ – استیعاب ابن عبداللّٰه، ج ۱، ص ۸۴، باب جندب – صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۲۲۱ – مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۲۲ – اصابه ابن حجر، ج ۳، ص ۶۲۲ – کنز العمال متقی هندی، ج ۶، ص ۱۶۹ – مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۳ و ۱۷۵ – شرح

نهج البلاغه، جلد ۱، ص ۲۴۱ - ینابیع - لسان العرب - حلیه الاولیاد و... .

۱۲۶) تاریخ طبری، ص ۳۵۷.

۱۲۷) شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۶۸.

۱۲۸) الصواعق المحرقه بن حجر مکی - مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۸۷.

۱۲۹) همان.

۱۳۰) طبری - ابن اثیر - بلاذری، ج ۵، ص ۱۷ انساب.

۱۳۱) مروج الذهب مسعودی - تاریخ ابولغداء - تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۱۰۴ - الاغانی ابوالفرج، ج ۴ ص ۱۷۸ - مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۴ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۰ - سنن بیهقی، ج ۸، ص ۳۱۸ - الکامل ابن اثیر ، ص ۴۲، ج ۳ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۲ - اسد الغابه ابن اثیر، ج ۵، ص ۹۱.

۱۳۲) سوره مائده / آیه ۵۵

۱۳۳) تمام متون اهل سنّت.

۱۳۴) مسند احمد - مناقب ابن مغازلی - سنن ابن ماجه، جزء ۱ ص ۹۲ - مناقب موفق بن احمد خطیب خوارزم صحیح ترمذی - طواعق ابن حجر - سنن نسائی - کفایه الطالب گنجی، باب ۶۷ - مسند ابن سماك، جزء ۴ - معجم کبیر طبرانی - الخصائص سنایی - ینابیع سلیمان بلخی، باب ۷.

۱۳۵) تفسیر فخررازی و سیوطی - شرح نهج البلاغه - تاریخی، طبری - صحیح بخاری و مسلم.

۱۳۶) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۶.

۱۳۷) سوره نساء / آیه ۵۴.

۱۳۸) سقیفه احمد بن عبد العزیز جوهری (به نقل از ابی الاسود).

۱۳۹) تاریخ الخلفه الراشدین (معروف به الامامه و الساسه، چاپ مصر) ابن قتیبه (متوفی ۲۷۶ ه.ق)، ج ۱ ص ۱۳ - جوهری (به نقل از شعبی) - جوهری (به نقل از سلمه بن عبدالرحمن).

۱۴۰) تاریخ ابوجعفر احمد بن یحیی بن البغدادی

بلاذری (متوفی ۲۷۹ ه.ق).

۱۴۱) جوهری (به نقل از شعبی).

۱۴۲) عقد الغری ابن عبدربه، جزء ۳، ص ۶۳.

۱۴۳) جوهری (به نقل از شعبی).

۱۴۴) تاریخ عزالدین الحدید معتزلی – شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۴ (به نقل از کتاب سقیفه ی جوهری) – سقیفه احمد بن عبد العزیز جوهری (به نقل از ابی الاسود).

۱۴۵) تاریخ الخلفهالراشدین (معروف به الامامه و الساسه، چاپ مصر) ابن قتیبه (متوفی ۲۷۶ ه.ق) ج ۱ ص ۱۳.

۱۴۶) تاریخ، عزالدین الحدید معتزلی – سقیفه احمد بن عبدالعریز جوهری (به نقل از ابی الاسود).

۱۴۷) غُرر ابن خزابه.

۱۴۸) غُرر ابن خزابه – تاریخ الخلفه الراشدین (معروف به الامامه و الساسه، چاپ مصر) ابن قتیبه (متوفی ۲۷۶ هق)، ج ۱، ص ۱۳.

۱۴۹) غُرر ابن خزابه – شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۱۳۴ (به نقل از کتاب سقیفه ی جوهری) – جوهری (به نقل از سلمه بن عبدالرحمن) – جوهری (به نقل از شعبی).

۱۵۰) عقد الغری ابن عبدربه، جزء ۳، ص ۶۳.

۱۵۱) سقیفه احمد بن عبد العزیز جوهری (به نقل از ابی الاسود) – جوهری (به نقل از سلمه بن عبدالرحمن) – جوهری (به نقل از شعبی) – وافی بالوفیات، صلاح الدین خلیل بن ابیک الصغدی، حرف الف (ضمن نقل عقاید نظّام معتزلی).

۱۵۲) تاریخ طبری، ج ۲ ص ۴۴۳.

۱۵۳) جوهری (به نقل از سلمه بن عبدالرحمن).

۱۵۴) غُرر ابن خزابه.

۱۵۵) سقیفه، احمد بن عبد العزیز جوهری (به نقل از ابی الاسود).

۱۵۶) عقد الغری ابن عبدربه، جزء ۳، ص ۶۳.

۱۵۷) تاریخ عزالدین الحدید معتزلی.

۱۵۸) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۴ (به نقل از کتاب سقیفه ی جوهری) - تاریخ الخلفه الراشدین (معروف به الامامه

و الساسه، چاپ مصر) ابن قتیبه (متوفی ۲۷۶ هق)، ج ۱ ص ۱۳ - تاریخ طبری، ج ۲ ص ۴۴۳.

۱۵۹) غُرر ابن خزابه - تاریخ الخلفه الراشدین (معروف به الامامه و الساسه، چاپ مصر) ابن قتیبه (متوفی ۲۷۶ ه.ق)، ج ۱ ص ۱۳ - روضه المناظر فی اخبار الاوائل و الاواخر ابو ولید محب الدین محمد بن شحنه حنفی (متوفی ۸۱۵ ه.ق) - حاشیه الکامل ابن اثیر، از این شحنه، ج ۱۱ ص ۱۱۲.

۱۶۰) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۴ (به نقل از کتاب سقیفه ی جوهری).

۱۶۱) تاریخ ابوجعفر احمدبن یحیی بن البغدادی بلاذری (متوفی ۲۷۹ هق) - غُرر ابن خزابه - عقد الغری ابن عبدربه، جزء ۳، ص ۶۳.

۱۶۲) تاریخ ابوجعفر احمد بن یحیی بن البغدادی بلاذری (متوفی ۲۷۹ هق).

۱۶۳) غُرر ابن خزابه.

۱۶۴) سقیفه احمد بن عبد العزیز جوهری (به نقل از ابی الاسود).

۱۶۵) تاریخ الخلفه الراشدین (معروف به الامامه والساسه، چاپ مصر) ابن قیبه (متوفی ۲۷۶ هق) ج ۱ ص ۱۳.

۱۶۶) روضه المناظر فی اخبار الاوائل و الاواخر ابو ولید محب الدین محمد بن شحنه حنفی (متوفی ۸۱۵ ه.ق) - حاشیه الکامل ابن اثیر، از این شحنه، ج ۱۱ ص ۱۱۲.

۱۶۷) شرح نهج ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۴ (به نقل از کتاب سقیفه ی جوهری) - جوهری (به نقل از شعبی).

۱۶۸) جوهری (به نقل از شعبی).

۱۶۹) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۴ (به نقل از کتاب سقیفه ی جوهری).

۱۷۰) همان.

۱۷۱) الوافی بالوفیات صلاح الدین خلیل بن ابیک الصغدی، حرف الف (ضمن نقل عقاید نظّام معتزلی).

۱۷۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۴ (به نقل از کتاب سقیفه ی

جوهری) – تاریخ الخلفه الراشدین (معروف به الامامه و الساسه، چاپ مصر) ابن قتیبه (متوفی ۲۷۶ هق) ج ۱، ص ۱۳ – سقیفه احمد بن عبد العزیز جوهری (به نقل از ابی الاسود) – جوهری (به نقل از شعبی).

۱۷۳) جوهری (به نقل از شعبی).

۱۷۴) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۴ (به نقل از کتاب سقیفه ی جوهری).

۱۷۵) سوره اعراف / آیه ۱۵۰.

۱۷۶) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۴ (به نقل از کتاب سقیفه ی جوهری).

۱۷۷) تاریخ الخلفه الراشدین (معروف به الامامه و الساسه)، چاپ مصر ابن قتیبه (متوفی ۲۷۶) ج ۱ ص ۱۳.

۱۷۸) جوهری (به نقل از سلمه بن عبدالرحمن).

۱۷۹) تفسیر کشاف زمخشری، ج ۳، ص ۳۰۱.

۱۸۰) مسند احمد – مناقب خطیب خوارزمی، آخر فصل ۶ – ینابیع حنفی، باب ۴۲ – کنوز الرقایق المناوی، باب ۵۶، ص ۱۸۰ – مناقب البعین، ص ۲۳۹، حدیث ۴۹ – موده القربی میر سید علی همدانی، مودت ۶ – ذخائر العقبی طبری، حدیث ۵۹ – مطالب السئول محمد بن طلحه شافعی – کفایه الطالب محمد بن یوسف گنجی شافعی و... .

۱۸۱) الفصل فی الملل والنحل ابن خرم اندلسی، ص ۲۲۷ – احیاء العلوم امام محمد غزالی، ج ۲ – شرح عقاید نسفین ملاسعد تفتازانی – مستدرک حاکم، جزء ۴ ص ۲۳۴ و ۳۵۵ – مسند احمد، ج ۱ ص ۹ – تلخیص مستدرک ذهبی – شفا قاضی عیاض باب ۱ جزء ۴ – ابن اثیر جوزی – قاضی عبدالرحمن ایجی شافعی.

۱۸۲) سوره حجرات / آیه ۱۴.

۱۸۳) سوره نساء / آیه ۹۴.

۱۸۴) سوره فتح / آیه ۱۸.

۱۸۵) سوره نجم / آیه ۳.

۱۸۶) الفصل فی الملل

و النحل ابن حزم اندلسی.

۱۸۷) شبهای پیشاور، ص ۵۸۵.

۱۸۸) مثالب صحابه هشام بن محمد سایب کلب - مسند احمد آخر، ج ۵ - شرح نهج البلاغه.

۱۸۹) شرح مقاصد فاضل تفتازانی - شرح شفا قاضی عیاض، ص ۹۱ - فضایل دارقطنی - ابن عبداللّه - مسند عبد بن حمید - مسند بیهقی - ابن حزم - ابن عدی.

۱۹۰) سنن بیهقی، ص ۲۹۰، ج ۸، به نقل از انس به مالک - صحیح بخاری، تفسیر آیه ی خمر - صحیح مسلم، کتاب اشربه مسند احمد، ص ۱۸۱ و ۲۲۷ - تفسیر ابن کثیر، ج ۲ ص ۹۳ و ۹۴ - الدرّ المنثور سیوطی، ج ۲ ص ۳۲۱ - تفسیر، طبری، ج ۷، ص ۲۴ - اصبه و فتح الباری ابن حجر عسقلانی، به ترتیب: ج ۴ ص ۲۲ و ج ۱۰ ص ۳۰ - عمده القاری بدر الدین حنفی، ج ۱۰، ص ۸۴.

۱۹۱) حدود شصت منبع که تقریباً جمیع کتب اهل سنّت را شامل می شود (رجوع به اصل کتاب) از جمله تفاسیر: مفاتیح الغیب، البیان، الدّرّ المنثور، طبری، حلیه الاولیا، صحاح ستّه و... .

۱۹۲) مناقب ابن مردویه - مناقب خوارزمی، فصل ۴ - رساله الازهار سیوطی - شرف المصطفی ابو سعد خرگوشی - الخصائص العلویه ابوالفتح نطنزی - نظم دور السمطین جمال الدین زرندی - مانزل من القرآن فی علی ابونعیم اصفهانی - فرائد السمطین، باب ۱۲ حمنی - کتاب الولایه ابوسعید سجستانی - تذکره خواص الامه نوه ی ابن جوزی، ص ۲۰ - کفایه الطالب محمّد بن یوسف گنجی، باب اوّل.

۱۹۳) تقریباً تمام متون اهل سنّت (طالب به کتاب الغدیر مراجعه کند).

۱۹۴) سوره مائده / آیه ۶۷.

۱۹۵) سوره مائده /

آیه ۳.

۱۹۶) سوره احزاب / آیه ۶.

۱۹۷) مناقب ابن مردویه - مناقب خوارزمی، فصل ۴ - رساله لازهار سیوطی - شرف المصطفی ابوسعید خرگوشی - الخصائص العلویه، ابوالفتح نظنزی - نظم دور السمطین جمال الدین زرندی - ما نزل من القرآن فی علی ابو نعیم اصفهانی - فرائد السمطین، باب ۱۲ حمونی - کتاب الولایه ابوسعید سجستانی - تذکره خواص الامه نوه ی ابن جوزی، ص ۲۰ - کفایه الطالب، محمدبن یوسف گنجی، باب اوّل.

۱۹۸) سوره رعد / آیه ۲۵.

۱۹۹) سوره اسراء / آیه ۲۶.

۲۰۰) سوره نمل / آیه ۱۶.

۲۰۱) سوره مریم / آیه ۵ و ۶.

۲۰۲) سوره انبیا / آیه ۸۹.

۲۰۳) شرح نهج البلاغه، ص ۸۰، ح ۴.

۲۰۴) همان.

۲۰۵) سوره احزاب / آیه ۳۳.

۲۰۶) کفایه الطالب محمّد بن یوسف گنجی، باب ۱۰ - حاکم، مستدرک، ج ۳، ص ۱۲۱.

۲۰۷) تفسیر ثعلبی - مناقب ابن مغازلی - موده القربی میر سید علی همدانی.

۲۰۸) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۶۱.

۲۰۹) سوره بقره / آیه ۱۸۰.

۲۱۰) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۱۸ - صحیح مسلم آخر کتاب وصیت - جمع بین الصحیحین حمیدی - مسند احمد ابن حنبل، ج ۱، ص ۲۲۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۶۳ - شرح صحیح بخاری کرمانی - شرح صحیح مسلم نوری - صواعق ابن حجر - قاضی ابو علی - قاضی روزبهان - قاضی عیاض - امام غزالی - قطب الدین شافعی - شهرستانی - ابن اثیر - حافظ ابو نعیم اصفهانی - نوه ی ابن جوزی و ... .

۲۱۱) جامع الاصول ابن اثیر - شرح صحیح بخاری ابن حجر.

۲۱۲) سوره احزاب / آیه

۲۱۳) سوره نساء / آیه ۸۳.

۲۱۴) الصواعق المحرقه ابن حجر، ص ۸۹ و ۹۰، آخر فصل دوّم باب ۱۱ و... .

۲۱۵) سوره نحل / آیه ۴۵.

۲۱۶) الدرّ المنثور سیوطی.

۲۱۷) تاریخ سیره الحلبی برهان الدین شافعی، ج ۳، ص ۳۹۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

۲۱۸) تاریخ المدینه علامه سمهودی - معجم البلدان یاقوت حموی.

۲۱۹) فتح الباری (شرح صحیح البخاری) ابن حجر عسقلانی - صحیح بخاری - تاریخ الخلفاء جلال الدین سیوطی.

۲۲۰) سوره احزاب / آیه ۳۳.

۲۲۱) الصواعق المحرقه ابن حجر، ذیل آیه ی تطهیر - صحیح مسلم - جامع الاصول ابن اثیر - تفسیر کشف البیان ثعلبی - تفسیر کبیر امام فخر رازی، ج ۳، ص ۷۸۳ - تفسیر الدُّرْ المنثور سیوطی، ج ۵، ص ۱۹۹ - الخصائص الکبری، ج ۲ ص ۲۶۴ - تفسیر نیشابوری، ج ۳ - تفسیر رموز الکنوز امام عبدالرزاق الرسعتی - اصابه ابن حجر، ج ۴ ص ۲۰۷ - تارخ ابن عساکر ج ۳ ص ۲۰۴ و ۲۰۶ - مسند احمد حنبل، ج ۱ ص ۳۳۱ - ریاض النضره محب الدین طبری، ج ۲ ص ۱۸۸ - صحیح مسلم، ج ۲ ص ۳۳۱ و ج ۷ ص ۱۳۰ - کفایه الطالب گنجی، ص ۱۰، باب ۱۰۰ - ینابیع الموده شیخ سلیمان حنفی، باب ۳۳ - شواهد حاکم - رشفه الصادی سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی، ص ۱۴ تا ۱۹ و ... .

۲۲۲) کتاب الاُمّ امام محمد بن الدریس شافعی، ص ۶۹.

۲۲۳) سوره هود / آیه ۲۰.

۲۲۴) ثعلبی - سیوطی - ابن مردویه - ابن ابی حاتم - ابونعیم - حمونی - سلیمان حنفی - خوارزمی - وافدی - ابن

مغازلی – طبری – ابن ابی الحدید یوسف گنجی و... .

۲۲۵) صحیح بخاری – صحیح مسلم – کفایه الطالب گنجی، باب ۹۹ – الامامه و السیاسه ابن قتیبه ص ۱۴.

۲۲۶) ابوبکر و عُمر.

۲۲۷) صحیح بخاری.

۲۲۸) همان.

۲۲۹) سوره نور / آیه ۲۶.

۲۳۰) تهمت کار خلاف.

۲۳۱) احیاء العلوم امام عزالی، جزء دوّم، ص ۱۳۵، باب ۳ (کتاب آداب النکاح) – کنز العمال مولی علی متقی جلد ۷، ص ۱۱۶ – مُسند ابو یعلی – امثال ابوالشیخ.

۲۳۲) سوره احزاب / آیه ۳۳.

۲۳۳) موده القربی میر سید علی همدانی، مودت سوم.

۲۳۴) مقاتل الطالبین ابوالفرج اصفهانی.

۲۳۵) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۷۷.

۲۳۶) مسند احمد – موده القربی میر سید علی همدانی – مناقب ابن مغازلی – مطالب السؤل محمّد بن طلحه شافعی.

۲۳۷) سوره انعام / آیه ۷۴.

۲۳۸) سوره بقره / آیه ۱۳۳.

۲۳۹) سوره شعرا / آیه ۲۱۷ تا ۲۱۹.

۲۴۰) ینابیع الموده شیخ سلیمان بلخی حنفی، باب ۲.

۲۴۱) ابن ابی الحدید – سیوطی – ابوالقاسم بلخی – ابوجعفر اسکافی – میر سید علی همدانی.

۲۴۲) ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۵۹ – مروج الذهب مسعودی.

۲۴۳) ابن ابی الحدید، جلد ۳، ص ۳۱۲.

۲۴۴) سید محمد رسولی برزنجی - حافظ ابو نعیم.

۲۴۵) سوره نساء / آیه ۲۴.

۲۴۶) صحیح بخاری - صحیح، مسلم جلد، اوّل ص ۵۳۵ و جزء اوّل ص ۴۶۷ - مسند احمد، جزء اوّل، ص ۲۵ - کشاف زمخشری - تفسیر طبری - مفاتیح الغیب امام فخر رازی - شرح صحیح مسلم امام نووی.

۲۴۷) سوره نساء / آیه ۳.

۲۴۸) سوره مؤمنون / آیه ۶.

۲۴۹) تفسیر کشاف زمخشری - شرح مقاصد ملاسعد تفتازانی - هدایه برهان الدین حنفی -

فتح الباری ابن حجر عسقلانی - مالك بن انس (امام مالکی ها).

۲۵۰) سیوطی - ابو القاسم بلخی - محمّد بن اسحق - ابن سعد - ابن قتیبه - واقدی - امام موصلی - شوکانی - امام تلمسانی - امام قرطبی - علاّمه برزنجی - علی اجهوری - امام شعرانی - امام سجمی - ابو جعفر اسکافی.

۲۵۱) حاکم مستدرک - فصول المهمه ابن صباغ مالکی، فصل اوّل، ص ۱۴.

۲۵۲) سوره قصص / آیه ۷.

۲۵۳) سوره نحل / آیه ۶۸.

۲۵۴) موده القربی میر سید علی همدانی، مودت هشتم - ینابیع الموده سلیمان بلخی حنفی، باب ۵۶ - حلیه الاولیاء حافظ ابونعیم - ینابیع الموده شیخ سلیمان بلخی حنفی، ص ۲۳۸، باب ۵۶، حدیث ۵۲ - ذخائر العقبی.

۲۵۵) تفسیر کبیر محمد بن جریر طبری - تاریخ ابن عساکر - کفایه الطالب محمد بن یوسف گنجی شافعی، باب ۶۲ - حلیه الاولیاء حافظ ابونعیم - ینابیع الموده شیخ سلیمان بلخی حنفی، ص ۲۳۸، باب ۵۶، حدیث ۵۲ - ذخائر العقبی، امام الحرم الشریف احمد بن عبد اللّه طبری شافعی - الخصائص الکبری سیوطی، ج ۱ ص ۱۰ - درّالمنثور سیوطی، اوایل سوره اسرائیل و... .

۲۵۶) خدایی جز من نیست، محمّد دوست من است از بین بندگانم، تأیید کردم و یاری دادم او را به وسیله علی که وزیرش قرار دادم.

۲۵۷) جمع بین الصحیحین حمیدی - مسند احمد بن حنبل.

۲۵۸) سوره نساء / آیه ۲۰.

۲۵۹) درّ المنثور سیوطی، ج ۲، ص ۱۳۳ - تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۶۸ - کشّاف زمخشری، ج ۱، ص ۳۵۷ - غرائب القرآن فاضل نیشابوری، ج ۱، سوره ی نساء - تفسیر قرطبی ارشاد الساری قسطلانی، ج

۸، ص ۵۷ – کنز العمال متقی هندی، ج ۸، ص ۲۹۸.

۲۶۰) سوره یونس / آیه ۳۵.

۲۶۱) مسند احمد بن حنبل – تذکره سبط «ابن جوزی» – ینابیع الموده سلیمان بلخی – الخصائص نسائی – مطالب السئول محمد بن طلحه شافعی – کفایه الطالب محمد بن یوسف گنجی – شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۶۷.

۲۶۲) کفایه الطالب محمد بن یوسف گنجی.

۲۶۳) خصائص نسائی، حدیث ۱۵۵ – ینابیع الموده سلیمان بلخی حنفی ص ۵۹ – جمع الفوائد ابی سعید.

۲۶۴) سوره انعام / آیه ۵۹.

۲۶۵) سوره اعراف / آیه ۱۸۸.

۲۶۶) سوره هود / آیه ۳۱.

۲۶۷) سوره نمل / آیه ۶۵.

۲۶۸) سوره آل عمران / آیه ۱۷۹.

۲۶۹) سوره کهف / آیه ۶۵.

۲۷۰) سوره جن / آیه ۲۶ تا ۲۸.

۲۷۱) سوره هود / آیه ۴۹.

۲۷۲) سوره آل عمران / آیه ۴۹.

۲۷۳) ابو حامد غزالی – ینابیع سلیمان بلخی، ص ۴۰۳ – درّ المنظّم محمد بن طلحه شافعی – تاریخ نگارستان.

۲۷۴) اثبات الوصیه مسعودی، ص ۹۲.

۲۷۵) استیصاب حافظ ابن عبدالبر مغربی اندلسی و... .

۲۷۶) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۸.

۲۷۷) مسند احمد – شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۲۰۸.

۲۷۸) اسد الغابه ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۵ - الصواعق المحرقه ابن حجر، ص ۸۲.

۲۷۹) مالکی، حنفی، شافعی، حنبلی.

۲۸۰) دوازده امامی.

۲۸۱) سوره نساء / آیه ۴۳.

۲۸۲) سنن ترمذی - میزان الاعتدال ذهبی - حاکم مستدرک - صحیح بخاری - قسطلانی - شرح بخاری شیخ زکریای انصاری.

۲۸۳) سنن ابی داود - سنن ترمذی.

۲۸۴) سوره مائده/ آیه ۶.

۲۸۵) برجستگی روی پا.

۲۸۶) بعضی فقها، سجده بر سنگ را جایز می دانند.

۲۸۷) الخصائص الکبری

سیوطی - ابونعیم اصفهانی - بیهقی - حاکم.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹